اس کتاب کی جسکی یہ فہرست ہی باوجود ان خوبیوں کے لحاظ کاغذ عمدہ وغیرہ قیمت کچہ

رئیس ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد ...

شیخ شہاب الدین سہروردی
از تالیفات جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول عالم لمعی فاضل لوذعی
مرحوم و تحشیہ مولوی محمد قمر الدین صاحب مرادآبادی حسب فرمائش مولانا نجم الدین صاحب
مرادآباد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب بذکره یصدر کل خطاب و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله شهادة ینال بها الشاهد دار الرضوان بلا ارتیاب و نصلی علی محمد و آله الصلوة تنقذنا من هول المطلع یوم الحساب و تمهد لنا عند الله زلفی و حسن المآب **اما بعد** میگوید فقیر حقیر اضعف عباد اسد الواحد الاحد ابو الخیر محمد ابن احمد مرادآبادی موطنا فاروقی نسبا نقشبندی مجددی مشربا که از بدو شعور داعیه طلب طریقت در سرم بود و بعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود مگر مضمون ع ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست، به متصوفین خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بجهل مرکب گرفتارند و از کتاب و سنت بهره ندارند و بر علما و فقرا بر آمده و چیزها در دین متین احداث کرده طریقت غیر شریعت گویند رو نمی آوردم و مترصد فضل ربانی و موهبت سبحانی بودم تا آنکه قائد تقدیرم بشرف خدمت فرد الافراد قطب الاقطاب سلطان المشایخ فی الآفاق وارث مورث الاولیاء بالاستحقاق

حجة الله علی عباده رحمة الله الفایضة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائرهٔ اندراج النهایة فی
البدایة سیدی وسندی و ذخیرة یومی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله المنان مرشدنا
وهادینا واستاذنا وملاذنا مولینا محمد فضل الرحمن متع الله المسلمین بطول بقائه و نور العوالم
بنوره وضیائه رسانید فرایت ما لا عین رأت وسمعت ما لا اذن سمعت ه هو خیر من یدعی لکل عظیمة
واکرم من یطوی الیه المراحل ٭ من بعد بمطالعه کتب قوم قدیما و حدیثا موفق شدم و آخر کتابی که بمطالعه
درآمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة موضح
دقایق السر والحقیقة حضرت شمس الدین حبیب الرحمن میرزا مظهر جانجانان شهید بود قدس
سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت و طریقت میکند و حل اکثری از دقایق مذهب و ملت می‌نماید
چون این جوامع الکلم بس دلچسپ آمد باستقصایش کوشیدم و جابجا تلاشیدم تا آنکه در تالیفات خلفای
حضرت ایشان قدس سرهم اضعاف آن یافتم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام
الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین محیی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی
و حضرت عارف بالله مولنا شاه ولی الله محدث دهلوی و حضرت جامع الکمالات قاضی
ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنها متلذذ نباشم بلکه آورده
عزیزان نثار کنم و باین غرض آن تفریق را بجمع آوردم و از هر باغی گلی برچیدم و بآخر کتاب رساله
اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی
رحمة الله علیه که مختصریست مضبوط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه بامر کسیکه محبت
بر مومنان برداشتا مروی و نه در آوردم در وی تا توانستم سخن از پیش خود و مجموعه را
به کلمات طیبات موسوم کردم و بدو باب مبوب ساختم باب اول در مکاتیب و
این باب مشتمل ست بر چهار فصل فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین فصل دوم
در مکاتیب حضرت میرزا صاحب شهید رح فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رح فصل چهارم
در مکاتیب مولینا شاه ولی الله محدث دهلوی رح باب دوم در ترجمه رساله اسرار العارفین و

سیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بردارند و فقیر را بدعای حسن خاتمت
یاد آرند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم **باب اول** از کتاب
کلمات طیبات در مکاتیب و این باب مشتمل ست بر چهار فصل **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول العزیز سینهٔ طلب خود را در بوتهٔ والذین جاهدوا فینا و آتش وجد گرم
الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله
اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة او را ارزشی باشد و بدان سرمایه
توانی که بضاعت دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید رمزی از اسرار والمخلصون
علی خطر عظیم بگشایند و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
شاعی بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی استجب لکم باعثه در دل تو پیدا آید و از حضیض قل
متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و از اوج والآخرة خیر لمن اتقی عبور کنی و از نسیم نحن اقرب الیه
من حبل الورید بوی در مشام جان تو رسد و شجرهٔ قلب از آن در اهتزاز آید و از باد خشم ان
قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا تدع مع الله الها آخر برگ شوی و ریاح فصل بهاران
الذین سبقت لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء
از ثفالیل فضل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا علما سرسبز شود
و اشجار بساتین از اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بارور گردد و عیون وصول از سرچشمهٔ
عینا یشرب بها المقربون در وادی سر روان آید و بشیر اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
بشارت فیض در رساند الا تخافوا ولا تحزنوا بالجنة التی کنتم توعدون و رضوان جنات نعیم
رضی الله عنه ندا در دهد کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام **مکتوب دوم** ای عزیز
بترس از آن روز که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه و از محاسبهٔ و ان تبدوا ما
فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام بحظوظ نفسانی مشغول مباش

و سر در مراقبه فاذکرونی اذکرکم فرو بر و دیده در مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
بگشا و نظاره کن و از نعیم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آور تا ندای و
الله یدعوا الی دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب و لهو
بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم
از سر قدم سازی و مرکب همت از جا در دل در تازی تا بشر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران
اطباق ندای لهم البشری ترا در پیش آید و عساکر امداد ولله جنود السموات والارض همراه تو
شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز آئی و از دام هوای نفس ان
النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار اتقوا الله ویعلمکم الله مرقوم گردانی
و مرغ دل از حظائر قدس قدیم یاد آورد و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح اشتیاق
در پرواز آید و از ثمار انس در بساتین کلی من کل الثمرات محظوظ گردد و آئینه سر از لوامع انوار
تجلیات همه صفت نور گردد که سر تولج اللیل فی النهار مکشوف شود و در روضه ضمیر تو از مطار
غم وانزلنا من السماء ماء فانبتنا به جنات وحب الحصید سرسبز همچو باغ ارم گردد و در سو
و احیینا به بلدة میتا مر ترا فهم شود و استار فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید
از پیش تو بر دارند و تو در مشاهده کمال او فرو مانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن
العالمین فرو شوی و از سموم مهب افامنوا مکر الله در گرداب سرگردانی فرو مانی و گاهی از
نسیم لطائف ولا تیئسوا من روح الله در گلشن تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی و از غلبات
وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف بر کشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند و گویند تالله انک لفی
ضلالک القدیم و چون تاثیر والقیه علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد همه اخوان با هزاران
نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق برخوانند که
لقد اثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی که رب قد اتیتنی من الملک و
علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی

مسلما والحقنی بالصالحین والسلام مکتوب سوم ای عزیز پیش ازین تغافل کردن بحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است واز وعید ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا هیچ خوف نداری واز تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ اندیشه نمیکنی واز توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب هیچ یادنمی آری واز تنبیه فاما من طغی واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمیگیری تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بیدای شهوت بی سامان باشی یکی در صومعه توبوا الی الله در شور روئی محراب وانیبوا الی ربکم توجه بر و بر بیان صدق و خلاص برخوان انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا تا نفائس اسرار وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات از خزاین الطاف ان الله غفور رحیم بر تو مکشوف شود و پیک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و بمدارج معارج نرفع من نشاء عروج بخشد و منادی اقبال بزبان حال ندا کند کان الذین قالوا ربنا ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون والسلام مکتوب چهارم ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات سرایر طلوع کند و ارض قلوب بنور ایشان منور گردد که اشرقت الارض بنور ربها و غطای ظلام خیالیه از پیش بصایر عقول مرتفع شود که فکشفنا عنک غطائک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و هیجان عشق او را در بوادی طلب گردان کند و غلبات شوق در مواطن قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند و هو معکم اینما کنتم چون بر نکته سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله الها اخر و در دریای نیستی لیس لک من الامر شئی فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره آید در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی مراکب ابدا دار الطاف وحملناهم فی البر والبحر در رسید و او را بساحل لطف

نصیب برحمتنا من نشاء فرو آرد مفاتیح خزاین اسرار والله بکل شیء محیط بدو سپارند
وبرموز واشارات وان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد
لقد رای من ایات ربه الکبری چه معنی دارد مکتوب پنجم ای عزیز کی از عالم غرور فلا یغرنکم
الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کنی واز منازل اہل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة
النعیم یاد آوری تا اگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم بمشام جان تو رسد
جرعۀ از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه مسک درکام تو ریزند ودقایق اسرار
حقایق جاء الحق من ربک کشوف بر تو شود وتو بر بساط تفرید ولا تدع من دون الله ما لا
ینفعک ولا یضرک از مسافر انس نحن نقص علیک نباءهم بالحق فسانه وشاهد ومشهود
استماع کنی گاهی با بداء نغمات خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
از غایت شوق در طرب آئی وگاهی از صدمات سطوت فاستقم کما امرت ومن تاب معک
سر در مراقبه حزن در کنی وگاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنی وگاهی
در فتراک وما النصر الا من عند الله در آویزی وگاهی در دریای سنستدرجهم من حیث
لا یعلمون فرو شوی وگاهی بر ساحل لطف ان الله بکم لرءوف رحیم گذر کنی واز حدائق فمن
یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار برچینی واز انهار لکل درجات مما عملوا بایدی اخلاص
اعتراف نمائی ودر طلب صدر ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العلمین لاشریک له
قرار گیری واز مائده نعیم ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری واز منادی نام شنوی
یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون مکتوب ششم ای عزیز چون آهنگ مزامیر
انس بسامع قلوب در رسد واز سماع نغمات خطاب الست بربکم را یاد آرد وسکرات قالوا
بلی را تذکر کند وعندلیبان احزان با وقار حسرت نغمۀ یا اسفی علی یوسف برکشند وبربط کروبه
ترانه انکسار وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد وطنبور نوای بینوائی انما
اشکو بثی وحزنی الی الله بآهنگ فصبر جمیل نورد دشت کند وبرقات جذبات شوق در

فضای سموات سرایر در لمعان آید وانوار جنون دل مستطمس گرداند که یکاد سنا برقه یذهب
بالابصار و قطرات عبرات از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مزرعه من کان
یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة جمله محصد گردد و صد الوف
آمال و من یتوکل علی الله فهو حسبه نفحات روائح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا
سرسبز معطر و مروح شود و اغصان نهال صبر ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
بجمالیت رسد و مرثمرات عنایت هذا عطاؤنا فامنن او امسک در اهتزاز آید و منادی و دبلت
الغفور ذوالرحمة ندا در جهان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم بالصواب مکتوب هفتم
ایعزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز ننهی و از سحاب اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو
هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و گلستان امید بعد اجین مراد بار در نگردد و اغصان صبر
باوراق رضا و ریاحین انس ثمرات قرب وان له عندنا لزلفی وحسن مآب سرسبز نشود و نمایه
نرسد و عندلیب قلب بنغمه شوق در ترنم نیاید و همای فواد تا ضجه انی ذاهب الی ربی سیهدین
از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا
منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و هرگز بسده مقعد صدق عند ملیک
نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند ربهم هیچ بر نخورد و از بوستان والله عنده حسن
المآب بوی بمشام جان وی نرسد و از گلزار نعیم ولهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما
کانوا یعملون هیچ برخورداری نیابد والسلام مکتوب هشتم ای عزیز چون فروغ نور صبح توحید
از افق مشارق قلوب ظهور یابد که والصبح اذا تنفس و شموس عین الیقین بر افلاک سرایر
برج استوا رشود که والشمس تجری لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم
یسعی بین ایدیهم متواری شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله
ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و بر لشکر شیطان که ان
الشیطان لکم عدو مبین فیروز آئی وا در معرکه فاتخذوه عدوا با سپاه خویش که زین للناس

حب الشهوات من النساء والبنین باشکر طلب معارض شود وایشان از صدق حال بلسان نصرت الی
برخوانند که یضیق صدری ولا ینطق لسانی وبانزاران عجز درخواست کنند که واعف عنا واغفر لنا
وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین وهاتف عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو
ندا کند که ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون اما عساکر وان جندنا لهم الغالبون را تا اعلام اذا جاء
نصر الله والفتح در رسد وطلیعه انا فتحنا لک فتحا انا لننصر رسلنا والذین امنوا از نیام نرفع درجات
من نشاء در کشند و بر لشکر اعدا حمله آرد واخبار نصر من الله وفتح قریب متواتر شود ومنادی حال ندا
در دهد که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل
من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مکتوب ششم ای عزیز که زخانه المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا برون آئی ودست از شغلتنا اموالنا واهلونا بردار واز حضیض صحبت فرو ماندگان
تیه غفلت که نسوا الله فانسیهم انفسهم پای همت اخفت برون بر دستم دار رخش طلب درمیدان
عشق در تاز وگوی سبقت السابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت واستعینوا
بالله بجایگاه اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون درسان تا بدیکه پایه دولت وبشر
الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم در رسد وبشارت جنین را رسانند که ان الله بالناس لرءوف
رحیم واسرار نامه قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو دهند چون برموز واشارات آن اطلاع یابی
در حال از سر شوق سر قدم سازی سبل السلام هذا صراط ربک مستقیما پیش گیری وقصد
نزهتگاه ولهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی واز جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و
مغفرة ورزق کریم خبرای تر بچینی وبشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد
واز مملکت لهم دار السلام رضی الله عنهم ورضوا عنه خبر الیک باز گوید و بر تختگاه ومن
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما داعی شود وباز گوید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون مکتوب هفتم ای عزیز چون لوامع انوار الله نور السموات والارض به نزهتگاه ضمائر
لائح شود وزجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد کالمصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری

سوار گردد و در دریای معرفت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون حیران شود و بغواصی فرو آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب دهد فقد وقع اجره علی الله

مکتوب چهاردهم ای عزیز چون عساکر جذبات الله یجتبی الیه من یشاء بر ولایت قلوب در تازد و طوامح نفوس اماره را لجام ریاضت وجاهدوا فی الله حق جهاده عنان اعراض تنزل گردانند و جبابره و فراعنه را در مجلس تقوی بسلاسل مجاهده در کشد امنیه را با غلال واطیعوا الله واطیعوا الرسول بند گردانند و اعمال ارادات و اختیارات را با تادیب فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره سزا دهد و ابنیه رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بیخ از بنیان بر دارد و منادی حال بزبان صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی صفای قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از نسائم الطاف من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مروح شود و صفحات اوراق سرائر از نفائس رقوم لطائف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد شهود یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد و رواسی اشواق چون هباء منثورا در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور در دمد و نفخ فی الصور و تاثیر صاعقه فصعق من فی السموات ومن فی الارض بظهور انجامد و بشر قبائل لا یحزنهم الفزع الاکبر در رسد و ایشان را آمنین و جالسین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود رضوان بشارت بشریکم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خلدین و ایشان بگویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین مکتوب پانزدهم ای عزیز یکی از داعیه شهوات و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آی و از صحبت اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله پرهیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یأتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش هوش

استماع کن و بتنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شبی از خواب غرور ولا یغرنکم بالله الغرور
بیدار شو و از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله خبر پرس و از برای
کعبهٔ مقصود پای از سر ساز و بادیه سیر انقطاع کن و تبتل الیه تبتیلا باز آ و تجرید قل الله ثم ذرهم
و راحلهٔ تفویض و افوض امری الی الله با قافلهٔ اهل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شو و از
قمها کن بفارق دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبل مسالک فتنه که انما
اموالکم و اولادکم فتنة بسلامت بگذر و از مناهج مسالک هدی ان هذه تذکرة فمن شاء
اتخذ الی ربه سبیلا رهی پیش گیر و بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا دعاه بالتضرع و زاری
برخوان اهدنا الصراط المستقیم تا بشر عنایت قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
با بشارت تحیت سلام قولا من رب رحیم پیش برود و بر جنیبهٔ نصر من الله و فتح قریب و بشر
المؤمنین سوار شو و بجنات خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل داعی شو و نسیم عز وصال از سر طرف
در وزیدن آید و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان مشاهده شود و آهنگ ان هذا
کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا برکشد و بمقام انس فسانه و کلم الله موسی تکلیما آغاز
کند و دیباچهٔ فلما تجلی ربه للجبل الناب و هر و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خر موسی
صعقا خبر باز دهد و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینه کند و بعجز معترف آید و بزبان
حال باز گوید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب حضرتنا صاحب قدس سره الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردار اکرم التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها
بران مترتب نبود تغافل نمود هم اکنون که ساحت از حد گذشت مجملی محرر میگردد دریابند که در حقیقت
سرمایهٔ وجود فقیر در آغاز قطرهٔ آبی و در انجام مشت خاکی هست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار
به بیست و هشت واسطه توسط محمد بن حنفیه بشیر عشیره کبریا علی مرتضی علیه التحیة و الثنا میرسد امیر کمال الدین

نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری تقریبی از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان افتاده با سیدی یکی از
حاکمان آنجا دوستی که سردار الوس قاقشالان بود و مملکت دست داد چون او را پسری نبود حکومت
آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت وقتیکه همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنه شور
مستخلص گردانید از آن خاندان دو برادر مصوب خان و باباخان نام را که بسه واسطه با امیر مذکور میرسند
همراه آورد و احوال این هر دو در تاریخ اکبری مسطور است و نسب مادری این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران
میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه بباباخان منتهی میگردد و پدرم بیرم خان مذکور که در عهد اکبری منصب یعنی
شده بود دیعار کم منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانید و آخر بدولت
ترک دنیا معزز و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار
و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاده و در هجده
شانزده سالگی که در یتیمی بر و نشست و در بیت الله همت بسته دست از دنیا برداشته و پای سعی از سر
ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارفه در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل
سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبدالله بن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول دهلوی
تلمیذ شیخ القرا شیخ عبدالخالق شوقی سند کرد و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب حضرت
سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشائخ
متعدد درین طریقه استفاده نموده و آخر بآستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی
الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سود و مدتی
خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد
و هشتاد و پنج هجری است بحکم این حضرات از سی سال بتربیت طالبان چند مشغول است خدا خاتمه بخیر
کند ببرکت حبیبه صلی الله علیه و سلم مکتوبی چند و مخدوم با این بار و شبه نوشته اند یکی آنکه خلفای
حضرت سهرند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین از ایشان بظهور نمیرسد

دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و حالات آنها دلالت بران بشارتها نمیکند و نیز
مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل برانها لازم می آید و این معنی مستبعد مینماید جواب
شبهه اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فنا دعوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین
مقالات مملوست غایة ما فی الباب جماعه ازان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بکتم مکلف گر
گشته و پس در شان ایشان نیز ازین هردو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت باب ما
ختم نگردیده و در مبدا فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن را چه مانعست آخر از
صلحای مسلمین اند و مراد از شهود آنها بکمال اگر استقامت ست که فوق کرامت ست پس این معنی خود
از اقویای اینطریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعفا را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار مسد و خرق عادات
و مکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم
آن چنانچه مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات
و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت ست اذواق و مواجید اهل این طریقه
نیز مشابه اذواق همان جماعت ست فلا تکن من الممترین جواب شبهه دوم آنکه دریافتن آثار
باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف اینطریقه کار هر عمر و زید نه اما از
ارباب فراست صحیحه مخفی نیست نمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط ذوق
و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور
معاصی انبیا غیر معصوم هیچکس محفوظ نیست و حق اینست که بنابر بعد زمان نبوت و قرب قیامت
ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتهای حقیقیه نیست و مقصود این مشایخ
از بشارت آنست که مریدان مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت دران
مقام بهم رسانیده تا مساوات بانها لازم آید و اگر هر خوش استعدادی عمری در بیکار جد و جهد
بکار برد و شریک دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد * بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در مرآت

و فرصتی مستوفی میباید که انوار باطن نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبهٔ
کمال و تکمیل رسد و در بعض اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام بتحقق نرسیده
و پیر بکشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر
آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار می آرد و پس آثار آن اگر ظهور نماید
بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب است
و مریدان بنابر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند والسلام

مکتوب سیوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد - بدانند که نسبت
در لغت عرب عبارتست از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق
جل شانه و خلق واقعست که متکلمین تعبیر میکنند ازان بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه
و از ظاهر کتاب و سنت همین معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر ازان نسبت بظهور وحدت
در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب و میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی با اطلاق
نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیت تعلق ست با حق و این معنی را تاویلات و تمثیلات مشروع و معقول بسیار زنند
و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضوای منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا
بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شی در مرتبه ثانیه و ظاهر ست که این کثرت وجودات ظلی مخل وحدت وجود
حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق ست میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت
اصل نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل نموده است اما حمل مواطاة یکی بر دیگر
اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح ست پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند بطوریکه
در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت بآسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی
نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقائق
ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از عدم و وجود و باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که مسمیٰ
بجهل و عدم القدرة که معبر ست بعجز و غیرها که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند

در مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته
و این مخلوطها مبادی تعینات عالم شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه
و ظلال صفات حقیقیه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه
نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی ست
پس در عالم هرچه هست از وجود و توابع آن ظلاً و انعکاساً مستفاد ست از حضرت وجود جل شانه فلا موجود بالوجود الحقیقی
فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشاء شر و نقص ست و وجود مبدء خیر و کمال و عالم مرکب ست
از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست و عین عالم که ثبت شد
ناچار عالم مجموعه حسن و قبح خواهد بود اما وجوه حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات قبح همه حاصل از طرف
عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذب مشائخ که ظل جذبهٔ الهی ست بسیر علمی از حضیض امکان باوج
وجوب قطع مسافت که عبارتست از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع ست
فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاته که در میانه ظاهر و مظهر متحقق بوده برفع این حجب که مانع ظهور انوار
شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بوده اند تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و اینحالت را
نسبت فنائی تعبیر میکنند و بعد فنا لازم ست که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید
تا سالک بآن وجود کارخانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقائی میگویند پس سالک اگر
خرق حجب ظلمانی و نورانی تماماً طی کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده
در زمان نبوت باقی ست نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر میرسد و گرنه بقدر طی
مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست دور تر می افتد و بوجود حق که خیر محض ست نزدیکتر میگردد
و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است منشاء صدور خیر میشود اما باحتمال وقوع شر احیاناً ولی و نائب
نبی میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکند اینست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و نسبت یعنی
ظهور نسبت که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله السلام

مکتوب چهارم

مجدد و ما سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم دوام حضورست گاه غفلتی از جناب حقتعالی رو میدهد سبب چیست بدانند

فائده: معنی توحید

فائده: نسبت فنائی و بقائی

تعریف نبی و ولی

فائده: معنی معصوم بودن انبیا و محفوظ بودن اولیا

که بنای این شبهه اشتباهی ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و حصولی حضوری لازم نفس عالم است
یا عین او ست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات ست در مرآت ذهن بتوسط عقل
و حواس و سالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری نیست نه حصولی و کیفیت
تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد
ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات و صفات بود
و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست و از ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم
بلفظ انا اشاره بهمان وجود وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلمانی
بین الحق والخلق که از حدیث ثابت ست میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل
نمی بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و در مییابد که ظل را تحقیقی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه
ثانی تعین ظلی ظهور کرده ست و واضح میشود که مشار الیه و مرجع انا در نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم
این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اولا راجع میشود باصل و چون این اعتباری ست از اعتبارات
اصل ثانیا آن انا رجوع بظل میکند و چون اینحالت مستمر میگردد و آنرا دوام حضور گویند و این حضور را بعد از تحقق فنا
زوال نیست و اگر گاهی فتوری درین حالت دست دهد قصور در علم العلم واقع میشود نه در عین علم حضوری و علم حصولی
عارف مثل عوام الناس باقی بماند تا حواس باقیست که تمشیت امور بشری موقوف برآنست و این علم را
اصلا در جناب قدس بار نیست که حواس را دران بارگاه دخلی نه و منشا این اشتباهات آنست که ذهول علم
العلم را فتور علم حضوری دانسته منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
أُصَلِّي وَأُجَهِّزُ الْجَيْشَ اشاره باین هر دو علمست که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة
از قبیل علم حضوری ست و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهادی بی تصور اسباب صورت نمیگیرد
پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی
نمیتواند گشت و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام مکتوب پنجم برخوردار را از جواب
شبهاتی که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بعضی بیخردان وارد میشوند

استفسار کرده اند بمطالعه در آمد در یافته شد که بنای این اعتراضات بر جهل ست یا بر حسد و این رسم انکار
معمول قدیم ست اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه اکابر دیگر رساله‌ها نوشته اند و حضرت مجدد در مکاتیب
خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه
رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسمی به کشف الغطاء عن وجه الخطاء بطریق اجمال
تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولینا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله مسمی بعطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء
والصواب مشتمل بر اسوله و اجوبه در رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و مهرهای علمای
مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف ست از جناب ایشان که در
قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود بالخیر در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه
طینت مقدسه جناب رسالت بود بروز نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر
تبع کتاب و سنت ست اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام او را موافق
محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر العلانیة واگذارند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای
بسیار عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی
بنابر غلط وهم و خیال خطا واقع میشود و دران خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان
میسر نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم ست خصوصا اعتراض بر کلام کرامت التیام حضرت مجدد
محض فضولیست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت ست و
بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودیست و اثبات توحید شهودی چرا که از چهار صد سال یعنی
از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه اسماع و اذهان مردم از مسئله
وحدت وجود لبریز بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر ست بلکه از مقامیکه وجودیه
تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن مینمایند اینقدر هست که مقصود اصلی را فوق آن مقام میفرمایند و غیریت فی الجمله بین
الحق والخلق بهیچگونه مخل وحدت وجود حقیقی که متحقق در خارج حقیقی ست نمیگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان
حق و خلق عینیت اثبات میکنند و تصویر مسئله وحدت وجود و شهود در مکتوبی دیگر نوشته شده والسلام

مکتوب بست و ششم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه
طولانی مشتمل بر شبهاتی چند که همه متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود
ورود فرمود ممنون نمود این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلثه
مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خاطر جمع خواهد شد و فقیر امتثالا للامر حرفی چند می نگارد باید دانست که
حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق میفرمایند یکی وجود بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی است
دوم وجود منبسط که منشاء انتزاع معنی اول و معبر بظاهر وجود و بصادر اول است و بدیهی است که این هر دو
وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد سوم وجودیکه
اول الاوائل و مبدء المبادی است و بزعم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر آثار است و حضرت
ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد صدور
آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل
اینجا چه دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حقتعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و بآن وجود مصدر آثار گردد
و حال آن وجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل
بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسمای الهی
توقیفی اند و دو شبه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه بر حقیقت محمدیت صلی الله علیه و سلم از
مکتوبات جلد ثالث دفع میشود و تحریر جواب آنها طولی دارد و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله
تعالی عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عاید بجناب
آنحضرت میشود و استثناء متقدمین خود ازین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از انها اجداد و مشایخ آنحضرت اند
و بحکم حدیث لا یدری اوله خیر ام آخره استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبتی است
و هر متاخری را متاخریت نیست ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت
بالاصالة ختم نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم و المامور معذور اللهم
ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا. والسلام مکتوب بست و هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مطالعه نمایند

که التفات نامه مشتمل بر فضل یکی بر دیگری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب
سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما رسید مخدوما فضل بر دو قسمت جزئی و کلی ظاهر است
که سوال از فضل جزئی نیست و مناط فضل کلی زیادت قرب الهیست و این معنی امر باطنی ست و عقل را بآن معقول کافی
نیست مگر از کثرت و قلت مناقب سراغی بمطلب میتوان برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب
و سنت و اجماع قرن اولست و بدیهی ست که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع
اجماع متاخر ست و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت و کشف محتمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال
مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمیباشند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات
باشد و حکم بجزم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید بنظر نمی‌آید پس طریق اسلم تفویض این امر بعلم الهی و سکوت ازین فضولیها ست
و معترف فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در جناب ایشان لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات
دینی نیست که تکلم دران ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجدد دست داده زدن
مناسب نیست که حرف از عالم عقل میرود رباعی هر گز در پیش کلم نمیباید زد از حد بیرون قدم نمیباید زد
عالم همه مرآت جمال ازلی است میباید دید و دم نمیباید زد والسلام مکتوب بیست و هشتم مخدوما
نوشته اند که کشوف حضرت مجدد در مسئله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه احدیت که عبارت از تفصیل
کمالات الهیه در حضرت علم الهیست در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمائزی پیدا
کرده است در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابله صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است
وقس علی هذا آن اعدام متمائزه بنا بر مقابله و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی
تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور
حاله اند در آن و بنا بر همین اعیان خارجیه ممکنات که بر مهبط آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم
هر دو قبول میکنند و بهمین وجه مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت هست که مبادی تعینات
انبیا علیهم السلام و الصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی دارند پس باید در حقائق
این حضرات عدم دخل نباشد و حال آنکه اینحضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق

ایشان بی خلط عدم نمیباشد وجه تطبیق حیثیت مخدوما چون مقابله و محاذات در میان اعدام
متمایزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند
صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است درینجا صفات بجای ماده و اعدام
بجای صور حالّه اند جهت عدم درین صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهمین جهت حضرات انبیا
علیهم السلام معصوم اند و مقصد رشد نمیگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو قبول
میکنند و اعتقاد دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافیست والسلام **مکتوب [illegible]**
پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است یعنی
چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف
و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات
و حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل
دیگر چگونه خود را بدتر از وی میتواند دانست و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل از ان رذائل بدتر دانسته
باشد و فساد این عقیده شرعا و عقلا بدیهیست مخدوما بمذهب حضرات مجددیه حقائق ممکنات عبارتند
از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات در علم الهی ثبوتی پیدا کرده
و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظل خارج
حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند
از جهت عدم ذاتی کسب شر مینمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی
مرآت ممتلی از انوار شمس نظر میکند بلاحظه اولی همان انوار را می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشان
انوار مختفی و مستور گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید انوار
چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و حسینه جهت وجود که دران مظاهر است و مصدر
خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشا شر است خواه نخواه
و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده و از آن خود

نخواهد یافت ناچار خود را از کاف فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود
قایل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصالةً بخود منسوب نمیتواند و مستعار میداند و همین ست سِرّ
فنای تام و حاصل مشهود و صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جهت فرعیت
او که عدمیت ست مستور میشود از و دعوی انا الشمس سر بر میزند همینست سر انا الحق گفتن حسین بن منصور
رحمه الله اگرچه آنجناب در دید خود معذور بود اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم
نیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه را چنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی ببرکة
حبیبه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب ۷ هم نوشته بودند که بزرگی ببلای شدید مشابه ببلای حضرت ایوب
علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر ست
هنوز رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بستوه نیامده ام و امان و زینهار نخواسته
درینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر نبی بس فسیح ست تفضیل ولی
بر نبی لازم می آید و این خلاف اجماع ست جواب مخدوم ما در بادی النظر این شبهه وارد میشود و اگر
تامل کنند محل شبهه نیست بیانش آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم
الراحمین و نیز رب انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر ناشکیبائی
و بی صبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر و الضمائر ست میفرماید انا وجدناه
صابرا نعم العبد انه اواب پس معلوم شد که این بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود که
حقتعالی با وجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت میفرمود سرش اینست که نفس شریف آنحضرت
مدتی طویل بر انواع بلاها از هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی
و اهل وی صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب و ابتلا بتضرع و زاری ست
و ادب اینوقت بیصبریست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قربست رسید و
بر عار بیصبری صبر فرمود و بتضرع و زاری در آمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردید
و خلعت منصب انه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب ست بمعنی رجوع یعنی رجوع بهوای نفس خود

کرعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حقتعالی که اظهار بیصبری درانوقت مرضی بود در رجوع علو و بجمد
که حقتعالی بدا وانجناب سیده وباوجود بیصبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او نموده
وگفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فص ایوبی میفرماید
الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر وحضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده
بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبه نمیتواند شد چراکه چون این ولی
بجناب الهی نیز در جناب باری نکرده و دم نزده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و انجا
مقصود دفع فضل ولیست بر نبی وآن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت وحقیقت عبودیت وکمال مقام رضا
خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هرچه گفته دران معذور بوده والسلام **مکتوب یازدهم** بعد حمد وصلوة
مخفی نماند که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده وبفتوی بحرمت آن اند وبعضی از محدثین اثبات مشروعیت
ذکر جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتاده وهر دو فریق براه تفریط وافراط رفتند واز مبحث انصاف سخن
نگفتند و بمقام تنقیح میخواهد ومحاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردنست منحصرست
در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب و همین از اعتبار ساقطست و داخل اقسام غفلت دوم ذکر
قلبیست بحرکت لسانی و همین در اصطلاح معتبرست بذکر خفی و بنای مراقبات اینقوم بر آنست و معمول
در جمیع طرق وآن بر دو وجه ست گاه حضور ذات بحت مذکورست بی ملاحظه حقیقتی و یا با ملاحظه صفات او و
ماخوذست از آیه کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو
والآصال دوم استحضار مذکورست با ملاحظه منسوبات واز آلاء ونعماء وهو طریق استدلالست از
اثر بموثر و همین در لسان شرع معبر بفکرست و مفیدست زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن
مملوست وقسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر لسانیست با ذکر قلبی معا واین اکمل اقسام ذکرست واین نیز
دو وجه دارد یکی اکتفاء ذکرست در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همینست ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ
از آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا وخیفة انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیرست که در شرع
مسمی بجهرست و در مواقع خاص افضلست از خفی بنابر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان و اقامه وقراءه بجهر در صلوة جهریه

که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین ازان مقصود است و حکمتیکه در ذکر خفیه است سلامت نفس عملست از فساد سمعه و ریا
که لعنت قبول عمل است و افضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث
انکم لا تدعون اصما و لا غائبا منع جهر معلوم میشود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام و اعلام
از مبدا فیاض اخذ نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل دائره اباحت و فائده ها دران متحقق و انکار
آن منجر بردی و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود و افضلست از غیر آن اگرچه مباح باشد و من جمیع
مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب را رضی الله تعالی عنه بجهر که آن
مبتدا دین او ست ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کذائی چراکه در اول این حدیث است که آنحضرت
بستن در را امر فرمود و آن نیز مشعر است باخفا فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر
دیگر است پس دعوی فضل جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز بحیثیتی چراکه
جهر در بعض مواقع مشروعست و اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت
ذکر جهری که در متاخرین مروج است ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند
از طرفین بجدل نیست و لایق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر
الکلام ما قل و دل و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحیة و الثنا

مکتوب دوازدهم مخدوما در مسئله سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین
اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند
که بالاطلاق حلال است باقتضای غلبه ذوق و وصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسمست یکی آنکه شخصی که محل فتنه
نباشد کلامی موزون بالحنی موزون بی مداخلت محذور شرعی انشاد نماید و فسادی ازان در باطن مستمعین
نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پیدا آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام
موزون و لحن شبیه موزون باشد چرا غیر مباح گردد و نیز در قرون اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم
اکابر معمول بوده و اتقیا علما امت احیانا ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر می شود

اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام۔ قسم دوم آنست که غالیان متاخرین
رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشروعه را دران خلط نموده اند این قسم بقدر رذالت امور غیر مباح از
کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال
رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقیست نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین نمیکند
و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل نمکین نمی نماید با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله
چشتیه که نشار نسبت اینها بنشه خمر مشابه است از شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه
که نشه نسبت شان بربودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس منشاء
این خلاف ذوق و طبیعت شد نه دین و شرع واکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه تبع هوا و طبیعت و همه
در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل
این مسئله از کتب مبسوطه محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید والحمد لله
که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیره اباحت آن تابع کتاب و سنت است
و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه
در سماع مباح جاها داده اند و هر که از مذاق علمای صوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد [illegible]
این تحریر رسیده اند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام مکتوب سیزدهم مخدوما در مسئله جبر و اختیار
علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چراکه عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و
اگر نه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو
مستلزم انکار کتاب و سنت است زیراکه اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی
پس اختیار تام کجا و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب است از جناب او تعالی
شانه و بعض جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده
و قدرت است و همین است حصه اختیار و منشاء فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست
هرگاه میخواهند از مبدء فیاض فائض میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض

متحقق نشد پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ کہ در مقابل سوال حسن بصری رحمۃ اللہ فرمودہ مستفاد میگردد لاجبر ولا تفویض ولکن امر بین امرین وہمین امر متوسط بلسان شرع معبر ست بلفظ کسب واین لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد کہ افعال مخلوط جبر واختیار ست وہمین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف ست وبس وظاہرا بر رعایت ضعف اختیار عباد بنا نہادہ اند کہ رحمت او بر غضب سبقت دادہ اند باآنکہ ہیچ صفتی از صفات الٰہیہ بر صفت دیگر سبقت ندارد ہرگاہ افعال او تعالیٰ مسبوق بعلم وارادہ وقدرت ست بعلاقہ مسبوقیت این ہر سہ صفت افعال عباد مشابہتی من حیث با افعال او تعالیٰ دارند وبحرکات مرتعش کہ مجبور محض ست اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبہ باین افعال متوجہ شود منافی عدالت نیست وبر طور صوفیہ ثبوت حصہ اختیار بدین حیثیت توان کرد کہ نزد ایشان ظہور حضرت وجود در ہر ذرہ از ذرات کائنات تمام ست با کمالات نہ بحصہ او نہ ظہور جزو نیست از اجزای آن چرا کہ حضرت وجود بسیط حقیقی ست متجزی نمیگردد وازین راہ سفر مایند کل شئی فیہ کل شئی وچون اختیار نیز صفتی وشانیست از صفات وشیونات حضرت وجود پس باید کہ در ہر مظہری از مظاہر خصوصا در انسان کہ مشرف ست بمنصب خلافت حصہ از صفات اختیار ہم متحقق باشد وبنای تکلیف امر ونہی بران بود والسلام علی من اتبع الہدی والصلوٰۃ علی خیر الوریٰ

مکتوب چہاردہم پرسیدہ بودند کہ کفار ہند مثل مشرکان عرب دین بی اصل دارند یا آنرا اصلی بودہ ست ومنسوخ شدہ ودر حق پیشینیان آنہا چہ اعتقاد باید کرد مختصری از روی تحقیق وانصاف مرقوم میگردد بدانند آنچہ از کتب قدیمہ اہل ہند معلوم میشود اینست کہ رحمت الٰہیہ در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش ومعاد شان کتابی مسمی بہ بید کہ چہار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر ونہی واخبار ماضی ومستقبل بتوسط ملکی برہما نام کہ آلہ وجارحہ ایجاد عالمست فرستاد ومجتہدان ایشان از ان کتاب شش مذہب استخراج نمودہ بنای اصول عقائد را بران گذاشتہ این فن را دہرم شاستر نامیدہ اند یعنی فن ایمانیات کہ علم کلام باشد وافراد نوع انسانی را چہار فرقہ مقرر نمودہ وچہار مسلک از ان کتاب برآوردہ برای ہر قسم مسلکی قرار دادہ بنای فروع اعمال را بران نہادہ این فن را کرم شاستر خوانند یعنی فن عملیات کہ علم فقہ باشد وچون نسخ احکام را منکرند وبحکم عقل مناسب طبائع اہل ہر مدت وزمان تجویز تغیر اعمال ضرور دانستہ

عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور عملی ازان هر چهار و تعیین
اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی
اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال نیک و بد
مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی است و کتابها
تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت است بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلای اینها
فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح
اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانیست و نجات کبری که آنرا مها مکت میگویند
بر آن موقوفست صرف مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تام دارد پس معلوم شد که دین قدیم
بوده است و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دینهای بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست که بحکم آیه کریمه
وان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه و لکل امة رسول و آیات دیگر در ممالک هند هم بعثت انبیا و رسل
واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار آنها که باقیست ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل
داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت
خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب
بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافه انام
و دین او ناسخ ادیانست شرقا و غربا احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نماند پس از آغاز
بعثت او تا امروز که دو هزار و صد و هشتاد سال است هر که با وی نگرویده کافر است نه پیشینیان و چون شرع
بحکم آیه کریمه منهم من قصصنا علیك و منهم من لم نقصص علیك از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است
در شان آنها سکوت اولیست نه ما را جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب
و ماده حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب درمیان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور
خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است و کافر گفتن کسی را

بعید لیل قطعی آسمان نباید دانست حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که بامر الهی در عالم کون و فساد
تصرفی دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین انشار تصرفی باقیست یا بعضی افراد
انسانی که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه
الیه حقی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را
روا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیه ست که صورت پیر را تصور میکنند
و خصوصا بر سید ارند انقدر فرقست که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و همینی مناسبتی بعقیده کفار عرب
مسلم ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر بالذات میگفتند نه آلة تصرف الهی و آنها را خدای زمین میدانند و خدا تعالی را
خدای آسمان تا این شرک ست در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت ست نه سجده عبودیت که در آئین اینها
با مادر و پدر و پیر و استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول ست که آنرا ڈنڈوت میگویند و اعتقاد تناسخ
مستلزم کفر نیست الاسلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی
عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو باوجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و
محبت اتباع محبوب لازم ست مخدوما او سبحانه جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
وما کان لمومن ولا مومنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و رسول علیه
السلام میفرماید لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی
عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع سبابه
رسالها مشتمل بر احادیث صحیحه و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه
فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث به ثبوت نرسیده ترک رفع
از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم ست بعد ثبوت سنت
رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر
فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث
فهو مذهبی و اترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر

اجتهادی واقف باحادیث صحیحه متغیر نشوند واگر گویند که حضرت مجدد با آن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابه
آگاه نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از
از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند وگرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که ایشان حریص ترین اکابر
این امت بر اتباع سنت بوده اند واگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیه را باین عمل از کشف دریافت
ترک نموده باشند گوئیم که کشف در امور طریقت معتبر است نه در احکام شریعت حجت نیست معهذا در انکشوف
احتیاج بکشف نکرده اند. و امید آنست که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعدهٔ کلی ایشان که بجد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر
علیه السلام فرموده اند مثمر نتائج گردد ان شاء الله مکتوب شانزدهم پرسیده بودند که در مسئله عمل
بحدیث و انتقال از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رساله
نوشته ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
آنرا ابو القاسم بن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجه و ذکر کرده در روضة العلما که امام ابو حنیفه رضی الله عنه
فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول صلی الله علیه وسلم وقول الصحابه رضی الله عنهم وقول مشهور است از
امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد ناسخ از منسوخ و قوی از
ضعیف می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام برنمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
مذهبی نص است درینباب اگر باوجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل بکند این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول
خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است چنانچه قول اترکوا
قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث بامام نرسید بلکه بعض از آنها فوت شده و چرا فوت نشود که
مثل خلفای راشدین که اعلم اهل امت ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث از ایشان
نیز فوت شده و نمیدانند معینی را مگر که معرفتی بفن حدیث دارد و ظاهر است که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب است
و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست اهل امت مختار اند مذهب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که
میگوید عمل بحدیث از مذهب امام برمی آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد و اما انتقال از مذهبی بمذهبی ازین

اشتباه و تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی انتقال المذاهب تالیف کرده خلاصه آن اینست
که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز ست و جزم کرده بر آن امام رافعی و دیلمی و رفته است امام نووی و در روضه گفته
که بعد تدوین مذاهب آیا جائز ست مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی دیگر بکند گوئیم که لازم ست بر مقلد را که طلب
علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که طرف ثانی اعلم ست جائز ست او را بلکه واجب اگر مخیر کنیم
جائز نیست و مر مقلد را حالات اند و منحصر در چهار حال خالی نی چراکه مقلد یا عامی ست یا عالم و این هر دو را
باعث بر انتقال یا غرض دینی ست یا دنیوی ست پس اگر عامی و عاری ست از معرفت فقه و از مذهب خود خبر نمیدارد
و انتقال بارادهٔ حصول مال و جاه کرده پس امر او اخف ست که حقیقت انتقال و استیناف ست و اگر عالم و
فقیه بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر او اشد ست زیرا که تلاعب بمذاهب میکند برای غرض دنیوی و همچنین غیر
جائز ست و اگر در مذهب خود فقیه ست و باعث انتقال وی سبب دینی ست و مذهب دیگر نزد او ترجیح
یافته است بقوت ادله پس بر چنین کس انتقال واجب ست بر روایتی جائز و اگر عاری از فقه ست و در مذهب
خود بتفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذهب غیر را بر خود اسهل و سریع الادراک دانسته او را تفقه درین مذهب
مرجو ست بر چنین کس نیز انتقال واجب ست زیرا که تفقه در مذهبی بهتر ست از جهل در جمیع مذاهب که غالباً
عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال از هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد مجرد
عمل بود پس جائز ست عامی را و ممنوع ست فقیه را زیرا که در مدتی فقه این مذهب حاصل کرده چون بمذهب
دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقه در ان مذهب و از عمل که مقصود ست باز ماند پس او را ترک انتقال اولی ست و
و آنکه گویند که اگر غیر حنفی بمذهب حنفی انتقال کند جائز ست و عکس آن جائز نه محض تحکم و تعصب ست دلیلی ندارد
زیرا که ائمه کلهم در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذهب حنفی یا مذهب دیگر بر مذهبی نصی از آیه و حدیث دارد بودی تقلید
آن بر هر فرد امت واجب شدی و تقلید دیگری جائز نبودی و همچنین خلاف اجماع ست و صاحب جامع الفتوی که حنفی
مذهب ست گفته که جائز ست و یا زنی انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذهب
اختیار کنند نه در بعض مسائل و بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبودی نکردندی و هر که بر خلاف آن
گوید قول بیدلیل ست و نیز منقول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صاحب عصمت هم نوشته بودند که در حق سعادیه

ابن ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان او رضی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد بدانکه علماء مذهب اهل سنت
منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد
تفویض بجناب الهی مینمایند و جرأت مذمت و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون ثلثه مشهود بالخیر هیچ یکی از علما و محدثین و
مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان و با وجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه
السلام تجویز طعن بر ایشان نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شیعه
تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر همدیگر و ماده تعصب در کتب معتبره مذکور است و مبدا این فتنه شهادت امیر المؤمنین
عثمان است رضی الله عنه و طریقه اسلم همین است زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه
جانب جناب خلیفه برحق علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سوم
توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرن در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه وثوق مساوی
داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات او ازان فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد
و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت و دین اسلام بهم میخورد دیگر آنکه
در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة والسلام علاوه آن اگر مخالفان
گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورتر است قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح تکفیر منازعان
ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم بشریت است معهذا صدور چنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد و
مستکره است اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مودت ذوی القربای آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت
و اگر استکره نیز در میان نباشد رضا باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید دیگر بحث
ازین مسئله مناسب نیست سکوت یا افسوس تام در مقام او نیست و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف
ورزیده اند و اعتماد بر اخبار دجالی حال کرده و آن نفوس زکیه را از نفوس خبیثه خود قیاس نموده رفته رفته بتکفیر صحابه
که سبب تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت او برو ختم
کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض زمان است و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین نازل در شان او چه طاقه که در طول عهد نبوت و صحبت با وجود داشته باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال

در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطهٔ کفر هم برستند
و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا و رسول او ارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کار عموا
فی شان السابقین پس لاحقین را ازچنین خدا چه امید رحمت است و ازچنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال
پیغمبران سابق و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیا این است نیز پنهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد
از ارتحال نبی این بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند
درین صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود از آن اصلاح امت است کدام فائده مترتب شد و نیز باین حساب خیر القرون
شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سیزدهم حامداً و مصلیاً نوشته بودند که از اختلاف شیعه و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان
الله علیهم اجمعین خاطر پریشان میشود چرا که بنای اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است
مگر متواترات که افادهٔ یقین نمایند و این قسم خبرها در هر باب کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما
این مسئله از ضروریات دین و از ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیست و ایمان
مجمل منجی از مضمون کلمهٔ طیبه که بتصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان میشود همین است و در شان صحابه و اهل بیت
رضوان الله علیهم هم حسن ظن مجمل و محبت برعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها
با جناب رسالت علیه الصلوة و التحیات بس است و مطالعهٔ تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب
هیجان فتنه است چرا که منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص و مسلم بجناب حضرت انبیاست علیهم التحیة
والثنا و ممنوعست از غیر اینها اگرچه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات
اتفاقی می افتد و آنهم فیما بین خود مقرون بعفو میگردد و از نهایت صفای باطن بتصفیه می انجامد و اینکه ارباب
نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار در میان آن اکابر میکنند و بران تفریعات
کرده نقطه را دائره مینمایند از اعتبار ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود
پر برکت است و مستوجب نفی فائده بعثت معهذا فقیر نیز مدتی درین مسئله متامل بودم و از مبدأ فیاض
مسألت طریق نجات از مهلکه این شکوک مینمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل آمنت بالله کما

هو عند نفسه و برسول الله کما هو عند ربه و بآله و اصحابه کما هو عند نبیهم و در بیست کم
این مطالب علیا فوق مراتب جمیع احتمالات است تفویض امر بجناب آلهیست جلشانه که مرتبه نفس الامر است و هیچ
فرقه را در مقام مجال دم زدن نیست والحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و صحبه ا
مکتوب بیست و دوم هم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود و اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلاء
کلمة الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد توحق درین
مسئله کدام جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم است
ازانکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که
امر خلافت را متمشی سازد و تمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزاین و
افواج که شرط نفاذ حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت
علیه الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر بر همین است که نه از اهل بیت یا از بنی هاشم مقید مو
و جمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب
اسلام است از ایشان وقوع یافته و تقویت باطن دین که در حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از
نفوس متزکاه حضرات ائمه علیهم السلام واقع شد و چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام
صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام
الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت
امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان
نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اما تعیین عدد اثنا عشر درین صورت تکلفی میخواهد
والسلام مکتوب بیست و نهم نوشته بودند که باحادیث صحیحه جلالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جانب

مرتضی رضی اللہ عنہ در عہد مبارک نبوی صلی اللہ علیہ وسلم و بعد ازان نیز منقطع نظر از واقعہ حرب جمل کہ
باعث دیگر داشت ثابت است و ہمین ہم خالی از اشکال نیست کہ از جناب صدیقہ بسیار بعید است بلکہ اصلا کہ
انحراف از حضرت مرتضی علی بسند مایند با آنکہ حضرت صدیقہ خود روایت میکنند کہ حضرت مرتضی و فاطمہ زہرا
دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مخدوما آگاہ در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند
و حق ہر دو جانب میباشد چنانچہ درین مقام است مخفی نماند کہ در قضیہ افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب
رسالت مآب علیہ الصلوۃ و التسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای محبت بفتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین
تسلیہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعض الفاظ کہ باعث دل سردی آنحضرت علیہ السلام از حضرت صدیقہ گردد
معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقہ را وحشت آورد و چرا نیارد کہ تکلم مقربان بارگاہ باینچنین
کلمات درچنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاہر است کہ بالاتر ازین اذیتی نمیباشد
پس انحراف حضرت صدیقہ از حضرت مرتضی رضی اللہ عنہما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است کہ ازان
چارہ نیست نہ از راہ دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقی است و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز
نہ از جہت عداوت حضرت صدیقہ بودہ است کہ محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکہ بجہت محبت پیغمبر بودہ است
صلی اللہ علیہ وسلم کہ ازان نیز گزیر نبود پس درین صورت ہر دو طرف حق ثابت است و ہر دو معذور اند
بلکہ ماجور کہ بنای ہر دو بر محبت پیغمبر است علیہ الصلوۃ والسلام چنانچہ وحشت و ملالت حضرت خیر النسا
علیہ التحیۃ والثنا با جناب صدیق اکبر رضی اللہ عنہما از احادیث صحیحہ بثبوت رسیدہ و این محل دو شبہ است یکی
آنکہ حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا
ملال و انکار فرمودند دوم آنکہ حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی اللہ علیہ وسلم درین امر
سہل چرا مسامحت نمودند جواب آنکہ طلب مال میراث کہ حلال تر ازان مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا
و بعید از تقوی نیست بلکہ قدر مال حلال را متقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چارہ نیست
منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیدہ باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی است و مسامحت درچنین امور

جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النسا را بین جواب یا بانجهت خواهد بود که ثبوت ارشا باآیهٔ توریث
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهرا بحد شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از را
نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغییر
نمیتواند داشت شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طپانچه زدن آنحضرت
بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور ست پس درینصورت هر دو معذور ماند و بهر دو طرف حق ثابت
میشود و اهل سنت احسن ظن و تاویل حسن در شان فریقین واجب ست والسلام علی من اتبع الهدیٰ
مکتوب بسبت و یکم مخدوما آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت ازیشان و از درویشان
و عدم میالات به نسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بجا اند که سفها را مثل مشائخ دیگر مرید گرفتن چه
ضرور ست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او سبحانه
جل شانه که حکیم حقیقی ست بمنطوق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب و رضای خود
که مقصود صوفیان جمیع طرق ست بر اتباع پیغمبر ما علیه السلام والصلوٰة نهاده و آن طبیب حاذق را بامور ات
و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده
هر کراین نسخه بکار بست در صحت و شفا بروی خود کشوده آنکه آبا کرد خود را ضایع و تلف نمود و این نسخه را صورتیست
و حقیقتی صورتش نصیب عوام المسلمین ست و آن عبارت از تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب و سنت استعمال جوارح ست
در امتثال امر و نهی و ثمره آن این عقاید و اعمال سعادت حسن ست و بس که صورت نجات ست و حقیقت این نسخه
حصه خواص ست و آن تنویر قلوب و تزکیه نفوس ست بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل
آن ظهور تجلیات و مکاشفات ست صورت معبر بایمان و اسلام ست حقیقت عبارت از احسان که در حدیث
آمده ان تعبد ربک کانک تراه و صورت بی حقیقت در مرتبه دوا از امراض ظاهر جلد ست از قبیل ورام و
جروح که بطلاء و ضماد ازاله آن کرده میشود و بیقین نیست مثل ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید ست بلکه
حقیقت نیست عین استدراج و مکر الهی ست اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه ست که اخراج مواد فاسده
بر آن موقوف ست تا احتمال عکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض و مواد بجز اجتماع این هر دو میسر نشود این

بیان باید دریافت که از مصاحبت آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحبت و نتایج بظهور رسید
مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل جهود در اتباع و استرضای رسول او علیه التحیة والثنا و لذت
از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و مادهٔ ظهور این آثار دوام حضور قلب
و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخهٔ شریعت او حاصل شده بود و از اذواق
مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و باوجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست
بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت ست و فائدهٔ آن شامل خواص و عوام است کرده اند و اعتنا بشان
کشف و کرامات نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هر عزیزیکه طالب صحبت کامل
یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسد و انوار و برکاتی
که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارف را در جنب جمعیت باطن و دوام
حضور را اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری دریابد او را نائب رسول خدا صلی الله علیه و سلم
دانسته خدمتش لازم گیرد و بجوز و مویز این راه فریفته نشود اگرچه لذیذ باشد والسلام مکتوب بیست و دوم

در جواب شاه ابوالفتح

التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید
و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمد ازین اطوار و آثار که
بظهور میرسد امیدها است علی الخصوص این امور حاصله را که مادهٔ غرور اکثر مردم میشود قدر و قیمت ننهادن و
و در طلب خدا جل و علا با فقر از نامرادی مراد آوردن و دست بدریوزه کشادن و از تلاطم بحر وحدت
وجود بر کنار بودن و نسبت حضرات ما که ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار حقائق
شریعت علیه است آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت ست بارک الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم
تحد و ما آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت خانصاحب از واردات غریبه
و احوالات عجیبه و استیلای غیب و ظهور وحدت تحریر آمده همه آثار تلوینات لطیفهٔ قلب ست و مقام تمکین و
منتهای این لطیفه از تنگنای امکان بر آمده بوسعت آباد مقدمه وجوب رسیدن ست و در دائره ظلال اسما و صفات
که مبادی تعینات عالم ست سیر کردن و در ظل خاص که مبدا تعین او ست فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن نسبت

و این معنی معبر است در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست و معارف وحدت وجود از
ولایت ظلی که محل سکر است ناشی است و درین مقام در ضمن قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت
دوام حضور است با حق جل شانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق ما سوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست که
سیر سالک در حصول این ظلال که مسمی باسما و صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفه نفس می افتد که از عالم خلقست
چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا بمرکز ظلال است کار افتاده بود
و درینجا نفس را حقیقت فنا حاصل میشود و اماره مطمئنه میگردد و عدوی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و
ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق
از خلق میدهد مفهوم مینماید و وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و از مبغوضات او نمود
بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب کتاب و سنت بلا
کلفت میسر آید و این مقام معبر است بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوة و ببرکت اتباع
آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است و درینجا سیر سالک در کمالات اسما و صفات که تعلق باسم الظاهر دارد
و نسبت فوق آن ولایت ولایت ملائکه است که معبر بولایت علیاست و درانجا سیر در کمالات متعلقه باسم الباطن است
و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدنست و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا
با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد
و اینجا سروکار بعناصر اربعه که اصول لطیفه نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات
نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبارات و شیونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات
ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنای قلب و فنای نفس است و مراتب دیگر ثانوی برین و
فناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولیست و فنا و بقا آنچه محرر گردیده موافق تحقیق حضرات
مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما مشائخ دیگر احتمالها در فنا بیت از غلبه عشق
شوق سالکان میگردد و این طور قدیم جذبه بر سلوک است و هر جذبه تاثیر نفس مفیض شیخ را در باطن مرید دخلی
تام است استعداد مستفیض نیز شرط است آرزوی صحبتهای بسیار است خدا ابدا داد و شما برسد و السلام

مکتوب پنجاه و سوم برخوردار ا تصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد و بعد السلام
که در شرح کتاب مراتب سته مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقایق کلیه و جزئیه را میدانست و علم
بشی مستلزم وجود آن شی ست در علم پس باید که اشیا تماما موجود علمی ازلی باشند و ازین است که
صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی ست بباطن وجود تقدم
و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی ست باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد
و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود خارجی اشیا
از وجود علمی آنها آنست که چون حقتعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارتست از وجود منبسط و
مسمی ست نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه انصورت از انصورت بظهور آرد در میانه
انصورت و نور این وجود منبسط معلوم الانیة مجهول الکیفیة پیدا میکند و مرآت وجود منبسط الظل و عکس آن
صورت منطبع میشود بطوریکه آن انطباع بهتر از اطلاق وجود نگردد و لله المثل الاعلی چنانکه عکس رائی در وقت
مقابله مرآت در مرآت پیدا میشود و نور مرآت بدان مسلوب نمیگردد و عقل سلیم بعد تامل صحیح صورت مرئیه را
در آئینه و بر آئینه نمیتواند گفت که آنجا نه دخول ست نه ارتسام اگرچه بظاهر فهم عوام صورت مرئیه و صفت
مرئیه در یک ظرف ست که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرآت آئینه بیگانه اند یعنی شکل و لون
صورت از مرآت پیدا ست و تقعر و تحدب مرآت از صورت هویدا ست مولانا جامی در مراتب سته
میفرماید اگر وجود را مرآت اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه ست لان الاعیان الثابتة فی العلم
ما شمت رائحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرآت قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسمای صفات و
شیونات حضرت وجود ست نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت ست گوئی که نما ند علم بمثابه صفحه منقوشی ست
و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نقش از ان صفحه بر آمده نه صورتی در مرآت وجود در آمده
که خروج صورت علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل ست و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حوادث
بقدیم و این هر دو محال ست پس در میانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین
طلسمی میشد بر پا که معبر ست در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه ست

از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی است یعنی
وحدت و واحدیت که عبارتست از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
علم و میگویند که در خارج غیر وجود واحد هیچ شی را تحققی و ثبوتی نیست و این کثرت مرئیه در مرتبه وهم کائنست
و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است و بنای آثار ابدی بر آن نهاده نه وهمی ست که برفع واهم مرتفع گردد
و مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین مرآت
وجود منبسط بتجلیات شده است و منشاء تعدد تجلیات تکثر شیونات ست که در حضرت وجود مندمج بوده اند
و در مرتبه علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از بذر حقائق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقائق در مرآت وجود منبسط
افتاده و مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی ست و در نفس الامر همان وجود
علمی موجود اند از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الٰهیست و صفات عین ذات اند بر
مذهب وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرمایند
ان شئت قلت حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج موجودی نیست و این
معنی وحدت وجود و امثال که معنی مکشوف و مشهود این حضرات ست رحمة الله علیهم

مکتوب بست و چهارم

قاصد مستعجل ست استخاره میسر نمیشود و استخاره مسنونه باید بعمل آورد انشاء الله تعالی خیر پیش می آید الحمد لله
که با همه توکل و تامل و مرض دائمی متعلقان و ویرانی شهر و فساد زمان با کمال جمعیت بسر برده میشود و نخود و مستعینیم
الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت داده و ند که خود مشغول دارد و شیخ احمد مقید کار ست لطیفه قلب او
از قید قالب بر آمده است اما استعداد این مرد ضعیف ست معهذا افتان و خیزان براه مقصود میرود
خدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلب و قالب معمول حضرات ماست رضی الله تعالی عنهم
و حقتعالی آنجناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور میدارند
فیض الله خانصاحب را هر روز در پیش رو نشانیده بقدر یک صد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کیدست
و قصد شریف بسفر حجاز برفاقت شاه سیف الله صاحب مبارک ست البته بلا رضای امر دم محل کرحق
شرعی ایشان بذمه سرکارست و در غیبت آن مشفق خادمی معتمدی بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بردن از

لطیفه قلب او از قالب او بر می آید و کشیده میشود و بانفسیکه بیرون می آید تصور نماید که آن عوارض معهوده جسمانی بر روی زمین می افتد و از اندرون الخ

علائق منقطعه بوده است الا اندکی تعالی این محبت نیست تعلق با چه آورد مبادا که سینه در زیر پرده داشته باشد از عشره
و احباب و اخوان طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد والسلام **مکتوب بیست و پنجم** التفات نامه مشتمل بر درود خاطر
از مرتبی خبر فوت شیخ احمد رسید و متره و گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حقوق اخوت هم برعایت امتثال امر شریف
سوز و اشتیاق خواهد شد اگر ظرف دیگر رفته بشرط ثابت توجه انشاء الله تعالی زود بر میگردد و محفوظ و مصون بمنزل
مقصود میرسد خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران طریقه سلام رسانند و خدا کند که
آب و هوای شیخ آباد با مزاج عالی بسازد و اندیشه از انست که بیگانگان طریقه علیه مجددیه در انجا بسیار اند چه
از اعزه معدود و خدا صحبت را است آید زبانی شیخ احمد که ثانی الحال رسیدا باده [illegible] توقف معلوم شود
بقدر صحبت و فرصت نصیبی از طریقه می گیرد و فقیر از تحریر جواب خطوط اصحاب لکن خود را ضعند در گذاشتم که بعد هزاران
سال خطوط اینجا گر میرسد توقع زندگی کجا که رنج تحریر باید کشید و خود را بیاد دوستان باید داد حسد اعزیزان یاد آوری را
سلامت دارد اگر المشفق مجید آباد تشریف خواهند برد اشتیاق فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود و سوانح اینجا
اینست که دو نیم ماه گذشته که هر روز گروهی تازه بروی کار می آید و حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحات
ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشند والسلام **مکتوب بیست و ششم** فقیر روز شنبه
نهم جمادی الاخری روانه دهلی گردید خدا برساند و داغ جدائی آنجناب با خود همراهی برد خدا قادر است که با این
ضعف پیری بیاری طرفین باز هم سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه مختصری معه ظرف مسی رسید
بارک الله فی رزقکم و عمرکم دائم دعای خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکروهات و تواتر فتوحات صوری و معنوی
برای آنجناب و خان عزیزتر از جان که با انیمه ملال التهاب عروض مرض از خطوط ایشان معلوم شده و این خبر خیلی
متشوش ساخته مقید می باشم خدا اجابت کند از خوبی شیخ سیف الله خان صاحب چه نگارم مناقب محاسن تمام عالم
در نسخه وجود این نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان باقصی مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان خواهند
و با اولاد ایشان دعا و مشتاقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از اینجا اواخر صفر سفر کرده در [illegible] و همراه آن
بادشاه را در بنا یافتند و همراه لشکر قصد دهلی کردند و سیزدهم ربیع الآخر داخل شهر شده بعد توقف و گفتگوی با
می خوردند و سعود شدند و جان بحق سپردند و در حویلی قدیم بخاک آسودند و داغی بر دل گذاشتند که

غار و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علی خان در حضور ماند و پسر از ان سبب
تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا را فرصت فاتحه وعده یعنی تحصیل
اشعار انتخابی وغیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای صاحبان آن شهر
فتوحست سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و با خدا مشغول باشند و میر مبین در سنین بعید و جد
کار را تا کمالات نبوت رسانید و نسبت ارشادی یافته دیر و زاجازت ارشاد دختر ته هم یافت خدا برکت دهاد
والسلام مکتوب بست و هفتم حامدًا و مصلیًا و مسلمًا حضرت میر صاحب شفیق من هزاران سال
سلامت باشی که بعد مرگ و نومیدی وصال آب حیات نوید ست و مو برکات لزوم درین مرز و بوم
این مرده صد ساله را زنده جاوید ساختی چه کنم از ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که روزی صد کس یا زیاده
ازان توجه اتفاق می افتد قوی آنقدر تحلیل رفته که طاقت قیام در نماز فرض مانده است مبشر اگر نه بمجرد اطلاع از
خبر زندگی اثر به رسید و بدیدم انشاء الله تعالی در ماه صفر اراده سنبهل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد
پیر سنه هم از ورود خود در آن حدود اطلاع مید هم یقین است که باحیای این مرده خواهند پرداخت و از یاد
عهدهای قدیم حالتی میگذرد و بر تنهائی خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نمی گنجد در نسخه مبارک نفحات الانس
در ذکر استاد ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته درین ایام فقیر را از جا
بر بوده بود مناسب حال دانسته نگارد ه سقی الله وقتاً کنت اخلو بحکم ۞ وثغر الهوی فی روضة
الانس ضاحک ۞ اقمنا زمانا والعیون قریرة ۞ واصبحت یوما والجفون سوافک ۞ امید آنست که در
مراسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ میرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال برکات
اشتمال اراده شریف مطلع سازند والسلام مکتوب بست و هشتم بنام جناب ابراهیم خان بن منور خان ابقاهم الله بعد تعلیم اینها کنسیم شما در نجا
رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست بخاطر جمع بکار خود
ساعی و سرگرم باید بود و تشویش را بباطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع دینی ظاهرا
و باطنًا مصروف دارید که او سبحانه شما را دولتی داده است شکر شمن همین ست قال الجنید الشکر
صرف النعمة فی مرضات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل نمیتواند شد که اصلاح نسبت نیابت نبوت

علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالی زود است که ضیق بدل بوسعت میشود همه مصر مکه مشکلی نیست لیکن اسباب نشود ند و اگر از غیب چیزی چنین گردد بمضائقه آنرا قبول باید کرد وجه معین مطلب سوال نیست خلاف توکل نیست اگر اعتماد بر آن نباشد خصوصا درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر ست و توکل صرف باعث جمعیت معنی در اسل الحال موقوفه همین جمعیت است انشاء الله او سبحانه جل شانه تبعان سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضائع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشند وختم خواجها رضی الله تعالی عنهم وختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه هر روز بعد حلقه صبح لازم گیرند و بجناب او امید وار و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار مرهته اندیشه نکنید انشاء الله تعالی دوستان او مضرتی نخواهد رسید برای دفع بلیه ها در قرات سوره لایلاف هر قدر توانید اکثار نمایند و در فتح و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت واجب ست غافل نباشید اگرچه احوال مسلمانان این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم ست ملا روزی را بعد سلام بگوئید که دنیا فانی ست و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرور ست که دو حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت نمایند و اگر توفیق باشد دعا در باب فناه و جمعیت و صحت و عافیت نواب ارشاد خان بهادر در اوقات خاص واجب است انه اللهم اجعل خیر عمری آخره والسلام مکتوب بیست و هفتم محمد دانش بنگالی از یاران شاه مراد الله جیو که یک نیم سال در خانقاه مانده بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز رخصت گرفت ظاهرا اراده مراجعت باینطرف دارد بخدمت میرسد مورد الطاف خواهد شد هر چند مرد ساده است اما طالب خدا است باده استقامت بر جاده شریعت و طریقت ورزی باد مکتوب بیست و هشتم یاران قدیم که آمده بودند همه رفتند خصوصا میان محمد میر صاحب که باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند نور در هم این ما هر حضرت ذات الصدور رحلت نمودند و الم سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم بنظر بعمر طبعی قریب است تسلی شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان تدبیر طلاق ایشان بگردن فقیر افتاد و از افادت ایشان که ظاهرا و باطنا به بندگان خدا میرسید محروم ماند شد بارک الله فی بیکانکم و آنچه در باب غور دار ظفر علی خان نوشته اند واقعی است از اخلاق و مناقب و اخلاص و دیگر مراتب هرچه میباید در دل میخواهها

او همه دارد چه همین خونبهای او مرا شکار دام محبت کرده و گرنه من آزاده را که با خود کار نیست با دیگری چه کار خدا
او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارا د که مرا در دنیا عزیزتر از و کسی نیست در واقع بجای پادر و پیر
و بجای پرستار و نفر در حق او همین فقیرم و او نیز هم آداب ارادت فرزندی و غلامی و بندگی بتقدیم میرساند
اما چیزی هست که من میدانم در حق برخوردار زیاده بر سابق التفات باید که جبر نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ
نیست تواند شد فان برخوردار بگویید که هر صباح متوجه بفقیر شده بنشیند او را خود توجه نه دهد آنچه از قسمت
آن برخوردار نوشته اند خیلی الم و اذیت بدل رسانید و میان غلام محمد خرابی باطن خود و ظاهر نمود و بقدر طاقت
تفهیم آن نموده شد میگفت که برای همین کار سفر اختیار کردم خدا کند راست باشد فقیر یکبار بعیادت شاه
ولی الله صاحب رفته و بدعای صرف همت در ازاله عوارض ایشان متوجه هست حافظ غلام رسول ملاقات کرده
مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله جیو سلام قبول نمایند والسلام مکتوب سی و دوم خبر تمامی مسجد معلوم گردید
حق تعالی اساس اسلام را قوی تر گرداند درین روزگار الحمد لله قوی بدل راه یافته در ماه گذشته قلعه تهانیسر که
سکها بعد متصرف شدند و قتل و غارت اسیر و میان آمد مولوی قلندر بخش جیو سلمه ربه معه زن و فرزند غارت خورده
بسلامت جان بدر آمد عطرفه حالی گذشت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن از غایت بی اسبابی در آن نواح متوقف اند
تا بانزبید داند و از بی استطاعتی با آن خصوصیت مدد و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه مصیبت
گردید خدا تعالی تلافی فرماید امسال بنابر موانع حرکتی بآنطرف موقوف ماند اول ضعف پیری است مع امراض و
عوارض و دوم کم فرصتی سوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده دو کنیز از خانه رفتند و احیلان هم
از ارزانی غله ولاغ خدمت نمانده و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه بنا حقه
ذمه فقیر و مستوره فقیر است طعام از خانه مولوی غلام یحیی جیو برادر خادم ایشان پخته می آرد و جنس اینجا میرود
و همچنین شاه علی با وجود دو منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی او علاوه آن الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله محمد و آله آنچه از تدبیرات در آدمیت برخوردار ظفر علی اوصله الله تعالی الی ما یتمناه نوشته اند بجا است
هنوز قدر او نشناخته اند و جواهر پاره ایست که قیمت ندارد فقیر بی سبب گرفتار او نیستم خونبهای او در شناخته ام
انشاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای نمایان نصیب او هست از ضعف بصر و لقوه در تحریر

و تأیید غیبی بقوت استخاره و در توجه دادن نیز روز افزون الحمد لله تعالی نواله والصلوة علی رسوله محمد و آله شاه شفیع
علیه الرحمة به رحمت حق وفات یافتند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه مدفون شدند و شاه
رحمت الله نیز در دهلی آمده بودند روز رخصت یکمنزل از بیچاره فته یکبار افتادند و مردند بعد تجهیز و تکفین در پهلوی میان
محمد منیر مرحوم آسودند یاران حلقه آنجا سلام میخوانند و فقیر از دعا و توجه غافل نشناسد و احوال یاران حلقه
آنجامعه اسامی آنها نیز نوشته باشد انتقال از وطن به بلده لکهنو بسیار بجا شد درین جا تنهاست حضرت خواجه
محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع فساد نگاه دارد یکی آنکه
صحبت با آنکه محرم نباشند یعنی در شیوه این شریک نباشند که صحبت نااهل سخت زیان دارد که صحبة اهل الغفلة
داء و دوائها مفارقتهم دوم از لقمه شبهه سوم از بسیاری خوردن چهارم لقمه را بغفلت خوردن هر لقمه که سالک
بغفلت خورد تخم معصیت شود و هر که بسیار خورد در طاعت گران شود و هر لقمه که با شبهه خورد دل
باطن وی بظلمت مبتلا شود و هر که با نااهل صحبت دارد هم رنگ او شود و هر که درین سبق با تو شریک نیست
او ترا محرم نیست هر سیند که مردم بالغ باشد از رنج کشیدن چاره نبود پس باید که از آنکس یا از چیزیکه حجاب راه
او شود دور باشد گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق شهوت از وی زائل شود و در طریقت
وقتی بالغ شود که وی از منی برآید فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که
در باطن او یعنی در دل او غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود و این فقر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدو
فخر کرده است الفقر فخری والسلام مکتوب سی و چهارم حال مردم این شهر از درستی کم
بخت خان آمده است از شاه تا گدا تباه است ذکر خلاص عبد الله وله بزبان خاص و عام است خدا تعالی
زود بظهور آرد دیر در خط شما رسید بسیار مشوش گردانید فقیر هم دعا میکند و بیاران حلقه و میان
محمد مراد حبیب تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قوی است که باجابت رسد و اثر بخشد خاطر جمع
دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست هر گاه که بلای خود روبرو شوید یا مقلب القلوب والابصار
سه بار اول و آخر درود یکبار خوانده بر هر دو کف دست دمیده بروی خود گردانیده روبرو شده باشید و…
لایلاف یکصد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر درود پنج بار بنشستن دفع شر اعدا هیچ ضرر شما نخواهد…

انشاء الله وچاقوی خورد تری که لعب اطفال است رسید طفلی داده شد بعد ازین در پیچم باب برای ...
ارسال تحفه نخواهیم نمود که از ناسازی آب و هوای آنجا هوش شما بجای خود نمانده است فقیر از جهت ما امید م
سیدانیدا امید والان شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر دراز تحفه ها که باقربا فرستاده ام
همه بد رنگ و بد قماش نرواده و جنس بد خریدن از شما عجیب است و ملال تقر اشتمل مشت خاشاکی است که رو
دریا حالا اثری از و نمانده و معذرت که شما درین خطا از حد گزرانیده اید خیلی شست و شوی آن خواهد نمود خاطر
جمع دارید در رمضان مبارک پسر سید و یاران حلقه و حافظان در آن مسجد این بار درینجا بسیار فراهم
آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک را بجمعیت و برکات گذرانیده و بعد عید میرسم السلام مکتوب
سی و پنجم بنام خط شما که طومار ملال بود دلول گردانید. برادر من مکرر نوشته ام که فقیر در دعای خیر شما تقصیر
نمیکنم تاثیر موقوف بر وقت است انهمه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط شما مرقوم میگردد و مرا مشوش میسازد
که خفقان شدید دارم سوره لایلاف که برای دفع شرها از نسخه مجربست و دعای حزب البحر چنین بخوانند و مولوی
نعیم الله صاحب و فقیر بر دعا مقید ایم تا حال که از شر هر دم محفوظ مانده اند از همین سبب است بعد ازین هم
متورع حفظ زبان باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرور است
و تحریر جواب خطوط از ضعف نمیتوانم نمود و حالا بدوستان هیچ ننوشته ام که امیدوار و منتظر جوابها باشند که معذورم
و هر دو ام و مرا طاقت رفتن مسجد جامع بروز جمعه نمانده است بخانه خیر و هم قوت آن کجاست که متوجه تعلیم الهی شوم
و دریابم که در حق فلان کس چه مناسب است شما اگر درینجا یا هم حاضر میبود و به حال مراد میافته متصبح میشد
فردا پس خبر داخبر رحلت فقیر خواهید شنید هرچه بخاطر شما برسد بعمل آرید اما اول استخاره و که در حد فرصت
بکنید بعد هرچه پیش خواهد آمد در آن خیر است ضعف و ناتوانی از حد گذشته است امراض متعدده مستولی شده
نماز فرض ایستاده میخوانم و سنن دو رکعت الله هر دو وقت قریب است کسی حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا
می آید فقط القدر چهار دام باقی است و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده
مرا از جسد خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب گاهی که خطوط طولانی ایشان رسید
مطالب معلوم گردید یاران حلقه سلامها رسانند و طاقت تحریر جواب نیست شمای خیر خاتمه نمایند والسلام

مکتوب سی و ششم باعث تحریر آنکه لاله برج لال نام جوانی از دوستان مقرر که در سلک
متصدیگری و صحبت‌داری برجسته فقیر نظیر ندارد و مدت‌ها در روزگار بوده است درین ایام از وطن
خود که اکبرآباد است بتلاش معاش درینجا وارد شده است منتظر بودم که زود بیایند تا این نسخه‌جات و دیعت را
با آقای خود برخورانید و احسان دست‌بسته در حق آقا که مرد فهمیده و دو تنخواه با او نسیق شود و هم در حق خود
که اینچنین نوکر باز می شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص مستعد کذائی بتقریب روزگاراند دوری ترزدد و کرده باشند
باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوندنعمت خود را مشتاق او سازید و از کیفیت ما را اطلاع دهید تا تسلی
باشد معلوم شماست که ذکر کسی با این اهتمام با شما نکرده ایم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شما را از جمیع
امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبتهای خاص ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود دعا که
ندانید هر روز هر وقت دل متوجه شماست حاجت تاکید نوشتن نیست کس از زبان خود غافل نمیباشد من
شما را برابر جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوب است خدا عاقبت
بخیر کند دکوزه‌های میوه‌های شهر که از کشمیر فرستاده بودند سربمهر رسید نوزده دانه برآمد بسیار خوش‌ذائقه
راست آمد خدای تعالی جزای خیر دهد و هر دو تهان سقیفه یکی لک و دمی تنک هر دو بعالم خود خوب اند
فقیر حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که مبالغه بسیار نوشته اید در صورت
عدم قبول از شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه دار مصر و تیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید
ضرور نیست و در خانه شما خیریت است والسلام مکتوب سی و هفتم ظهور اثر توجه بر قلب مستوره شما در
اوائل که مرقوم بود معلوم شد بعد از این اتفاق توجه شما که فقیر نسیان مفرط دارد کسی یاد نمیدهد بهر حال
تخمی پاک در خاک آن عفیفه کاشته ایم بر وقت مقدر سرسبز خواهد شد باید که آن برخوردار بظاهر مقید
بشرع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درین کار منحصر است ایشان نیز باید که بذکر قلبی
مقید باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشغال
نامناسب احتراز لازم شناسند و خدمت علما و مشایخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود در حرم
خانه بجانب شاهجهان آباد نوشته اید مبشر حال من مبارکست تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی جهد نمسد را

یک دو گهری روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما توجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و متوقع فیض
رو باینطرف کرده باشید تا از صحبت خوش شنید که صحبت این ضعیفه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر کرده است استعداد او
خوب است از هر گاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و محظوظ دارد و اخلاص شما برین
ثابت است داغ واقعه مولوی غلام یحیی جگر ریش کرده والسلام مکتوب سی و هشتم فقیر در رساله
معلوم کردم که والده شما در باطن ناخوش اند ناخوشی والده موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً
والده مشفقه حقیقی را استفسار نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و مکافات آن بدل آرند الله تعالی خوب
امور شان بحسن تدبیر گرداند و فاعل انعام اما ملاقات موقوف بر وقت مقدر است عمر اخیر است
اگر در زندگی میسر شد انشاء الله تعالی بشرط سلامت ایمان در بهشت برخوردهای خاطرخواهیم کرد دعای
خیر خاتمه یاد دارند و با وجود بی سامانی در فصل برشکال برآمدن برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج
فائده ندارد و بامید رحمت الهی منتظر باید بود اگر عمر ایشان باقیست پریشان بشتاب می آیند والسلام مکتوب
سی و نهم او سبحانه جل شانه مهربان صاحب ما را از مکروهات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین
محظوظ دارد اخلاق کریمه ایشان بر فقیر افسونی رسیده است که دل از استیلای شوق بجان رسید
کردی نگهی سوی من و من سوی تو کردم ای کاش ندیدی ای کاش ندیدم مشکل اینکه در طرفین اسراع
حرکت بسیار است از انطرف شغل کارگذاری و ازین سو غلبه ناتوانی و تنهایی خدا بداد دلها برسد تا بحضور
میسر شود و اگر رسم مراسلات که نیمه ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و عزت و عمر درازی باد
مکتوب چهلم بجذب قسمت جاذبه احباب فقیر از دهلی بسنبهل رسیده ام و به مراد آباد و رامپور دید
تا بانتخاب پردازد که رخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاه دارد که از تشویشات هر روزه
دهلی تنگ آمده ام و دهلی و شاهجهان آباد خود دور است اکنون اینجا رسیدم مردم سنبهل و مراد آباد و امروهه
که سه بلاد است سماجت نمودند که اینجا باید بود جاذبه حقوق نواب ارشاد خان بهادر بعلم بیرون گذاشت که قصد
جای دیگر کنم با طالبان طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستاده
آنها بعذرهای مسموع نوشتند ناچار مراجعت بدهلی اتفاق افتاد سه ماهی باقی است بایمان باقی

ما را تو صد حساب باقی و وقت کشف کروب قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود و اجازت
برای حل مشکلات بخوانند و طور خواندن آنحضرت میر سلمان صاحب سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند که
آنرا نوشته مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از عهد قلی سلیم آمده مصنوعه و جهال سپهر
نشد دریغ شطرنج عشقبازی ما غایبانه ماند والسلام **مکتوب چهل و پنجم** الحمد لله علی نواله و سبحانه
و تعالی شما را از مهلکه بسلامت آورد و توسل که با و شاه حال نمودند تا آن آن خوب نیست و احوال این دنیا دانان
اکثر با ملتان حالی مفصل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فساد است انقدر هم برعایت خاطر شما گاه می نویسم
و خوبی میان عظیم الدین یاد دارانست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر او را آشنا ساخته آشنا گرفته ام
که مردیست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد و بمقصود دو جهان رساند
پس آمدن ما در آنجا مسدود و اگرچه برای ترویج طریقه سبب که طالبان درین شهر ویران نمانده و آنجا بسیار اند و مهمان
و نگسار شمائید اگر شما در آنجا نباشید وحشت خواهم کردن هرچند فرزندان و رفقای شما خدمت نمایند لیکن شما
بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکیم عقاد دارد درین شهر و قرض حکیم کیمیا بهرحال هرچه
تقاضای وقت کنند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد که خارخار سفر از سینه اند بر کرده شود و دیگر
حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور دانید والسلام **مکتوب چهل و دوم** جان من
سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما رسید حرز جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید
بهرحال با همه معامله که با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت تغیر دادن شما با فقیر درا و ضایع قدیم که بیان آن
طول دارد مناسب حال فقیر غیر از وفا عفو و دعا هیچ نیست باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا سپردیم
و ما را بخدا سپارید و احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل و اخوان و اخوة و اعمام و والدات صاحبان
انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسید هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر نشسته باشند
تا نه توجه میدهم از کسی توجه نگیرید و اطاعت ... الدین واجب دانید و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود
بنگارید اشتیاق بشرط صفای دل مخفی نیست خدا حافظ دین و دنیای شما است یاد عمر در ...
مکتوب چهل و سوم مخدوما فقیر را پیش از مرده تصور باید نمود و مرده را سلام سنت نمیتواند کرد دیگر

موافق خبر صحیح جواب سلام نما ند تا دلجشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای
رسم دوستی با تقصیر نخواهد داشت و حقوق محبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد دبستان تحقیق استعداد تصنیف
کتاب ندارد و بعض مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده
عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و مهر علیخان صاحب
که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده متحلی اند بتقریب قصد پیلی بهیت نموده اند معرفتی
با مردم آن بلده ندارند بوسیله رقعه فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایتی
که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عاید بفقیر خواهد گشت ملاقات که نظر باسباب خیلی متعذر مینماید خدا آسان
فرماید مصرع ولله الطاف خفیه • مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند مکتوب چهل و چهارم
باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر نبیره نواب امین الدوله
مغفور است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و
باطنی از فقیر یافته نسخه سراپای او صورةً و معنیً بصحت رسیده موافق وعده حافظ رحمت خان صاحب
که در بسولی در مجلس کتخدائی صبیه دوندیخان در باب رفاقت و روزگار این خان برخوردار داده بودند
قصد پیلی بهیت کرده بنابرین بخدمت تصدیع میدهم که بحق دوستیهای قدیم و التفاتیکه بر فقیر مبذول است
شفقتیکه لایق بزرگیهای آنمهربان باشد در حق این جگر گوشه که مرا عزیز تر از جانست بذل فرمایند
و اگر احتیاجی بکلمة الخیر باشد مرتبه خود داری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستمع متاثر گردد و گرنه خود را
معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت ایشان کافیست و تقیید را در وقت
خود در پیلی بهیت گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این نور چشم دران صوبه احتمال صورت این معنی
قوت السلام مکتوب چهل و پنجم اشتیاق و شفقت مآل شما ها آنست که بود خاطر جمع دارید میر
اسد الله صاحب پیرزاده ما در شاهجهان آباد ولی معاش در آنشهر واقع شده اند بشرط مقدور و استطاعت و
و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احباب مسرور دارد و دنیا بشما رسید
بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال قایم که حکم نصف الملاقات دارد دریغ نباید کرد و هرجا

اگر باشید باخدا باشید ضعف مستولی ست خدا خاتمه بخیر کند والسلام مکتوب چهل و ششم الحمد لله
حمداً کثیراً امید قوی است که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات
دارد و تلاوت سوره لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب و
هنگامه که در [illegible] و بسبب غلبه افواج جنوبی و فساد قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات بتاراج
رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مهلکه نجات یافته
تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند و التفات نامه رسید و ممنون گردانید و از احوال
صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را بسلامت دارد و دوستداران اینجا را توفیق نیک
کرامت فرماید و اشتیاق از دل صفا منزل خود دریابند و خبر جانکاه واقعه مولوی غلام یحیی صاحب در سینه
آتش غم و زهر را آب گردانید انا لله و انا الیه راجعون و سرمایه تسلی اینست که فردا هم سیر دیگر
والسلام ۱۱۸۶ مکتوب چهل و هفتم صاحب من برخوردار عزیز القدر سعید والده خود در قید فرقت
دارد و در سند این وصلت بسعید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز ربطی نمانده
دار مدتی بجانب جایها خود رفته اثری و خبری از دار نیست فقیر در تذبذب [illegible] شنیدن والده
آن برخوردار بدلی سعید درست اگر بدحاصل این شکل شود و از دعا دریغ نخواهم نمود و آن مستوره در
ابتلاست که به تحریر راست نمی آید اگر باختیار خود میسر آورده تا شما میرسانید والسلام مکتوب
چهل و ششم معلوم است که برادر بدستخط خود خطا نمی نویسند بنویسنده که مینویسید نمی خندد که القاب چندان
حقائق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت با شما این القاب گنجایش ندارد و سلیقه تحریر هر دو آنجا
معلوم تکلف چیزی را دخل نه هند بعد ازین باینطور بنویسند که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس
بنویسند باعث تحریر آنکه سید [illegible] صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس سره هم پیرزاده فقیر و هم
قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند اند همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار تنگدست گردیده اند
بخدمت خواهند رسید و ایشان را مغتنم دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه
خواهند نمود والسلام مکتوب چهل و نهم یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعمت [illegible]

[illegible] میرزا صاحب ۱۲

صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد حال تقیه محمد شاه از یاران حلقه است کسب کمال کرده اگرچه بظاهر از
علم و فضل خالیست اما از انوار طریقه باطن او معمور است با وجود عیالمندی وجه معیشتی ندارد میخواهد که درین جهد و
اقامت نماید اگرچه معاشش قلیلی که در آن قدر زندگانی مع علایق تواند کرد از سرکار دنیاداران این
مملکت میسر شود با میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب خرسندی درویشانست خدمت و سعی و [illegible]
معاش صاحبزاده والاقدر میان محمد حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی
سرهندی رضی الله تعالی عنه که با علایق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و همه متعلقان در شاهجهان آباد
[illegible] میباشند موجب خوشنودی پیرانست تا رسیدن فقیر یاران طریقه که در دهلی هستند بخدمت مولوی
عبدالرزاق که بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند
عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست تا شیخ یحیی را
مصالح بسیار درکار است و اگر فقیر در حق شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امر نموده باشند
که برای شما مفید خواهد شد تاثیر از تقدیر است والسلام مکتوب پنجاه و پنجم کاری غیر از ترویج شریعت
طریقت از زندگی مقصود نیست برادران طریقه بیش فقیر از برادران نسبتی عزیز اند حق تعالی ما و شما را بر اتباع
سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکهه خذلهم
الله تعالی خبر رسید که سهرند ویران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان بشهادت رسید و صاحبزادها آواره
هر شهر و دیار شده اند چاه حضرات قصد آن طرف فرما کرده اند خصوصا حضرت میر اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت
بسیار دارند تشریف می آرند اگرچه احوال آن ملک و مردم آنجا مخفی نیست لیکن بحضور [illegible] که اهل
طریقه را القا رسیده در خدمت ایشان زبان و در خدمت ایشان مقصر نباید بود خصوصا در وقت که صدمه غارت و
جلای وطن با این بزرگان رسیده است زیاده زیاده است والسلام مکتوب پنجاه و ششم میان محمد اکبر
از یاران طریقه بتقریب آنجا میرسند تا بعضی از امکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه
بدهند و در امور مرجوعه دنیوی ایشان سعی نمایند [illegible] و دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه
در حق فقیر لازم دانند که وقت رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که مرا طاقت

سیر و سفر نماند و شما را فرصت نه والسلام **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه و مرادآباد
فارغ شده است قصد تماشای شاهجهانپور دارد انشاء الله تعالی عنقریب میرسد دو سه مقام در بریلی کرده
رو از پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور بوده مراجعت سنبهل نماید بعد آن از آن بدهلی میسر شود
با وجود ضعف پیری این حرکت ضعیف ابر خود پسندیدن بنابر اغراض صحیحه اخرویه است که خدا امید اند اشتیاق
بقدر اشتیاق صاحبان نیست از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع آمدنی باید داد که فقیر را
بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدور هم نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام

مکتوب پنجاه و سوم حال مردم اینجا و شما است خدا حامی براست محمدیه بر شریعت علی صاحبها الصلوة
والسلام باعث تحریر آنست که حضرت میرسلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و پیمانی تحجر
همت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در آنجا واقع شود و صاحب اطلاع رسد
است را که دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ البته دریابند و خود را از خدمت ایشان هیچ بعید ندانند
که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهر و باطنی است کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر
و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و از این مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان
اوصلهم الله تعالی الی غایة ماتمناه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده درین باب در چنین
وقت مناسب نمود والسلام **مکتوب پنجاه و چهارم** آنچه از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجا است
اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمانده برای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم
کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکنند با اینهمه
دنیاداران اینجا و با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یا ندارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل
گفته ام که خانسامان و بخشی یعنی مستقیم خان و سردار خان را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و دیگران را که
اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیشتر پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر
نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط آنجا سفارش معلوم و میدانم که شما درین دیار
بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عبادت است

اما حقیقت اینست آنچه نوشته‌ام و دنیاداران تعلق ستنبهل بحال خود باز مانده اند و گرنه این خانه خانه تما
بود والسلام ❊ مکتوب پنجاه و پنجم ❊ از خبر جانگداز رحلت میر سلمان صاحب چه نویسم که بر من گذشت شعر
یار رفت و ما چو نقش پای خاک افتاده‌ایم ❊ سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی ❊ الحمد للّه ما بسلامت
برسیده‌ایم و خبر موت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط میر سکهو و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی
پیش ازین دل را داغ و جان را بیدماغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب جگر را آب میکند بهر حال
همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسیکه در یاد خدا میگذرد غنیمت ست از نوید بحالی آنچه از طرف
سرداحسان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه میر سید از روزی چند در توقف افتاده بود مسرت
حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت ست
و ناسازی و بیوفائی یاران زمانه محل شکایت نیست ماده بی تشویشی قطع امید ست عدم و وجود احباب را
یکی باید دانست آنچه در خدمت احباب سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و
کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه عارضه رحلت نموده‌اند و در کجا آسوده‌اند بنویسید چند نفس که باقیست حق تعالی
در رضای خود بگذراند و داغ رحلت باقی مانده را بدل او رد و منزل برساند و فتوحات باطنی روز افزون نصیب
درین بقعه هم قریب صد کس را صبح و شام توجه میشود و شما را بلکه همه را خدا کافیست رزق و فتوح موقوف
بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز ست و درین ملک خبر نیست منتظر لطیفه غیبی باشید خدا تعالی
شما را معزز و غنی خواهد داشت اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد استخاره مسنونه هر طرف مناسب شود
باید رفت باید که طرفین از دعای خیر یکدیگر غافل نباشند میر محمد از چند روز اینجا آمده و التزام حضور حلقه کرده
فتح باب فیض او خوب میشود و معلوم شد که آن برادر از وزیر بارند برای عذر تقصیر بوثیقه رقعه فقیر
میر سد معاف فرمائید که عفو کار کریمانست و زود رخصت نمائید که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان مغفور
رحلت نمودند و آدمیت را بخاک بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد ❊ آنچه ما را جان و دل میسوخت
درد هجر بود و آخر از ناسازی طالع با آن هم ساختیم ❊ مکتوب پنجاه و ششم ❊ فقیر مع متعلقان
بعافیت ست دعا گوی شما ست و مشغول اما اجابت دعا در گرو وقت ست کار شما را خدا بخاطر خواه می سازد

از دقی برنج کشیدن مع العسر یسرا و عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در مرتبه ایست که
حلقه در حالت استطباع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوری غنیمت است هم از بهر وجود او
و هم از برای دیگران مردم محل شما را بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانید طرفه عقیده خویش
استعدادیست در عالم عقیدت و اخلاص بیشتر و برد انست میر محمد تا مبادی کمالات محمدیه رسیده اند
و بیان چگونه بسیار تامی دارد و امکان است میر مبین خود و شیخ مقرر نیست حلقه درین ایام صبح و شام خوب
میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند
جای شما خالیست درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله و آله از اشتیاق دیدن برخوردار درین کار ساب شما این فرزند ارجمند میر عبد الغنی آنچه
نوشته ایم نیست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت و خجالت میکشیم ادای حقوق خلائق
از ما نمی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا نکنم قدر او دل میدانند آداب
آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر بر شریک شما کردن ظلمیست نمایان حق تعالی نسخه وجود شما را ازین هم
بهتر گرداند فقیر امروز که دهم شوال است بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب حسینی والد بزرگوار شما که جامع
هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی یادگار گذاشتند در آنوله حاضرم و بعد توقف سه
شبانه روز فردا مراجعت بشهر خواهیم نمود تحریر عبارت نگارپرستی خالی از تکلف نیست که ما و ایشان بعلاقه هم عمری
در وقت قدوم ما بین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالا که وقت رجوع بوطن اصلی است نیز بفاصله
نفسی چند ... ایم امروز اگر از رفته حریفان خبری نیست فرداست درین بزم زما هم اثری نیست
والسلام مکتوب پنجاه و ششم عمر آخر است ضعف پیری از حد زیاده خدا خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقات
ضعیف است اما از قوت الهی امید قویست و هم این ماه خط آن فرزند معه یک مجلد کتاب که مرا از جان
عزیز تر هست رسید خدا تعالی جزای خیر دهد و واقعه میر محمد مکین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا ایشان
برادران را بیامرزد داغهای پی در پی بر دلها یادگار گذاشتند در فتنه اولاد آنها را خدا توفیق نیک
دهد حقد امین بسیار یاد می آید در حق مستوره میر علی اصغر خود اشتش بیامرزد و ختم ها گذرانیده خواهد شد

واگر نیست برجوع و انابت چه ضرورست باندیشه همین امور طور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده وایم و دعا گفته ایم
از خلق گنده دماغی چگونه بر دارم ؛ باین دماغ که از بوی گل نه کام کسند ؛ و میدانند که فقیر به بشارت در استخاره
مناسبتی ندارم اما تفاول امر مسنونست اگرچه از مصحف مجید فال دیدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر
کسی نه مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست با مزه است فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح
نداشت محمد باقر جاکر مخلص قدیمی ست سرکار بنا بر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت است اما در کفارت
آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتمس دعا و توجه
میباشد والسلام مکتوب شصت و دوم معلوم کرده ام که بعض از کلانان آنجا با ایشان موافق اند
بعض نه ایشان را علی سهو را امر معهود ست بضرورت آنها را استمال ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان تنگ مصاف
ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بخط رسیده در اخفای آن باید کوشید ورنه برحوصله مخالفان
گران خواهد آمد و از سبک سری غرق حسد آنها خواهند گردید و خلل در بنای تدبیر راه خواهد یافت فقیر برخلاف طبع و وضع خود
نوشتم که از سر رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بنا های مفید و قوی گذاشته شود احتیاط الی محل اکابر فرموده اند
اخفا نموده اند مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ؛ ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
اسدیار خان که نصرتی ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا باشد حقوق دیرینه را فراموش
کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بی التفاتی کشیدن در بارهٔ شان کریمانست بلکه امید اند
انصاف مرادرستی سرکار بدین آورده که درستی در نیابت قلم کردم اگر تقویت بنای دولت اساس
نیکنامی منظور ست همراه جواب این خط بنام خان سطر عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مرضیات
رفیق باد والسلام مکتوب شصت و سوم میر یمین خان صاحب خلف رشید سید حشمت خان انصافاً
که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است رسا استعداد شان با تمام و اکمال انجامیده با تقاضا
بشریت که اهل کمال را ہم از آن گزیر نیست خصوصاً ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند نظر
بر حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین ست که بملاحظه مراتب عنایات موروثی و مراعات حیثیات
شخصی در علم ترمیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه بسبب سوء التفات نکرده احترام آن سید علیه سیّد انعم اکرام

احترام و هم تعظیم و انعام دریغ نخواهند فرمود این آثار اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگی ست بظهور خواهد رسید
تغییر اسم این قدر نخواهند خرید و درین باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن فضولی ست
بنابر تفصیل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان رسیده در زمان دولت قدیم بندگی خداوندی این هم
بی پروائی میشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست والسلام مکتوب شصت و سیوم
مخدوم زاده کمالات دستگاه میان احسان الله احمدی را رخصت کردیم که با رعایت و بی فاقت بودن خدمت
ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات ست اینها یا دانسته باشند که بالخصوص جهان باچه دارم مشتاق
و چه الطاف عنایات توجه احسن مرعی داشته باشند که اینهمی باعث خوشنودی فقیر ست و رضامندی ایشان موجب
ترقی دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست یقین ست که میر سین خان که بعلاقه محبت و هم بملاحظه کمال
نسبت طریقه ما را عزیزتر از جان ست مشمول الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم
ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین که بجان مخلص ایشان ست مرا عزیزتر از جان [illegible] صفات شریف انسانیت
حیا و وفاداری صدق و صفا و حسن فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده باحتیاط تفویض
او می نمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین ست که از مراتب
قدردانی و حق شناسی دقیقه فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی ورود این سید بزرگ مفتاح ابواب
فتوحات خواهد شد هم تدبیر و هم با تاثیر چون میر مسطور غارتهای مکرر دیده و خسارتهای بسیار کشیده مطلقا
استطاعت ندارد در خبرگیریش تاخیر ظلم ست والسلام مکتوب شصت و چهارم فقیر بنابر نیت صالحه
تکلمی در امر معهود کرده با آنکه خلاف طور من بود اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد اگرچه میدانم که ایشان با همه شعور
و فراست بقبول مشورت ارباب اغراض خو کرده اند ع بشنوی یا نشنوی من گفتگوی میکنم [illegible] معلوم شده است
که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط عزه مراسلات در امر معهود یعنی در امر خلافت با ایشان
دارند بنابر مصلحت در جواب سهل انگاری بقبول اجابت پیش می آیند در عالم دنیاداری مضایقه نیست یقین ست
که از استحقاق امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب بزرگی خود دانسته بقبول
مطالب مالایطاق آقا را تکلیف میکنند اقبال با آن نمی سنجند الله گر دگر دو چرخ آسمان کی سفینه که بحکم نفس یعنی خود

نواب چند روزه زیسته‌اند ملک محکومی با وجود تهمت حکومت بربندد و هویداست که از چنین کسان چه توقع
است فرد است که باغوای سفهای بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده است بعد ازان اگر تدارک کرده
خواهد آمد همان بدنامی سابق درپیش است اگر ازین بیابان تغافل خواهند نمود نجات متصور نیست و دم ازین معنی زند تلقی بقبول
خواهد کرد شخصیکه موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شمول شما امیر کبیر
شناخته با خود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد الکسود اشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت
و سعادت دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جمعیت بر نتابد و این خصوصیات امور
درین نسخه خاص جمع است مختصر فقیر با همه بیگانگی از حال هر یکی مطلع است پس دو فامی عهد این بزرگ توقع
باید داشت و اگر خدمت این چنین عزیزی باید بست والسلام **مکتوب شصت و ششم** فقیر از رد
آزردگی نواب یعنی عماد الملک بحالتی دارم بجا است که وقت مراجعت بجانه از راه متهرا گذرم و در متهرا آمد و قت
نموده خبر ورود خود به ایشان رسانم و ایشان در متهرا بیایند و یک روز ملاقات نموده فقیر را رخصت نمایند بشرط آنکه
فقیر در قلعجات جاٹ هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آبیداری نواب قبول نخواهم نمود
راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت ما لغو واقع نشود
از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است فدای بر طریقه حضرات شما استقامت دارد که اشتغال دنیاداری در صحبت
بیگانگان طریقه بلای عظیم است افسوس آنست که برای معاش شما در دعا گفته ایم به دست نمی آید اگرچه
بر وجه معاش بنای سعادت است اگر میسر شود و مسموع شد که نواب بجماعت قلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی از ایشان
فائده دیگر دارد بنابر غیر حاضری موقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه است داخل ذیل موقوفان
شده اگر توانید بگوئید که بنا بر دولتخواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر دارد و فایده نیست و آنچه
که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام **مکتوب شصت و هفتم**
بسمع میرسد که مقربان نواب بتقریب اشخاص دیگر از اقران و امثال آن بزرگ شده که با او عهد و پیمان موکد
بقسم در میان است با نواب در میان می آرند در وقت خاص بجناب الهی تضرع ساخته جواب گرفته بنویسید
اگرچه جواب دنیاداران اعتمادی نیست که اینها آنچه در ان صرفه خود می بینند اگرچه آخر کا

مضر باشد تحمل می آرند و عهد و پیمان بطاق نسیان میگذارند و نواب باید گفت که مسموع شده که بار اجا
رفع کدورت واقع شده است اگر نفس الامر چنین است همین را فتوح دانند و کارها از ان بند و بگیرند که از و
درین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز او را آزرده نسازند و از گفته دروغگویان غرض پرست اطراف دیده کارها را
ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و مردم همراهی تا چیزی نخواهند از حصول مطلب محال است
و نیز بگویند که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل ایشان پیدا شود تا باید و هم رجوعی با ایشان نمایند
و نیز بگویند که درین ایام عهد مؤکد با خدا بندند که بعد ازین بدین و دیانت و داد و عدالت و اخلاق حسنه
پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار واشده و هر امری گرد و قتی است از
تاخیر مایوس نشوند و از قلت خرج و خزانه نا امید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدینخان که در علم
کمال قرار دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر از رابطه برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
بنواب خبرها گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحال ایشان اگر خواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود قاضی
آب رحمت است و همین را از نفسانیت ننوشته ام بلکه محض آنست است اگرچه بظن غالب بعد تصرف بر ملک
صحبت با ایشان بر آر نخواهد شد که مناسبت مزاجی درمیان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرط آنکه
وجود شان از برای خلائق مفید باشد مقصود ماست والسلام مکتوب شصت و هشتم خط شما رسید
و از مضامین وحشت آمیز گذشت برمن آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل بر نیت صالحه است صبر
کردیم و از جا نرفتیم مگر داین بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گویی با فقیر است می بایستی که هر دو
دخیار را آتش کشیدم خوب شد آنچه شد حالا الفتی نماند و گذشتیم ازین قصه ما را هوس در دسر نیست خدا
میداند که بچه اراده و بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کردم حالا بی اهتمام دست ازین کار دو سه روز
دیگر هم نباید کشید دندان بر جگر افشرده مکروهات ایام باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
آزردگی نواب تا انجا کشد که روزمره شما هم موقوف شود بودن آنجا عبث دانستن ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین تقدیر را بهمت و حوصله کار باید فرمود و باز کی حرکت نادان از جا نباید رفت انشاء الله
تعالی الحق یعلو وظیفه حزب البحر امروز همه برادران میخوانده باشند و متوسلان مولوی صاحب از فقیر احتراز کنند

دارند سبب آن معلوم نیست ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوف است همیشه سلام و اشتیاق می‌رسد
از طرف شما بیشتر این سلوک نیز نمی‌فهمم و فقیر کذاب از روزیکه دوامی معهود از خانه فقیر برده روی تر م
خود را نموده وعده نماید که بیان فلاکت اخلاص گرفتار است والسلام مکتوب شصت و ششم از خط شما
که مشتمل بر احوال نگاه داشت بود و کم قرار یافت و از دیگر اخبار معتبر بی‌وصولی مطلقاً معلوم شد عجب کار است که
دشمنان قوی در پیش است و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود منظور در چنین وقت بی‌صرفه مبالغه توقع جانفشانی
از رفیقان تازه دور از اندازه عقل است اگر مبلغ گران در خزانه باشد بقدر مقدور و بمقدار ضرور بمردم زر
می‌باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست فاقه یکطرف و رفع فاقه خود باید نمود و از اینجا مخالفان رعایتی با
مردم میکنند و بمساعت رفیق میسازند و عزیزانی که گفته فقیر با همه بی‌سامانی اینجا متوجه را گذاشته رنج سفر کشیده
و نیم نانی و دم آبی نیابند بس آفرین نخواهند کرد اگر زر رسیده باشد نیم سردارها و پسرها که از هر قوم باشد بیعتی و از بهر حضر
میدادم و میفرستادم حکیم صاحب بی‌زری کرده مرا بخشد بقباله دور زر کرده ارشاد خان بابن خوب بهادر
بختاور خان بابن دلیر بهادر محمد خان که سند بدی شخصی است که باندک سعی سرداران لشکر و همه بلیه را بخود میکشند
و بنگاه آنها را برهم میزنند اینها همه فاقه‌های پی در پی میکشند استطاعت سفر کجا دارند تا امدادی نشود وعده موکد
وصول و زهره مبادا نیاید کار مشکل است از قرابتمیان خود چه نویسم که با این بساط قوی نگاهی باز و دلجمعانه ایشان
متمتع نشده بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود و از نظر نواب بگذرانند با اندیشه تاخیر جواب نوشته‌ایم
سخن بجانب نواب است سعادت خان با شاه دلیخان بزور همراه خود برده هنوز رخصت نموده که قرض و عفو تقصیر
تا کرده و رسانیده شود والسلام مکتوب هفتاد و هشتم اینجا از آوازه صلح نواب و جات با نجیب خان گوشها
پر است و اخبار راز داران معتبر طرفین معلوم شد جات باز وسیله بنا بر مصلحت خود بتوسط راجه بهادر سنگه دلیر سنگه
آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه است چرا که نواب خواه از بی‌سامانی ذاتی خواه از امساک مردم را جدا ساخته
و در نظرها سبک شده‌اند از بدمعاملگی کسی را بر نواب اعتمادی نماند دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب بگیرد باید که
نواب از فرصت یابستان آگاه باشد چه جای دشمنان دیگر هرکه از طرف نواب درینجا می‌آید اول اغراض خود را
مقدم دارد و اعتمادی در هیچ وقت بر کسی نیست که شکایت عزیزان نویسم دل تنگ شده هم که اینقدر نوشتم و حواله

شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند و آنچه واقعیست بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از زر تنخواه
خود مرا نشان بدهند عذاوند دیگر نه تنهایی میگذاشتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل شور شدند نواب همه ایشانها
و همه غرض پرست اکثر از قوم اهل و آنچه از شرفا اند منافق و منبع فساد و اینها از بی اعتمادی آقاست که بر خیر او امید
یقین دارند و نه امید شر و همین تقطیع کجا داد و بیداد کنم آشنایی و آشنا زادگی بدین دلسوزی آورد و گرنه مرا با دنیا
داران و اهل آن چه کار است درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه های زر داده اند امروز با مخالفان
ساخته حریف شده اند و آنها که فائده با ایشان نرسیده دل آنجا بعبث بسوزند و چرا با اضطراب قلبی توجه و دعا
کنند که باجابت رسد و نواب از فرقه درویشان با هر که فروسوس رجوع دارد و خود را بدامن کسی بسته
است که بر زمرهٔ او افتد و عامه خلق در عهد ایشان آزار کشیدند باید دید چه میشود خدا داد برسد ظالمان را
مقهور و مظلومان را راضی گرداند والسلام مکتوب بهفتاد و دوم بنام شاه ابدالی در پیشاور رخت اقامت
انداخته و تیمور میرزا پسر کلان خود را با افواج بیکران برای تنبیه و بست ممالک خراسان رخصت کرده اند بشیوه
اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده و سردار در دنباله آنست که اینکار از قوت
خود بگیرد و اگر حاجت بحرکت خود داد خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک را دست مرشد زاده سلطان
ندارد والومات خراسان همراه ندارد و فوج قدیم همراه دارد و بسیاری مردم دهلی که مادت اخبار دارند
بی اختیار دست و پا چه میشوند و اینجا مرا هست سیاست همین مناسب هست که نشنید از لاهور قصد دهلی
نکنند آبروی ما و شما کیست پای گریز نداریم عمل بدین آیت کرده ایم ففروا الی الله بهر دو متعلقان بهر نحو
بالفعل خوب است اما برای آینده خوب نیست که آخر در آنچه رو در رفته معلوم میشود من خود کور سواد نسخه نفهم
اکثر معتبران معتمد چنین معلوم میشود ما نواب را خوب شناخته ایم پس در هیچ صورت شکر و شکایت چرا و عزیزان بقدر
فهم خود در می یابند شخصی از بعض آثار ما را راضی از نواب گمان میکند و دیگری بنا بر بعض ملاقات ناراضی
تصور مینماید و سر دو از حقیقت کار غافل فقیر امثل آئینه اند گاهی که نواب با فقیر نیستی که باشد منعکس میشود عکس آن
درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید که بنظر نورتی و عذری باشد درین آئینه صورت نمی نماید
و مردم در گفتگو مستعد و اندازین میزان باید دارند انشاءالله حرکت ما را بعد ازین موزون باین میزان

خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما را درمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و از استفسار مصالح و مفاسد
و استعانت استمداد میشد توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار میبردیم اما مشکل است که آنجا حرف شناس
و سخن فهم [illegible] نیست الحمد لله که آنچه لایق شان ما بود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد لیکن [illegible]
خاطر اعزه زبان ما را باین کلمات آلوده ایم انفعال کشیده ایم والسلام مکتوب هشتاد و دوم آنچه از احوال
شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف [illegible]
توحیدی که پیش ارباب حقیقت موجود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه بزعم خود آنرا توحید دانسته ظهور در [illegible]
در مرتبه کثرت انگارند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در مکتوبی فرموده که صوفی با کمالات نبوت [illegible]
تجلی ذات بی حیلولت صفات مشرف شده و اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که شغل یاد شما
تا کارها را باین دولت مشرف سازند اما احتراز از شهود وحدت خود و معبود دیدن حق است که مطابق ظاهر شریعت است
و مناسب حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام مکتوب هشتاد و سوم داخل گردیدن [illegible] در خانه چه
طریقه مضایقه ندارد که دست شما دست فقیر است آنچه از اراده کسب طریقه و التزام صحبت درویشان کرده
بسمع رسانده دل فقیر هم بسیار بطرف آن عزیز میکشد ظاهرا نصیبی قوی دارد اگرچه فیض صحبت شما هم کافی است لیکن
آنچه از التماس و استخلاص حبس این عزیز از سرکار احمد خان نوشته اند فقیر در غیاب چند بار قصد دعا و توجه
کرده ام هر بار همین معلوم میشود که در حق مالک حبس محبوس بهتر دیدن این حبس مفید است دعا باید کرد معلوم نیست که
حکمت در این خواهد بود آخر ظاهر خواهد شد تسلی آن عزیز باید کرد که بعد نومیدی بسی امید هاست در پس ظلمت
بسی خورشید هاست از فقیر دعای خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال رسال است
و خبری از حال [illegible] مصیبت است الله غلام عسکری خان همشیره از فاقه کشی عزم فرخ آباد دارند
بحفظ و امان خواهد رسانید و رحمت خواهد آورد که رزق هر کسی همراه اوست والسلام مکتوب هشتاد و چهارم
ایشان غم نان و فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رد و بیله ها برای اخذ طریقه بحدیست که تمام روز از توجه
فرصت نیست طاقت طاق شده است ما سعادت خود میدانند و زیاده ازین عبادتی نه احوال عجیب و غریب
و در [illegible] معاینه می شود و آثار غریبه بظهور می آید اما برکت ما بسیار بجا واقع شده و از دور و دراز این مردم می آیند

خبر دند و فقیر احرام بسته می آیند از آدمیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علمای اینها زیاده هر دو نسخه فقه ند بالجمله
حرکت باین طرفها از برای مردم اینجا و مفید واقع شد و از سنبهل و امروهه تا شاهجهانپور در جمیع منازل
دسته دسته و جماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر و از مردم هندی کمتر اخذ طریقه علیه نمودند و منور و متاثر
گردیدند و جماعه از آنها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدهلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینجا و در شرف
نسبت طریقه شده اند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفت میر مبین خان که از مقامات مصطلحه
گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً درین ایام از شهر برای دیدن فقیر
رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع
کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شما را هم طلبیده بعض شهر را بشما
بعض را بمیر مبین خان تفویض نمایم ما را طاقت نمانده با همه بیطاقتی هر روز بسیار توجه می افتد نبی سعادت
و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه
برگیرد و السلام **مکتوب هفتاد و پنجم** بعد حمد و صلوٰة از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت مآب مولوی
صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آنمروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله امثالکم
و بسر آمالکم و اسلامت دارد نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر است وجود شما باعتقاد فقیر عزیز ترین موجودات است
و مصدر چندین انوار فیوض و برکات در ذکور از شما عزیز تر و در اناث از بهو جیو یعنی از اهل بیت شما مخلص تر
نداریم و ما را درین اواخر فقیری تجرد مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسید با یاران حلقه هم بقدر توجه
می نشینم و بس و از یاران زمانه توقعی نیست بر سبیل لغو چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده با منت
بسیار بگردن میگذارند و خنگها بکار می برند من بوانه تاب این مکروه ندارم خبر دلگداز دوست لنواز انجه
بدل درد منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل
امور اخروی او گردید از مرعارضه برخوردار احمد الله فقیر سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر اخیر شده و گرنه
از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که محبت بسیار این نسخه صحبت رسیده است خدا او را عمر روزی کند
و بهر علی دنیا در حصه او نیست هر چند سر بسنگ زد علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه

جاری شد، دفتی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفه
قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرورست هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری و تحریر
نمی آید و شکر باطن نیست مرقوم شکر دو علم هرچه بشود یار سلامت ماند یاران حلقه متوجه مقصود اند
و ترقیات میکنند و مخصوصان غائب در وصول فیض و حصول برکات حکم حاضران دارند والسلام

مکتوب هفتاد و ششم فقیر از طور تحریر شما رنجیدم و زیر بار بودم چون احتمال حضرت بود خود را برزو
باز آوردم دعای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر درآمدید صاف تر
شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و رابطه که فیما بین ما و شما است تقاضای آن میکند که اگر خلاف معقول
گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت است تسلیم باید چه جای اظهار عجب در مقابل حرف
معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما همه منظور است بنا بر خیرخواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی
اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت اثر واقعه مرحومه لطف النسا رسید زهره را آب و دل را کباب
گردانید حق تعالی آن مرحومه را بیامرزد در برزخ توجه کرده آمد احساس شد که مشمول افضال و الطاف الهی است و
از برخوردار احوال اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود و انشاء الله تعالی زود تسلی میشود و آخر نسبت
طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و باخوان طریقه و اخوات پانی پت بعد سلام تمنا

مکتوب هفتاد و هفتم برادر من عجب کاریست که هر واحد از مردم پانی پت لمتر شکایت شما
می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود اگر راستی و دیانت شما باعث آزار مردم است ازان راستی
بگذرید برای خدا حرمت تاویل پیش باطر مردم مرعی دارید که طریقه و پیران طریقه بدنام میشوند
برای خاطر اللهیان تگیران را آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی دور از
عقل است اگر مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد دست شما میدانید و از پادشاه مراد توقعی نیست و که باید
مزاج که من دارم متمنی از دمن سد و بعد از تگاه دلی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند توقع حیات
نماند و معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طریق و زنجیر است که نمیرسد و یاران میروند و فقیر این تحقیقت را میگه
یعنی دلیل اهمه رای اختیار رو دست میدارد و عکس محبت و در مرآت قلب فقیر افتاده و گرنه در بلیں

هرگز نقشی از نقوش مسطور کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند
با فقیر شده و محبت ما اهتمام اخلاص ایشان از اینجا میتوان دریافت که جواب رقعات ما ننوشتند اگرچه کثرت
اشغال حسنه میخواهد اما سن بود و آداب این بی اهتمامی نیست بحکم انصاف انتظار جواب سفارش نباید
کشید که جواب این همه اسلات عمل آوردن است الحمد لله که درین قاعده تقصیری راه نیافته جزاهم الله مسطور
ازین تمهید آنست که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنازاده و آشنا
کلمه تحریری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست بتحریر زدم شاید که اثر
کند و کار اینها که مقصود فقیر است صورت گیرد والسلام مکتوب هفتاد و هشتم رخصت مردم محل
بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان نزد دلجوئی و خاطرداری
بمبالغه تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید اگر فقیر را در قفا بدگویند هرگز
مقابله نمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین است مگر کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی که باوجود
جزئیت ایشان طرفدار فقیر است و نیز مرشدان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر ایشان بخانه
کس بروند هرگز مگذارید و در امور مباحه توسعی ضرور است که مبادا از فرط سوء واقفه پیدا شود و پیر علی
شور سودای موروثی در سر دارد در بین استمالت او هم ضرور است و اگر خواهید نمائید که مبادا از سودای الده
خود تنگ آمده دورتر برود و دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خبث و نفاق
برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط محبتیکه با خاندان شماست تاب تحمل این مکروهات نیست ازین راه
در قصد انطرف متردد م و کسی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرید چراکه عالمی بظاهر و باطن بدامان شما
آویخته است از اندرون دعا خواهید از شما بسیار راضی اند زهی اقبال و طالع والسلام مکتوب هفتاد و نهم
نسر قدسی و شخص علوی مهربان قدردان این هیچکاره هیچمدان فخرالدین خانصاحب بقطع نظر از کمالات خود
قدر کمالات شما بسیار میدانند و نسخه مسائل طریقه از مؤلفات شما در خدمت ایشان بود برای
استکتاب گرفته و نسخه دیگر درهمین باب که برای جبینه شریفه میان منیر صاحب تالیف کرده اند درین سفر
سهو از نظر گذشت برای تنبیه یان بسیار مفید است فرصت نقل در آنجا نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد

ارسال داشته‌اید که نقل گرفته شود و طومارها و مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بمطالعه
این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده از موهبت عظمی و عطیات کبری و انسب و تحقیق بعد توضیح کجا یافته میشود
و حظها برداشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمائید تعالی
تکنید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت و نزد خود
نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست برای وزن اعمال بمیزان
سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده میشود بشرط آنکه انتخاب بعضی امورات آن بخاری
بر داشته باشند امید که اتباع سنت را به از وسیله نیست اگر اراده تحریر تکمله شرح خلاصة السیر از نظر
بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود و نسخه شرح سفر السعادت توجیه
اما میان و شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبیدید مستحق تری از شما کیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه
از درس مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف دارد خط شیخ عبدالحق بلای تشناسم قدر را نزد اینده
تا بنگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسلول را امروز حواله
حواله ایشان کردم و رساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز مرسل شده
خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیده بد و برعایت حرارت
هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت سواری تیار برداشته
و هر دم بدر رفته شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود دیر در دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت کارخانه
پیر علی ظاهر شده ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت دادم
چون باحمد گنج رسید قریب بست سوار روهیله از آن طرف می آمدند یکبار ریختند برین هر دو جوان چون
اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و تفنگچه با پارچه ها از محمد جمیل گرفته گریختند احمد الله
بنا بر ننگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت بسیار
آن سواران توقف کردند این برخوردار بر سر آنها رسید تفنگچه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید و احمد الله
مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاه داشت بخاطر سواران انداخت که بر دلیری این

پارچه را که فقیر این قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار با وجود شدت آفتاب و
حرارت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیرخانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده و هفت زخمیه
دو خفیه اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته ان شاء الله تعالی در یک هفته به میشود
زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت
والسلام **مکتوب هشتاد و یکم** سانحه درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی ست بعد
زوال سکهی صاحب یعنی والده شما (قاضی ثناء الله ۱۲) رحلت نمودند همین وقت یک سریه آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب
تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هرچه
از ختمهای تهلیل و قرآن مجید و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا تعالی رحمت کناد و با وجود
ضعف ربط بآن مرحومه حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون اکنون تمنا این ست که
خدا اهل و عیال را یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگتر از ایشان در آن خاندان نمانده و در فقیر نیز
حالتی نمانده بشنو این خبر انتقال را هم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه
طریقه محروم نداند در قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته و لبیست و مورد رحم
و مردم محل از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافت
در انقطاع از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و
زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکند و آثار غدر زود فریب معلوم نمیشود والسلام **مکتوب هشتاد و دوم**
هرچه با مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ماست ؎ انچه آید بر تو از ظلمات غم ∴ آن ز بیباکی و گستاخی ست
هم ٭ اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمائید هیچکس بدی با شما نمیتواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آنست باید کوشید و غضب و غصه را باید خورد و
زبان را از کلمات نالایق باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که شما را رنجاند
و از سفر حج کدام مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر مستورات توفیق
یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدهید اجازت است تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی است بذکر الهی جل شانه

واتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق واخلاق حسنه ملازم گیرند

موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام

مکتوب هشتاد و سوم

بمولوی احمد الله فرزند صغیر قاضی صاحب

معلوم شد که اراده حج کرده اید از بیداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود که باوجود عدم فرضیت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین عنم و الم مبتلا است اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما باکمال مستبعد است باید که بر مکروهات مانند صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا را کار فرمود و این خطره را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان فی حق خوب نیست و آنچه از ذم محبت غیر حق میباید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست باخدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیست و در نیست

هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست
جز بخلوت گاه حق آرام نیست

و از فقیر در تحریر رسم عزا پرسی تاخیر از برای آن واقع شد که در غلبه حزن و اندوه تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او بخوانند از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم مینماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما میشود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی استعداد شما است و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میسر میشود و شکایتهای نایاد آوری که بانه های دوستی است رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید و تقصیر معفو انگاشته شد چون این بی پروائیها جز از بی اهتمامی اخلاص صحیح حوصله خصوصیت آنرا بر نمی تابد بعد از این آگاه باشید امید وار فتوحات و وجدانی از درگاه والسلام

مکتوب هشتاد و چهارم

بمولوی فضل الله فرزند کبیر قاضی صاحب

آنچه نوشته اید که درین تنگدستی تصدیع نکشند چه معنی دارد در تنگی اندک فراخی بسیار است هرچه میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدا تعالی فقیر را از حالت محتاجی دهد که توقع شفقت و اعتماد دوستی از ناسازی زمانه چند درهم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فا نماید انشاء الله تعالی رعایتها خواهم کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد باید که در اخلاص پیران و تنقیه سبق کتاب و توجه خدمت والد بزرگوار خود و رضای والدین جد و جهد بلیغ کوشید تا شما را و خط عزیز رسانید یک شخص معتمد را مقرر نمائید

کجواب ارا نبویسانید باهر کس را از خانه گفتن مناسب نیست والسلام

مکتوب هشتاد و پنجم

خدا شما را هزار سال زنده دارد که سلوکی مردم محل با پاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه‌ها را باصلاح
می‌آرید باید که از نیکی بدانند در آن غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در اینجا بتربیت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر ایشان بدل بکوشید خدا شما را
زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است و فقیر فریب خوش آمد مردم محل خورده در سفر
حج برفاقت ایشان شده‌ام دوستان هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت هرجا خواهم بود
خواهم رسانید اگر خدا او را باز دهد فتوح است و گرنه هرچه باد آباد و آخر سفر طاعت است و از غایت
تجرد جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس همراه رفتند و توفیق خدمت یاران دهلی خود
معلوم است و در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز
خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دوا و غذا مشغول بودند تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود و گرنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند

مکتوب هشتاد و ششم

احوال مردم شهر از بیماری عام و نا امنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی برآرد که نسقی در امور
سلطنت نماند خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران
حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت همین مقصود بود والحمد لله علی احسانه باید که شما موافق گفته فقیر
سر موبی بی حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحقوق
فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید است بر اعتماد آن برخوردار خاطر جمع است والسلام

مکتوب هشتاد و هفتم

معلوم شد که تجهیز جنازه پادشاه بیگم یعنی والده حضرت مولوی ثناء الله صاحب (بیگم شریف خان ۱۲)
کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند
این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه کثیر درین مسجد
داخل این حسنه خواهند شد والسلام

مکتوب هشتاد و هشتم

بعد حمد و صلوة از هیچکاره هیچمدان فقیر
و بانجانان صاحبان آنجا خصوصا میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بمجرد ملاحظه خط [illegible]

طلب مولوی نعیم الله صاحب وصله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت بوطن دادم سبحانه جل شانه آنچه
درحق ایشان بهبودی است بظهور آرد و بوالده ماجده ایشان نوید این رخصت و سلام رسانند والسلام

بر حاشیه رساله مولوی غلام یحیی نحمده ونصلی علی رسوله سرکرده علمای فحول جامع معقول
و منقول سید غلام یحیی اوصله الله الی ما یتمنی که نسبت اخوت طریقت باین هیچمدان یعنی جانجانان دارند حسب
ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق
اینست که باینهمه ایجاز قدر کافیست به بیانی وافی جزاهم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضرورتی
نداشت که این توفیق بین المکشوفین اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است هی الاصلاح بین
الفئتین المعظمتین فرحم الله عبدا انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است درست است و دوستم دوستان خدا و رسول را
و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافیست و هر مقدمه که بدلیل ثابت نمودن عهده علمای متبحر است
و عامه مسلمانان بآن مکلف نیند. محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر
ضرورست و اینست صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر کرا درینجا میلی و اعوجاجی از آن
صراط مستقیم نیست فردا از انجا باستقامت خواهد گذشت. یکبار رفضی بی ادب در جناب امیر المومنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مرا حمیت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بحرمت امام حسن
رضی الله عنه از سر من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرونشست و آن
بی ادب را معاف فرمودیم. تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشائخ رحمة الله علیهم لازمست درحق
پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیده فضیلت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید درحق حضرت مجدد
رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و زبده
اصحاب آن طریقه باین مقامات و واردات سید وارا الوف هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبهه نیست که

اقرار هزاران علما و عقلا بتواتر رسید عقیده تساوی با اولیا یا افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم باطل
بود که آن کبرای دین از مشایخ ایشانند عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن در شیوع رخصت متعذر است که
معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردید اگر بر طبق روایت فقه و فتاوی فتوی حل وجود آید
و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة
پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته‌اند
و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی میرفتند آواز نی بسمع مبارک رسید گوش بند نمودند
فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود او را بعدم استماع امر نکردند بدین معلوم شد که بکمال تقوی در احتراز از چنین
آواز است بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز نمایند که در جوازش
علما را اختلاف است ترک مختلف فیه اولی همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته‌اند مسئله
توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از آن ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و الهام
بیان آن نموده‌اند از غلبه احوال محبت معذورند و بممارست مسائل توحید و تخیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل
نمودن نزد ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه
وسلم حاضر اند علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نمودند و در
شرع خللی پیدا شد بیباکان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش
تمام کائنات در آن منتقش بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد
در یافتم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده
مصدر آثار مقصوده گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه
مرتبه دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده‌اند فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و دیگر معارف توحید
در اثنای سلوک پیش می‌آید و علوم سکری تاویل موافق ظاهر شرع است بعد از آن مواضح میگردد و از اکابر
اولیا که این علوم منقول است یقین است که از آن ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را

در اخلاص ثبات و ازدیاد کرامت فرماید افاضه فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات نمایند
و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطه برآمد کارها میشود و آن بزرگ را گاهی اطلاع
این معامله هم میشود شخصی نزد فقیر گفت که شما از مکه معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من شما
در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصرع بیتی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد کردید پس باید که اینچنین واقعات موجب
عجب و مباهات نگردد از ما و شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت فضل و کمال او عز و تعالی است ۵ او بدلها مینماید
خویش را با او بدر دو خرقه درویشی را با پیری و مریدی در نظر اینها محض بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر
قلبی و حصول جمعیت و توجه الی الله در صحبت مرشد ضرور است اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول غلبه
محبت الهی است گاهی فرط محبت محض موهبت او جل شانه الا دوام ذکر بشرائط آن فرض طریقه دوستان
خدا است بترک جمیع مرادات کثرت ذکر میباید دل بذکر کثیر میکشاید هرگاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد
بحفظ آن باید پرداخت اگر رو بخفا آرد باز ذکر متضرع و به افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
دوام پذیرد اوقات را بذکر و عبادت معمور داشته در که خود را از التفات بما سوا پاک باید داشت توجه
و همت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکه حضور راسخ گردد و دین
کامل که اسلام و ایمان مع احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بحق سبحانه جمع باید در بین
اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الهی است و الاصل کار حصول مرتبه حضور است گاهی
دل سلیم از توجه بغیر پیدا باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود و گاهی خدمت سادات گاهی
درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار میشود
و همچنین وداد و مناسبت بخدمت اولیا بصور آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و متواترات آن
صورت و قضیه پیدا میکنند اینهمه شعبده های دل است در می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد
البته فوز عظیم است - دیدن رسول خدا و رؤیت الهی که از تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عز و جل است

بهر قسمیکه باشد از مناسبت اسخه لبشارت سانست هنیئاً لارباب النعیم نعیمها در وقت غلبه خواطر التجا و
تضرع بجناب الٰهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التجا الی الله از امراض باطنی باید نمود
صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت صبر بر جفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت ه چیست معراج فنا
این نیستی ٭ عاشقان را مذهب و دین نیستی ٭ نظر بلند باید داشت مجاری امور از تقدیر دانسته لب بچون و چرا
نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر مینمود
و اهل بیت وی را ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید اگر مقدر بودی چنان
کردی - حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم
صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات
صفات بشریت کم شود و طریقش آنست که هر ذمیمه از ذمائم جدا جدا در ذکر کلمه طیبه بکلمه لا چند روز نفی باید کرد و بجای
آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمیمه زائل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد
غالب است که ذمائم بمحامد مبدل گردد حق اینست که رذائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود و استیصال
دائم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید و اگر بشنوید که کسی از
جبلت خود برگشته باور مکنید لا تبدیل لخلق الله امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند
غضب من نرفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور مینماید - بعد فنا و اطمینان نفس
تسلیم و رضا صفت سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و جز
فاعل حقیقی در شهود سالک نمیاید - توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
بس مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد تبعیت انبیا علیهم السلام
بجهت تحصیل حد عدل است و در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع است درین باب - از دوام توجه مبدء
فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردد دیده ریزان میگردد
قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت ازلیت را دیدن کارگذاران رونده را درست هر چند عمل
بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر تقصیر و امید واثق وسیله قبول سازد و گناه اندک را

بسیار داند و نعمت قلیل را بسیار داند و دوام شکر و رضا لازم گیرد و کثرت درود هزار بار و استغفار لازم
دارد و [illegible] ادعیه است و درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتویست بر مسائل شریعت
و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد عصر مداومت باید نمود
که درین امر کشاد ابواب سعادت است و دعای حزب البحر و وظیفه صبح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله
اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد ده دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد
بقراءت سوره اخلاص یا سوره یٰس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و
زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب چهار رکعت بعد سنت عشا و
و سنت عصر و تحیة الوضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک دو جزو و کلمه تمجید و کلمه توحید صد صد بار
و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه ماثوره که در حدیث صحیح ثابت است
باید خواند و درین اعمال حضور قلبی ضرورست و حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام
توجه بجناب است اگرچه بطریقه زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی
از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد پنجاه سال از خدمت مشائخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات
طریقه کرده ایم و زیاده از سی سال است که بطالبان حق عز و جل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده
باشد که بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه بفنای قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهد
تمام داشته حالا آثار فنای قلبی چنانچه باید ظاهر میشود. از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان
انتقال کرده ایم و اگر درآن وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است
یکبار از انحالت افاقت میشود و گمان میبریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رخت سفر نه بسته. در وقت
ظهور فنا آنقدر قصور غالب می آید که خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر معروض
حضور حضرت شیخ مرحوم مهربانی میکرد بخشونت تمام منع کردند روز دوم خود اظهار نمودند که برخیزید
[illegible] و فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهور رسیده است پنداشتم که شما از روی استهزا با دیگر
[illegible] منع نمودم و درینوقت نسبت بقائیه ظاهر است تجلی عظمت و کبریای الهی بر باطن جلوه گر گشته

اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نگردد باشد شناخت تجلیات آلهیه که متصل بر بواطن را بسبب
معرفت آن دشوار میشود امری دشوارست نظر بصیرت تیزمی باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد
بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی که موجود
در کیفیات خود بشش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پر تو انداز گردیده حالتی دیگر جلوه گری
وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی
تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سرایه موثر گردیده و کیفیات آنرا مستور
می سازد و واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود دیر کم میشود آنجا جهالت در جهالت و
نکارت محض ست و در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدء فیاض باید پرداخت و اوقات
با دای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفای نسبت و حضور و آگاهی ست آری
از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراف ملک و ملکوت و نظر موهبت و لها را نواختن دست میدهد
از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکستگی
دلی و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید ست در طریقه و محض تکرار
لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیاتست - ذکر نفی و اثبات بحبس نفس کم از صد بار فائده نمی بخشد زیاده
هر قدر باشد مفید ترست حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و فوق
قلبی و توجه بمبدء فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه - هوش در دم اول بذکر دل ضرور
هست چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس توجه و آگهی بذات آلهی باید داشت
با حفظ خواطر از باطن و بجز دخول خطره دل را باید گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود
فیض هجوم خواطرست کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه آلهی ست و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت
راه فائده دارد - آری ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت محظوظ می نماید و در کمالات نبوت
یافت جز نکارت و جهالت و ضعف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه لطافت و بیرنگی لا نهایت فی الجمله
دست ادراک نمیرسد - لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه سبب انکار مردم می شود لهذا چون پیر بسالک

فایده ذکر نفی و اثبات بحبس نفس [illegible]

بکمالات میرسد. مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات یا فلان
بمقامات عالیه بجواهیم رسانید مقصود ما خدا بودن و اتباع سنت نبوی است و آن در هر مقام حاصل است بر دو تمیز
و طمانینت از پیش طلب که در مقامات عالیه مجددیه تقدم وقت می شود و اتصال بی تکیف بمقصود پیدا میشود وصل
اتصالی بی تکیف بی قیاس   هست رب الناس را با جان ناس   و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری
تا آن نمیرسد. راه وصول بکمالات قریب است که مسدود گردد و طریق ولایات مسلوک باشد درین آخر زمان
استعدادها از سلوک مقامات کوتاهی نموده مقصود در رسیدن انتها متعذر گردیده پیش ازین قریب
سی سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق
از اصحاب فقیر با خلاص و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فایز گردد و
بمقامات عالیه مجددیه رسیدن سخت متعذر دارد و کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم
میشود بسیار نادرست پس نگفتن بشارات بر خدا افترا است و سالک استغفار نماید نمود و تغیر حالات و درود
واردات و دوام توجه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمای آلهیست نسبت این ما
شوق و ذوق و تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات
همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات و نبوت
و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک زودتر ترقی می نماید تاثیر
گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود کما لا یخفی لهذا اصحاب را از
حرکات بیتابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده. علم مسائل ضروری
خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است. علم حدیث جامع تفسیر و فقه و حقائق
سلوک است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا میشود و عجب است که احادیث
صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن معلوم است بجهت واسطه سیر نبی معصوم که خطا را
بر آن راه نیست عمل نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم
نیست بزیاده از دو واسطه سیر سند مجتهد که خطا و صواب از شان او است معمول گردیده است ذلک لا تواخذنا

ان نبینا او اخطانا نکاح سنت انبیاست علیهم الصلوة اما درینوقت که حلال مفقود ست وجهل شیوع یافته
اکثرا در اداء حلیه علم و ادب معری میباشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزوبت و تجرید در حق
سالکان برای اولیست با اندکی از رزق ساختن و بعبادت مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ
ارث و وارث نگذاشتن و تبعیت بس بزرگ و شریف در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط
اولیائی عندی لمؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه فی السر وکان فی الناس
لا یشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علی ذلک ثم نفض بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه
قل تراثه - رواه احمد والترمذی وابن ماجة - بارها شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
دریافته ام و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمدند و فرمودند بیائید که با دوشها شانهای خود را باهم چسپانیم تعبیر این خواب
هیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در کنار
آنحضرت برابر دراز کشیده ام و رحمت نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سهرندی
در انجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر بآوردن آب نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند
فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزی از آنها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت
در حق مجدد الف ثانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله
مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد ست بخوانید بنده این عبارت یعنی مکتوب
ایشان انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و حظها فرمودند - فرمودند باز بخوانید
باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و انحالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان بگاه آمده گفت
من امشب خوابی دیده ام که شما دریای خوبی دیده اید آن دریا کدام است فقیر این دریا پیش او گفتم بسیار متعجب شد
از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور دریافتم و از کیفیت های این خواب
که بهتر از امر بیداریست تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود - و در منامی دیدم که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان
و اولیا بسیار در انجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند دو زانو و حضرت جنید قدس الله

بسیار به مخفی نشسته اند و آثار استغنا از ماسوا و کیفیات حالات فنا بر سید الطائفه ظاهر است همه کس از دو مرنا ستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی گندم گون پشمینه پوش سر و پا برهنه ژولیده مو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دست مشتی دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی است آنجا حجره مصفا در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف بردند. وقتیکه فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهور می یابد و سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان بی شعوری لازم حال میشود روزی که فقیر را فنای قلبی بتوجهات حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داده و قطع علائق در زوال وجود دل گشت در واقعه می بینم که سر من از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام تجهیز و تکفین من نمایند پس جنازه برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام مینگرم نکیرین صحیحه که در حدیث ثابت است آمده و نمائی بر زمین زده درون قبر در آمدند و جان مرا بالعرش علاقه پیدا شد جواب سوال کرده رفتند و من در قبر آرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من از جهان درگذشتم مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من با ایشانست درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی

مظهر تشویش چشم و گوشی نشوی ‌ همسایه جوشی و خموشی نشوی

باید که بپای خود روی تا سر گور ‌ ای جوهر پاک بار دوشی نشوی

از فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و حضرات عالی طریقه نقشبندیه ایشان اند اگر بمقتضای بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود در رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات ایشان رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع فرمودند ما لائق اینهمه ستایش نیستم

نسبت بجناب امیر المومنین حضرت

علی کرم الله وجهه میرسد وفقیر را نیازی خاص بانجناب ثابت است در وقت عروض بار خصه بدانی توجه
بانحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و دیگر با قصیده که مطلعش اینست شعر فرخنده شیم
آگاهی امیرالمومنین حیدر زانگشت ولای امیرالمومنین حیدر بجناب ایشان عرض نمودم مرد از پیشوا
فرمودند محبت اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنه موجب ازدیاد سرمایه تقاضای قدر ایشان است
هیچ عمل بغیر محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات نداریم شعر نکرد منظور اطلاعی در نجات
نجات خود بمولای بوتراب کند معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب وسنت است
بانکه اعتراضات نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر نموده اند نزد انصاف کافیست وبسا
کلمات که از ایشان بسبب غلبه حال سر بر آن گرفتها می نمایند اولیای کرام صادر شده بی تاویل درست نمیشود وسبب
که در چنین سخنها گرده می شود غلبه حوال یا عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا اسرار الهی یا اظهار آن کلام
ایشان بسیار باری است وشیخ عبد الحق محدث رحمه الله علیه اگرچه در اوایل حال بر بعض معارف ایشان خبر
نوشته اما در آخر از ان بازآمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته
که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز است هیچ پرده بشریت و
غشاوه و جبلت درمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان بزرگان
باید بود باطن بطریق ذوق و وجدان غالب می افتاد و که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله
مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهربینان استبعاد کنند من میدانم که حال چیست و بچه منوال است انتهی
ودیدن آزار زباد شاه با ایشان دلیل کمال متابعت ایشان است انبیای کرام را علیهم السلام حضرت یوسف
علیه السلام در زندان احتمال داشتند وسید المرسلین علیه افضل الصلوة در محصب الخ فرمود مخلصان
در دفع اعتراضات واشتباهات رسائل نوشته اند وبهترین رسائل در دفع شبهات رساله میرزا محمد بیگ بدخشی است
که در مکه شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چهار مذهب رسانیده فیض الهی بی نهایت است و بمقتضای استعداد
هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران را بمقتضای حکمت بالغه خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان
آنها معلوم نیست چنانچه مروی نیست در انبیاء علیهم السلام تفاضل ثابت است در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری

ثابت مقاماتی که حضرت مجدد و بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند
و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کسیکه بآن مقامات نرسید
استبعاد آن مینماید از جهل خود معذور است - ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی
الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مقصد کثرت خوارق عادات و نسبتهای
شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبودند حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نزد حضرت ایشان
محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده رفتند ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند
شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند بجهت استعداد انکار نیست بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند حضرت شیخ
عبد الاحد استفاده از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی
و معصومی فرقی نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل اما واقع
میشود اما الله تعالی مارا امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که
لائق مقام خلت است بسیار است و در نسبت معصومی صفاء دلها که مناسب مقام محبوبیت است تماما
در کمالات نبوت و هم دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر
دارد مقامات مخصوصه حضرت مجدد غیر از این هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم - در اول که
تلقین توبه بطالبان مینمودم بر توبه نصوح تاکید مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی
عنه در خواب دیدم بحال فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند دیرا حالت عجب داد
برخاسته مزامیر را شکست و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه این است یعنی چون نسبت باطن بر طالب
غالب می آید کار خود مینماید ازان و تعرض از استیفاء حق توبه بگذاشتم که توجه کافیست و توبه نصوح
بر وقت حاصل میشود - گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت است
که انرا اختیار کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است
نیز قطعی است از ممارست اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه
می افزاید همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق غالب نیست

وطبیعت باشعار عاشقانه رغبت. چنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست و آواز جهر وغیره کار چیست را
اختیار نمودید گفت هم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باری سبحانه گفت در صورت
ناچار نیست مرا از سوال تعنتانه او غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته برنگی زنم بغتةً غائب شد. شبی حضرت
شیخ سیف الدین پسر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز نی بگوش ایشان رسید بیتابانه بخود
افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمده شکسته شد فرمودند هر دم مارا بیدار میگویند بیدار و ایشانند که بی تاب سماع
صبر می نمایند. بزرگی ازین طریقه در راهی میرفت آواز سماع بگوشش رسید تاب نیاورده بنشست و شورش را
ضبط می نمود حدت گرمی کاسه سر انشگافت. گفت سماع مهلک است ازین سبب حرام گردید. در خانقاه
حضرت شیخ سیف الدین پسر حضرت سید رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس درویش بجهت استفاده جمع می آمدند
و موافق فرمایش طعامها پخته می شد و باوجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریقه بر همت و
توجه مرشد است یکی از ارباب این طریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت باینهمه
اعمال نیست که بزرگان بنای کار بر دوام و توقف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمره زهد و مجاهدات بیشتر
خرق عادات و تصرفات است و حاصل دوام ذکر و توجه الی الله اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را
نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد. حضرت محمد صدیق
پسر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدین یکی از اولاد و امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه رفتند
وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود بتعظیم ایشان برنخاست اصحاب ایشان ازین بی ادبی ناخوش شده
بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف همت ایشان طریقه نقشبندیه از ایشان گرفت و بحالات
نیک رسید اقربای او را رجوع باین طریقه ناپسند آمد گفتند طریقه آبای کرام خود گذاشته طریقه دیگران
اختیار کردید گفت خدا نه قادریست و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم جنازه حضرت محمد صدیق
رحمة الله علیه بسرهند برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه ایشان مسموع گشت.
یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسزا گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند
که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بی ادب را سر چنگی زند وی

توقف نمود ناگهان آن زن بفتاده مرد و آن متوقف شتاب نموده عتاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال
امر ما میکردی آن زن از بی جانی میافتاد و بسلامت می ماند. امتثال امر مشایخ بی توقف باید نمود که رضای آن مکنونها
مضمر باشد. شاه گلشن قدس سره از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند و چنان
الفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن از طبیعت پیدا
میشود و در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کنیزک
قلیمی بود که تا سی سال بر دوختن مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند
کسی عرض نمود که درینجا چاهی هست آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال درین مسجد سکونت داریم
هرگز بر وی اسم هم نیامده که درینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود و گاهی بخشی بسبب شدت دنیا
چند بادیه ان فرستادند فوراً برخاستند که برای حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمد و گفتند مسافی منزل کرد
آن حضرت بود و ادای فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادای زکوة نمایند که در ادای زکوة باهم
[illegible] دای بر سند نیز سبب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب زکوة فراهم گشت زکوة نصاب بپردازند و در راه خدا
[illegible] مقصود حاصل شد نصاب هیچ کار نمی آید که خزینه فقرا باب الله است بخانه جماعه از فقرا [illegible]
داشتند در دل بی از آن تا شاگذشت که درین عهد شیان کسی از اهل کمال خواهد بود دیگر از اندازه [illegible]
[illegible] ان جهار را بحقارت منگر تو چه دانی که درین گرد سواری باشد انکار هیچکس نباید نمود درین صورت [illegible]
حقیقت [illegible] درست. نواب مکرم خان رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفاده
[illegible] باطنی دارند روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت
[illegible] بسر برده ام عمر همانست باقی در بال آخرت حیثیت اوقات همان بود که با ایشان [illegible]
باقی همه بیجا و بی نصیبی بود در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده با شد احضرت
[illegible] رضی الله تعالی عنه با اینهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان تناول میفرمودند از برکات طعام ایشان آن
نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ام و دوکان [illegible] اداکرده شد و از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
او رغبت تام اشیاء ایشان نور شده بود مثنوی از محبت تلخها شیرین شود

از محبت تلخها شیرین شود　　از محبت سرکه ها مل می شود　　از محبت خار ها گل می شود

ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب است موجب انفعال می شود در جواب بر نگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است مستجمع به کمالات الٰهیه که در باطن پیر ثابت شود

چون دیده خیال آن جمال　　مسجود تو پیر تست اول

وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست دریافته چشم گشادند که تبرک کلاه پیر من باید و بیاری من بدرگاه الٰهی ذات ایشان است - در انوار نسبت قدمای نقشبندیه انوار نسبت احمدیه فرقها ست در کیفیات نیز تفاوتها ست و التفات پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر کم ظاهر می شود که اینجا بسبب قرب ابدان معنی نوعی تحقق ست - روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید نواب مکرم خان که در کجا قدس ست رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه هر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکیست یا نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت لمعان اشتیاء تمام دارد - از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادریه اخذ کرده دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم - در توسل بجناب الٰهی بزرگی از مشائخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب قرب فائز گردانند مستفید اگر فیضی حاصل نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مغلان در صحرا یا وقت خواب اسباب و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان میشود و درین باب حکایات بسیار ست تحریر آن باطالت میرساند - سلطان المشائخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتها می نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در شهود و شان استغراق بسیار ست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بما سوا نیست رحمة الله علیهم - غرض فوق نسبت این اکابر مرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابله نسبتهای باطنی این عزیزان قدمای صوفیه علیه میتوان گفت

که مردم را ازین او بهره نیست - سر مزار با نام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه
کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد از امتداد بسیار دفعتاً نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم
شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند و دفعتاً در مراتب قرب بطریق اصطفا
فائز گردیدند همچنین ست احوال شهیدان که در راه حق دفعتاً جان فدا نمودند و دفعتاً جذبات عنایات الهی ایشانرا
بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه طریقه جدید بیان نموده اند و در تحقیق
اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علمای ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیه
که جامع اند در علوم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند چندکس گذشته باشند - اولیای خدمت را نامی شناسیم و
با آنها ملاقات میشود اما انها با اینها مربی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی
لاهور می بایست بادی گفتم در پاسی از روز کاغذ را مهر قاضی آنجا مستعجل کرده آورده گفت - قاضی را شغلی بود لهذا
دیر آمدم والا در چه ساعت رفتن و آمدن من میشود - یکبار سلغی از زر برای نکاح دختر فقیری درکار بود در نیم شب او
در قلعه رفته از بالین محمد شاه که هر شب صره هزار روپیه برای صرف مساکین خلوت نشین زیر سر می نهاد و میداشت آن
صره گرفته برداشت بادشاه را خبر نشد نیداشت مگر دزد دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت
زر دیگر طلب نمایم فرمود بعض مستمد رکا نیست - حتی اعمال ما از غیر و دوام توجه بمبدا فیض و محبت مشائخ کرام رحمة الله
علیهم نسبت هر عمل کیفیتی دیگر ست و جامع کیفیات نماز ست که متضمن انوار اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار است
و صحیح و اصیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقه بجا آورده شود
تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی ست ترتیل حروف و تحسین صوت نمودمی باید نمود و در جهر
متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود فوائد دست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی
بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب و بحث و الازار و جز فائده مش نیست جهد باید نمود تا رضای این ماه
و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا دید پرسید شما از اهل صیام مرا خفی
میبرید گفت با ضاعت حق صوم مرا خوش نمودند مگر حضرة الله نقشبند رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند
اذیت او را نمیخواستند انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک

از غرهٔ شعبان المعظم می نماید گویا هلال فیض این شهر طلوع نموده و از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن
هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غرهٔ آن شهر چنان دریافت میشود
که آفتاب فیض الهی از حجاب سحاب درخشان گشت. شب قدر بر سبیل البت در شبی از شبهای او تام می شود و تعیینش
معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت
میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمعیت و حضور این ایام ذخیرهٔ تمام سال میشود و از مجربات است که اگر در ماه
قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثر آن میماند. بنده شنیدم ربانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
میگردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت محظوظ میدارد و حضرت شیخ رحمة الله
علیه در هر سال اعتکاف در عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان میسر مودند و کسانیکه بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین
ایام بعطای خرقهٔ تبرک آنها را سرفراز می نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقهٔ مراقبه البته حاضر
شوند تا از ترقیات باطنی بهره‌یاب گردند. بانقضای رمضان میسر مودند که از برکات صیام نسبت های عزیزان
کثیر الانوار و [illegible] گـ[illegible] افسوس که تمام سال چرا رمضان نشده اگرچه در صوم هر وقتیکه باشد
صفا حاصل است و از برکات این وعده انا اجزی به خالی نیست لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد و حضرت شیخ
ارشاد مینمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح است و سر مو خلافی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود
همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطائی واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما بکمالات رسیده است
بنده خلاف آن عرض نمود شرمنده در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت
نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید والا انوار آن مقام در باطن
سالک عیان می بینند باز متوقع الهام میشود و باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق
گردید و حالات کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی هم رسیده است
بعرض وقوف نه آنکه نسبت باطن بمثل اولیای متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت
کنی و با مجاهدی قضا رضا پیشه گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توجهی الی الله و
انقطاعی از ما سوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته تعمیر اوقات بوظائف و

عبادت در مقامات آلهیه ترقیات نموده اند در مبدا فیاض تجلی نیست قصور در همه سالکان نسبت یکی از اجله نعماء
الهی در باره فقیر که شکر آن متعذر و در بیان نیست آنست که فقیر را در موقت کشف مقامات آلهیه مطابق نفس الامر
و سلوک سالکان او تا غایت این طریقه از بزرگان این خاندان که در موقت ارشاد طالبان بنمایند اعطا بخشید. خواطر
قلوب عزیزان یاد و تر از ایشان می شناسم که در چه باب خطور می نماید. فقیر هم متعذر و درمان داریم توسل بجناب پیران
کبار سالب امراض سینه نائیم و بعنایت آلهی اینها انتفاع حاصل میشود یکبار بی زاد و راحله بسفر میرفتیم الله تعالی در هر
منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا نمود و ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و در رفقا غم
کشیده شد دعا نمودم آلهی باران گرد برگرد ما بارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد. در اوائل حال
مردم را که طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت شاه نظام
سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود با بستی که روبروی
آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه حضرت ابا بکر صدیق رضوان الله
علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد. مزاج فقیر نازک است و غضب در نهایت شدت یعنی تا با هدایت و ارشاد
نیست سالها دعا نمودیم الله تعالی تیغ غضب بار الله فرمود اما غضب چنانچه باید بر قدرت و مغضوب الیه را
البته ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه میشود بمجرد غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک
رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود. هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است
لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولی است زیرا که یاران ما بیشتر از ضیق معاش
در حالت گرفتاری بسیار معذور و معهذا در ضیافت چه رسد تکلف رسوم و قرض کشیده ضیافت میکنند پس
مشروعیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر شبیر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن
نموده که المؤمن لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره هست اول آنکه
صاحب نیاز شریف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیا داران که محل شبه اند چندان اختلاط ندارد سوم آنکه
اندک صلاح و تقوی داشته باشد چهارم آنکه حرام از حلال بشناسد پنجم آنکه از دار غضب هیبت زده و
نشده باشد ششم آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باینطور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز

قبول خواهند شد و بار ممنون هر چون خواهند شد و پس با بنظور رنیاز قبول می افتد زیرا که حق سبحانه و تعالی یاران فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول نمیگردد و فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال از غیر ابدال با آنکه مستور الحال میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد و بشرط اصلاح نیت و محافظت نسبت دنیا مبغوضه حق است سبحانه از وقتیکه در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده و اگر میسر شدن بقدر پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد الحمد لله دنیا داران اینوقت با فقرا سری ندارند و الا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان ارتباط میکشودند ایشان مستغنی از صحبت آنها احتراز میفرمودند و فقرای اینوقت ما اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی با این فقرا حارس و حافظ است جائیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی در آنجا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر رض جائیکه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا در این طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه گونه حرکت بدن میکنند دوم بشمار نفس توجه میدهم این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه یاران

میشود ونیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد وانچه فقیر از بعض اذواق ومواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال وتزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث بنعمت امریست که بآن ماموریم واما بنعمة ربک فحدث اگر نعمتی را از نعمای الٰهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت ست در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح ووصایا

طریق ورع وتقوی پیش گیر متابعت مصطفے بجان بپذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب وسنت عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انکار واگر مخالفست مردود پندار بالتزام عقیده اهل سنت جماعت حدیث وفقه آموز ودر صحبت علما ثواب اخروی اندوز ودر عمل بر حدیث مواظبت کن اگر میتوانی والا آگاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یابتغی رضای مولا اختیار کن ودل را از اغراض هر دوجهان بیزار کن عملت چیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه در وقت نقد صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی راز وحساب در نفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا مینداز در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستی دوستان خدا هست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما ودر صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن هست اوقات بصبر وتوکل بسر کن واندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار وموت یقین وصدق وعدا در اسرار بائید خلوت افکار در دل تو اگر تردد نیست غرلت نبا یدکرد رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث باسباب سنت انبیاست علیهم السلام وجه معین که دل را بر آن اعتماد نبود منافی توکل وسبیل رشاده بود در اسباب المال فعت را فراغ بال وجمعیت خاطر ست دلی دارسته در انتظار مقصود ناظر باد جمعیت بتفرقه بدل شود

دو توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص و طمع از دل برگیر از یار و اغیار ناامید باش و بود و
نابود شان یکی شناس و در تحلیل بچشم حقارت منگر و خود را از همه کمتر و قاصرتر شمر در مراتب طلب معالی کبر از
سر بنه غرور را کف برون نه و ازینجا گفته اند درویشی آنست که آنچه در سر داری بنهی و از آنچه بر سرت آید
نجهی و از اندیشه وهمی و خطرات ابی بر طاعت و عبادت خود مناز و دید و تصور هستی را سرمایه خود مساز
مخالفت نفس چندانکه بود ریاضت باید آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت نیفزاید گاهی با او
مواسات باید نمود که رضای نفس مومن موجب ثواب میگردد و کیمیا نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد که
مرا چنین طعام بخوراند بمرتبه که دو دیگر دار د برآید اتفاقا درآنوقت کسی نبود که با او گفته شود و باز بعد مدتی
فقیر گشته التماس طعامی نمود شخصی را آنوقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام مهیا نمود و عقده مشکل دشت
که با ناخن هیچ تدبیر وا نمیشد باین عمل منحل گشت طعام اگر به نیت ادای شکر بامزه سازند احسن مینماید
که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی آید طعام لذیذ را بآمیزش آب بیمزه ساختن نعمت الهی را
بکار ناساختن است چنانچه سید انبیا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند و اگر رغبتی نمیبود دست
باز مینمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصبر تجرع
المرارة بلا عبوسة الوجه شکریکه محض بزبان بود شعبه صبر است که تلخی آن در جان بود بزیارت مزارات
اولیا دریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشائخ کرام را باتحاف ثواب تحفه فاتحه درود بجناب الهی وسیله
ساز که سعادت ظاهر و باطن ازینمعنی حاصل است ما مبتدیان را بغیر تصفیه قلبی از قبور اولیا حصول فیض
متعسر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور بودن حق سبحانه
از مجاورت قبور اولیاست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که اینمعنی مستلزم سوال خیمه و
فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن اسرع است بثواب
در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی طهارت بیارای و بر ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت
از ظلمت هوا و بدعت بدرآی و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد
مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوشش الا هر قدر که توانی بر آن عمل نمای

اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نانی و از لزوم خلوت صفائی وقت حاصل باید نمود و فقیر در تمام
العمر کسب نمود صفای وقت ست کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سر گرم و مقید باید بود

کار مردان روشنی و گرمی ست　　کار دونان حیله و بی شرمی ست

هرچه گیر مختصر گیر و هر جا باش
باخدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد و تا از حد مستر و واز ذم مکسور نباشد زیراکه بیشتر
سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود ست مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد دبران اعتقاد و یقین
دارد درینصورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چراکه او
بیقین میداند که من همان یک سیرم که بودم اینکه نیم سیر میگوید کافرست آنکه دو سیر میگوید فضول
قدم بر جادهٔ شریعت و طریقت مستقیم دارد در محبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش در حضور ایشان
بغیر نباید بود و التفات بکس نباید نمود اگرچه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل ست که شخصی در حضور
حضرت محمد صدیق قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات
بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت
در جواب او بگو بیت　　من گم شده ام مرا مجوئید　　از گم شدگان سخن نگوئید
را و اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا اختلاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف
حق ست تعالی و در غیر توکل بطرف خلق و جه معین بسوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوح
که محل شبهه نباشد نیز و آن مقبول نه درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی ست و راس المال صوفیه
همین جمعیت ست بقوت کفاف قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد و از اجل نعمای الهی
برین فقیر دو چیز ست که زندگانی بدان خوش میگذرد یکی هرچه میباید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از
زمین دل مستاصل و نا پید امیگردد از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد فرد
نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد ＊ هر کار بسته آخر مشکل‌گشای من شد تا تواند نیکی و بدی را بچشم
احتقار نگرد اگرچه سگ و گربه باشد و بطاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور
اعمال از لوازم این طریقه ست فرد انفعال جرم بهتر از غرور طاعت ست ＊ مظهر اداء را حقیقت بر نماز خود

مخالفت نفس چندانکه تواند کند ریاضت فقر و نفس اژدرهاست این کی مرده است ✤ از غم بی آلتی افسرده است
لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از بیطاقتی راه
فضیحت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه بگاه با او بسازد
و آرزو بر نماید که آخر نفس مومن ست خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هرچه طلبد آن وقت او را
نه هر جا باشد بطلبد هرچه خواهد و تمنای آن کند اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب و الا باز وعده دهد اگر باستد
مهیا نماید اگر باز متقاضی شود همچنین او را دلیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش کند چون داند که هرگز از آرزو
باز نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هرچه خواهد او را بدهد بشرطیکه مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی
آن نکند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و تمنای شیر برنج نمود و گفت هرکه اینوقت
مرا شکم خوراند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این قصه از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت
اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمتش بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق
شد چون آنعزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا خورانید بعد از چند روز
آنعزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجتم روا کرد و طعام بی مزه را
از برای تحصیل شکر از مصالح گویند اگر با مزه سازند مضائقه ندارد بلکه احسن مینماید و کسانیکه طعام با مزه و لذیذ را
از خلط آب بی مزه میکنند عجب مینماید زیرا که از طعام بی مزه شکر از دل نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر است
نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن شکر از انشعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس اینمعنی مستلزم خلاف شکر
و منافی اتباع سنت ست که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلقی تجلی خاص آن طعام علاوه
حق سبحانه تعالی ما را بر دقایق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که جیب من
بر و طاقت ندارد و مگر بز در که آن امر دیگر است بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح
پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که
موجب برکات بسیارست و فتوحات بیشمار مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید ست سزاوار
زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند

و بسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان بی بهره و بی نصیب از کمالات
باطنی آنحضرت باز می آیند فرد خر عیسی اگر بمکه برود * چون بیاید هنوز خر باشد * مگر جوهر لطیفه
روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس او را زیارت مضائقه ندارد بلکه
سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه
خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت
خواجه علاؤ الدین غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره
ملاقات و اختلاط داشتم روزی بکمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند
و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگر در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند
که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گربهٔ زنده به از شیر مرده **قطعه**

تا کی بزیارت مقابر　　عمرے گذرانی ای فسرده　　یک گربهٔ زنده پیش عارف
بهتر ز هزار شیر مرده　　حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ
میفرمودند که مجاور حق تعالی بودن احق و اولیست از مجاورت خلق او عز و جل و این بیت بر
زبان مبارک بسیار گذشتی بیت تو تا کی گور مردان را پرستی　　بگرد کار مردان گرد و رستی
مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد
و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باشد
که هرچند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق آنگاه پسندیده
افتد که مر خدای را عز و جل باشد بایں معنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت
ست نه تواضع انتهی - و رسمیات عرفی از عرس و غیره مقید بایه شد که در ارتکاب آن شناعت
بسیارست یکی التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج ست دوم استلزام
سوال از خسیس و فرش و غیره سوم لزوم اسراف در اخراجات چراغان چهارم تضییع اوقات
که محافظت آن ضرورست پنجم شکایت مردم از نشیب فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ مراتب

از کثرت و اثر دعامهم در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سود میشود
که آن در شریعت حرامست زیراکه درین زمانه پر فتنه اسباب معاش فقرا همواره برنهج مساوی نه
و ترک عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوارست بنابر اضطرار محتاج بتقرض شده
رسم تمامی آرند و نیز عمل شان بنابر غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیراکه ان الله طیب لا یقبل الا الطیب
و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد
بعد از ان بدست آن مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب
آن بآن بزرگ برسد از اینجاست که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین
چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از
یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که امروز همین جا چیزی تناول نمایند زر نقد
اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن که حوائج کثیره بآن سرانجام میشود و از اقسام
خدمات خدمت بدنی اسرع ست بنفع و اسبق ست بوصول راحت بدل و دعای حزب البحر
هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار بعد نماز
فجر برای دفع شر مجرب ست و ختم حضرت خواجگان و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران
جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ ست و فواید بسیار و برکت بسیار
دارد مدار کار طریقه این حضرات استقامت ست که فوق کرامت ست فرود بر اهل استقامت
فیض نازل میشود و مظهر میدانی تجلی گرد و کوه طور میگردد کشف را درین راه بار نیست و
کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری ندارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این
خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت
باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال
عرفی را قدر و مقداری نه از اینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان
طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام

متابعت سنت نموده‌اند واجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند واز احوال
در بینی هیچ ندارند خورسند اند واگر باوجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی‌پسندند
ازینجاست که سماع ورقص را تجویز نکرده‌اند واحوالیکه بران مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر
را بدعت دانسته منع فرموده‌اند وثمراتیکه مترتب شود والتفات بآن ننموده روزی مجلس طعام
حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت
خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله بلند گفت ایشان را ناخوش آمد
بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود واز حضرت ایشان یعنی حضرت
خواجه خود شنیده‌ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند
تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب
فرمودند که نکنم الحاصل اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع ورقص وتواجد چه گوید احوال
مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را نیز
احوال واذواق دست میدهد وکشف توحید ومکاشفه ومعاینه که در مرایای صور عالم بظهور می‌آید
حکمای یونان وبراهمهٔ هند درین معنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از امور
محرمه ومشتبه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه
از ذوق وجد وسماع که دران جوار میشد حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند وضرب شدید
بر دست مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند مردم بعیادت هجوم آوردند
فرمودند که ارباب سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که
عنقریب رشته حیاتم منقطع گردد ومرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید تا آنکه بکثرت سماع
میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذورند
که از درد درونی ما خبر ندارند اگرچه در ظاهر همچون خاکستر ساکن داریم لیکن آتشکده باطن ما از سوز
درد وغم شعله زن است ع با همه کس درمیان وز همه کس بر کران سوختن وساختن دین فقیر است وبس

لهذا اهل وجد و سماع نمی آریم و محذورات در دو غم را موکشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقهٔ ما منسوب بحضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که بظاهر مزین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جا بجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد آهی میکشیدند از اثر دود حرارت و گرمی آن سقف این خانه سوخته و سیاه شده **فرد**

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

چه بزرگی از طریقهٔ نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش و هوش رسید و از دل برون گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک است لهذا حرام شد فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بهم رسید که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی است و آن اینست السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب الرحمة با این همه ارباب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسلهٔ حضرات علیهٔ نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی از التهابی اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمیکنم که این بزرگوار ان بحکم السکارى معذورون بمقام سماع از ظهور وجد و حال در غلبهٔ سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب هار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه مجددیه که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم درین باب اینست که نه انکار آن دارند نه ارتکاب و قول حضرت خواجه بزرگ هم همین معنی است که نه انکار میکنیم و نه اینکار مرید را خاصیت مگس میباید هرچند دور کنند دور نشود و قول شیخ الاسلام عبد الله انصاری است هر که استاد ترا رنجه دارد و نوازد و رنجه نباشی سگ به از تو بود اگر کسی رجوع بطریقه نزد تو نماید او را کم از شیر درنده

در حق خود تصور نباید نمود از مؤاخذه فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و
خود پرستی خلاص باید کرد قطعه رخت اگر دن همان رخت از جهان بربستن ست ٭ در سبکباری خجل
وضع جبا هم کرده است ٭ اینقدر ها غافل از اندیشه روز حساب ٭ رحمت بحید و لطف بحسابم
کرده است ٭ رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن ست ٭ قطره بودم بحر پاک گشت شرابم کرده است
فرد مظهر طلبی گر جهان منزل راحت ٭ بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام ست تمت

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوٰة فقیر جانجانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار مقر بحکم شرع صحیح و معتبر ست وصیتی چند
باحباب که اخذ طریقه از فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و
بعد ازان دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام خدا به بندگان
خدا تعلیم می نمودم دیگر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامعه کافیست که تا دم اخیر در اتباع سنت
بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم را
ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیا داران در اجتناب و احتراز
باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم فتمم

فصل سوم

در مکاتیب قاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاہ غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ جبر و قدر و دیگر مسائل ضروریہ شریعت و طریقت

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم الحمد للہ الذی لا الہ الا ہو کل شی ھالک الا وجہہ والصلوٰۃ والسلام علی محمد عبدہ و رسولہ بعد از حمد و صلوٰۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ بخدمت مولوی صاحب مخدوم مہربان مولوی غلام علی چیو سلمہ بہ التماس میکند کہ فقیر درین ایام بتقریبی در بلدہ سونی وارد شدہ بود کتابی برای اشتغال ہمراہ نداشت مشاغل طاعت مستوجب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذاشتن خوب نبود لہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشتہ اند پس بقول حضرت مولانا ی رومی قدس سرہ مصرعہ آنچہ انسان میکند بوزینہ ہم ٭ بخاطر فاتر گذشت کہ بتقلید سنت سنیہ پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ اقربیت و مسئلہ جبر و قدر مکتوبی بنویسد چون اکثر مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد دستگیر ادام اللہ برکاتہ نوشتن و زیرہ بکرمان فرستادن سو ادب و نامناسب بود از یاد ان طریقہ آن مہربان را مخاطب صحیح دانستہ ناچار

بچند فقره نامربوط متصدع شدا ما تا آنکه از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مد الله تعالی ظلاله نگذرد
شایان اعتماد و قبول نیست لهذا ملتمس ست که این عریضه را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات آنچه
بصاد تصحیح محلی شود نقل آن بر داشته بفقیر عنایت فرمایند که آنرا مسلم دانند و آنچه بقلم اصلاح منسوخ گردد
آنرا براندازند تا صحیح از سقیم امتیاز یافته قابل اعتماد گردد ولا تنظر الی من قال وانظروا الی ما قال
قال علیه الصلوٰة والسلام کلمة الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم و
رحمة الله وعلیه التوکل وبه الاعتصام مخدوما مقرر عقلا انست للممکن فی نفسه لیس وله من علته ایس
پس ممکن را تا نسبتی با علت او که فی نفسه او را لیس و وجود ثابت باشد و وجب الوجود بود متحقق نباشد
موجود نبود تا موجود نباشد هیچ چیز را بروی حمل نتوان کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرطست
و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح ست و زید را از زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او
اقرب ست قال الله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید بیشتر کلام درانست که ممکن چنانچه در وجود
محتاج ست بواجب در بقا هم محتاج بواجب هست یا نه بعضی متکلمان درمیان ممکن و واجب نسبت کوزه
و کلال فهمیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلا استغناء عالم از صانع لازم
می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج ست حیث قال عز وجل یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
والله هو الغنی الحمید لهذا قائلان این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد امثال قائل شده تا دوام
احتیاج ثابت شود و در واقع برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را
با واجب ست نسبت کوزه و کلال را با آن چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه ست مثل کلال
بلکه مثیتم از کلال مخلوق الهی ست جل سلطانه و صورت کوزه که عرض ست و صنع نیز مخلوق حق اند
سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الهی عز برهانه از معدات آن صورت آمده اند
این حرکات که بنا بر عادت الله تعالی از معدات واقع شده نیز مخلوق حق اند جل علاه و بسبب تبع هم قدرت
و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند نه خالق آن پس این نسبت میان
ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور عقل ست و ما للتراب و رب الارباب

بلکہ بیان واجب تعالی نیست معلوم الانیة مجهول الکیفیة که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل وی چه گفته شود
و لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شیء من الاشیاء
چگویم با تو از مرغی نشانه که با عنقا بود هم آشیانه ز عنقا هست نامی پیش مردم
ز مرغ من بود آن نام هم گم وحق آنست که ممکن در بقا هم محتاجست بعلت موجده خود که بقا
عبارتست از وجود در زمان ثانی وچون ممکن وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه
مقتضی باشد که اقتضای حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه بعدلیت موهوم اگر مقدار
حرکت فلکی نیست و نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمیتوانست کرد حال آنکه این مذهب باطل ست که فلک
حادث زمانی ست قال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و کسانیکه افلاک را متحرک نمیدانند
بلکه کسانیکه افلاک هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت می نمایند غرضکه ممکن در
زمان ثانی هم وجود را تقاضا نمیکند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت
لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما لم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوظ بوجوبین سابق و لاحق
مراد اینجا وجوب بالغیر ست یعنی واجب ست باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن محالست
پس ثابت شد که ممکن در وجود بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب افاضه وجود باشد
ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد وچون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن بر صفحه روزگار نیافته شود
پس حال ممکن مثل حال زمینی ست که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیست و ستاره باقی است
وچون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند از نور و روشنی هیچ اثر نماند بلکه او چو جانست و
جهان چون کالبد کالبد از وی پذیرد آلبد پس باینمعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را
که بر روی زمین ست ظل آفتاب میگویند نه باینمعنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابهت ست چنانچه
ظل را با اصل که اینجا است هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه باینمعنی که چنانچه ظل را هیچ تحققی و تاصلی نیست وجود
او همان وجود اصل ست همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصلست پس معنی اینکه ماهیت
ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود بمعنی مصدری که بر وی از مبدا فیاض فائض گشته امریست انتزاعی

چیزی بادی منقسم نشده و ما به الموجودیه و منشأ انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسیده
و آن امریست بین المنتسبین این نسبت وجود و ممکن بمعنی ما به الموجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفتی از صفات او
سوال وجود ممکن بدیهی است کسیکه به صانع اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدری انتزاع کرده حکم
بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشأ این انتزاع باشد باید که منکر صانع انتزاع
وجود نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هرکه از منشأ انتزاع خبر نداشته باشد
او انتزاع نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه می بیند و نظر بماه آسمان نکرده
و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هرکه ممکن را می بیند هرچند از فرط غباوت و
جهل از وجود متأصل خبر ندارد حکم میکند بوجود ممکن غایتش آنکه فی الباب همان ممکن را وجود متأصل میداند چنانچه طوطی
در آئینه صورت خود را دیده آنرا موجود دیده و هم خود متأصل فهمیده بادی و در سخن می آید پس ممکن را جز در مرتبهٔ وهم
تحقق و ثبوتی نیست و وجود این کثرت همین ما به الموجودیه واحد حقیقی است که از این کثرت در آن وحدت حقیقی
خللی نیامده و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که در آئینه خانه رود صورتهائی متعدد وی پیدا
شود و همان زید یک زید است چنانچه بود و هو الآن کما کان و اعیان العالم ما شمت رائحة الوجود شعر

لا آدم فی الکون و لا ابلیس ۞ لا ملک سلیمان و لا بلقیس ۞ فالکل عبارة و انت المعنی
یا من هو للقلوب مقناطیس

و چون منشأ این وهم وجود این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی
از صفات او است نه فرض فارضان و نه اعتبار معتبران این وهم و هم متیقن است که بنفی معتبر این نفی نشود
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاحکام و الآثار
بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا
عذاب النار المترتب علی عدم العرفان و الایمان محمد و با چون نسبت بین الممکن و الواجب چنین متحقق شد
که وجود او همان ذات است تعالت و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت وهمی را عین واجب
گفتند و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قائل همه اوست شدند و گفتند ع همسایه و همنشین و همره
همه اوست [illegible] ولی آنها از مرتبه همه اوست [illegible] لیکن مرتبه تنزیه را علیحده ثابت میکنند و نیز میگویند ع

نهانخانهٔ جمع عبارت از مرتبه   بالله همه اوست ثم بالله همه او   ز انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع
تنزیه است اگر کسی مرتبهٔ تنزیه را نفی کرده وجود را بانبساط کلی طبعی منحصر درین کثرت داند ملحد باشد و صوفیه
شهودیه که صحو و افاقت بهم رسانیده اند شهود وحدت حقیقی در کثرت حکم کرده همه از وست میگویند
چون تعمق نظر کرده میشود همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه
و قوله علیه السلام ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل - دلیل است برین مدعا
چرا که هالک و باطل بمعنی آنکه کان هالکا است یکون باطلا گفتن مجاز است مختلف و معنی حقیقی متبادر آن است
که هالک و باطل فی الحال بل علی الدوام متحقق و اما این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک
صوفیه وجودیه و شهودیه است اصطفا و حبی یعنی باعیان ثابته کمالات الهی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور
یافته اند مشهود گشته آنها صفات اند عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون جاذب بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس اغنی عن العالمین
دریافتند و صفات او از دو مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و شیون و اعتبارات تعبیر نمودند و زائد
بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت و جماعت شکر الله سعیهم بدان قائل شده اند و متبادر از آیات
و حدیث همین است ممکنات را با هیچ یکی از مراتب ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند
عالمی دیگر برایشان ظاهر شد و مسمی به ظلال کردند و آن اعدام اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه
جلت عظمتها که بازمقابله در حضرت علم ثبوت و تقرر یافته ممکنات را باین مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر
شد و حقائق ممکنات نزد حضرت مجدد رض این دائرهٔ ظلال مشهود گشته اند لاجرم انه سبحانه تعالی
وراء الوراء ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال ادب و تحاشی از مناسبت
درمیان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته. و از قول رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان الله سبعون الف حجابا من نور و ظلمت لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه
بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد **سوال** از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب
نسبتی ثابت است که آن نسبت سبب هستی و وجود ممکن است یعنی مصدری و تعلقیه بیان نسبت ذات واجبی

یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن یعنی ما به الموجودیة قرار یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع
واجب را خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ظل می نامند و چون بزعم
حضرت مجدد الف ثانی رض ظلال ممکنات را آن نسبت با ذات است نه با صفات بلکه با دایرهٔ ظلال نسبت
چون ظلال مغایر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند
و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محال است و مخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء
جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند موت و جهل و عجز و عمی
و صمم و بکم که در مرتبهٔ علم و تقرر یافته با اضداد خود یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب
مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند و بظلال مسمی گشته اند و شک نیست که
صور علمیهٔ اعدام موجی است از دریای علم و امکان و حدوث را در آن گنجائش نیست و مغایرة او با صفت
العلم مغایرة اعتباریست نه حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون ظلال مغایر ذات و صفات باشند و اعدام
داخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع است نمی بینی که صفات مغایر ذات اند از ممکنات
نیستند و تعدد قدمای مستقله محال است نه تعدد ذات و صفات و مراد از مغایرهٔ ذات و صفات آنست که
هر یک در تعقل جدا آیند و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه در خارج هر یک مستقل باشد و
هر یک از دیگری جدا تواند شد این قسم متغایرین را در اصطلاح اشعری لا عین و لا غیر گویند و چون حال
صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلال است با صفات از دریای علم مجدد و این نسبت مذکوره
که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت است هر چند ممکن را آن نسبت با صفات حق تعالی با ظلال گفته میشود
در حقیقت آن نسبت با ذات اوست وحده لا شریک له و صفات و ظلال حجابی بیش نیستند
حق تعالی میفرماید الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها
یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله
بکل شیء علیم فی بیوت اذن الله الآیه شجرهٔ مبارکهٔ زیتونه که منبت و منشئ مصباح است

کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن و غربی بودن ازان منتفی ست و یکاد زیتها یضیء ولو لم
تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون و اعتبارات ست که در مرتبه ذات مندمجست و مصباح کنایه از
مرتبه صفات ست که زاید بر ذات اند و بیشتر منشاء ظهور آثار گشته و زجاجه کنایه از مرتبه ظلال ست و
مشکوة کنایه از عالم امکانست حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضافات ذاتیه شیونات
مصباح صفات اضاءت بخشیده و بتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان مکانها
کوکب دری ساخته و بتوسط زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوة قلوب صدور المؤمنین
ظلمت غفلت و شرکت خفی از مشکوة قلوب العارفین بر طرف ساخته نور علی نور منصه ظهور آمده
و یهدی الله لنوره من یشاء عبارت ست از هدایت کردن عارف بمراتب نور و
معرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون و صفات و ظلال و ممکنات و ایراد اسم ذات
در قوله تعالی الله نور السموات و الارض دلیل وضحست برانکه ذات ست که مابه الموجودیه همه
اشیاست لا غیر فتدبر و آنچه در تقریر سابق مذکور شده است که ممکن را نسبت با علت هم نرسد
حاصل ولی هم از وساقط است و زید زید نتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن
اقرب ست و معارنحن اقرب الیه من حبل الورید را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد
عقلا مقرر ست که از ذات شیء بشیء چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده
مفقود ست بلکه اصل بظل از ذات ظل اقرب ست پس باید دانست که چنانچه اصل بظل از ذات
اقرب ست همچنین اصل الاصل بظل از ذات ظل و هم از ذات اصل او وی اقرب ست و همچنین
اصل اصل الاصل از همه اقرب ست پس ذات بحت واجب تعالی شانه بممکن اقرب ست از شیونات و
شیونات بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی
از ذات وی آنچه حضرت مجدد رقم فرموده اند سبحانه و تعالی وراء الورا ثم وراء الوراء این
ورائیت در مراتب قرب ملحوظ داشته اند نه در مراتب بعد فانه ابعد فی الوجدان
و اقرب فی الوجود و الله تعالی اعلم فتدبر و اما چنانچه ظلال و صفات درمیان ذات بحت و عالم

امکان پیش از حجاب تجلی معلوم نمیشود همچنین قدرت و ارادت عباد در میان افعال اختیاریہ
عباد و درمیان قدرت کاملہ و ارادت شاملہ الٰہی جل شانہ پیش از حجاب تجلی بہر رنگ ہمیگردد
و از ینجا مسئلہ جبر و قدر را باید فہمید پس فرق میان حرکت ارادیہ بطش و حرکت ارتعاش کہ
بدیہی ست مبنی است بر وجود قدرت بندہ کہ حقتعالی در وی آفریدہ حجاب قدرت کاملہ خود
ساختہ ست نہ بر انتفار آن پس مذہب جبریہ باطل شد و چون قدرت ناقصہ بندہ پیش از حجاب
تجلی نیست مذہب قدریہ باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب بہ بندہ کہ مستفاد
قولہ تعالی خلقکم وما تعملون ست ثابت گشت و چون ظہور قدرت کاملہ درین حجاب تجلی
مع الفعل ثابت میکند و پیش از فعل نزد شان توہم قدرتست نہ حقیقت قدرت۔

سوال انچہ از تقریر سابق وضح شدہ آنست کہ در عالم امکان ہیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام
دائرہ وہمست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وہمی چہ معنی دارد۔

جواب بناء عالم بر وہم متیقن ست لہذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل مع ہوم بوہم
غیر متیقن ست لہذا آنرا توہم قدرت گویند۔

سوال مناط تکلیف باتفاق علما توہم قدرت ست نہ حقیقت قدرت پس اگر در قدرت کہ
مناط تکلیف واقع شدہ وہم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف ما لا یطاق جائز باشد چرا
کہ وہم را تا ممتنعات ہم جولانگاہ ست و در ممکنات بطریق اولی و توہم قدرت بر حج بیت الحرام
و زیارت بیت المعمور کہ در آسمان ہفتم ست یکسان ست فما الفرق بینہما۔

جواب اولاً آنکہ تکلیف بالایطاق جائز ست اما تفصیلاً واقع نیست کریمہ ولا تحملنا ما
لا طاقۃ لنا بہ بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد۔ ثانیاً آنکہ مراد از توہم قدرت کہ مناط
تکلیف ست آنست کہ نظر بر جبری عادت تا قدرت متوہم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
عبد نظر بر ظاہر حال محتمل باشد لہذا بر جبری عادت حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت
بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی بر زیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ

نظر بر امکان تحقیقی مبین منعقد شود وخلافاً لصاحبیہ ونظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد و کفاره لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن بر ابوجہل واجب گشت و ترک آن کافر شد مگر نظر بر آنکہ در علم ازلی ایمان او مقدر نبود واگر ایمان می آورد انقلاب علم بجہل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود واللہ اعلم سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین سوال در آیہ نور کمشکوة فیہا مصباح را مقید ساختہ اند بقولہ تعالی فی بیوت اذن اللہ ان ترفع ویذکر فیہا اسمہ یسبح لہ فیہا بالغدو والاصال رجال لا تلہیہم تجارة ولا بیع عن ذکر اللہ واقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیہ القلوب والابصار لیجزیہم اللہ احسن ما عملوا ویزیدہم من فضلہ واللہ یرزق من یشاء بغیر حساب وجہ تقیید چہ باشد و نیز بعد ازان آیہ فرمود والذین کفروا اعمالہم کسراب بقیعة یحسبہ الظمآن ماء حتی اذا جاءہ لم یجدہ شیئا ووجد اللہ عندہ فوفہ حسابہ واللہ سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشٰہ موج من فوقہ موج من فوقہ سحاب ظلمات بعضہا فوق بعض اذا اخرج یدہ لم یکد یرٰہا ومن لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور وجہ تعلق این آیت با سبق چہ باشد جواب واللہ تعالی اعلم آنچہ بر فقیر ظاہر میشود آنست قولہ تعالی فی بیوت اذن اللہ الخ قید کمشکوة فیہا مصباح نیست بلکہ ظرف متعلق ست بقولہ تعالی یہدی اللہ لنورہ من یشاء یعنی با وجود سرایت نور الٰہی از عرش تا فرش و بودن او تعالی وجود ماہیات وقیوم اشیاء ہدایت یعنی راہ یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص ست بہر کرا دیدہ بعبارت کرامت فرمایند و ہدایتش خواہند وآن ہدایت منحصر ست در اتباع شریعت و التزام مساجد کہ بیوت واجب التعظیم و مساکن اہل اللہ اند یسبح لہ فیہا بالغدو والاصال الآیہ دلیل ست بر آنکہ عمدہ ترین حصول معرفت مصاحبت ایشان جلوس ست کہ بدوام ذکر و آگہی معروف شوند رجال لا تلہیہم تجارة ولا بیع عن ذکر اللہ عبارت ازدوام آگاہی شانست وانجا

اشارت ست با آنکه تجافی عن دار الغرور و اجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن
از اوصاف حمیده است هرچند از تجافی از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست
که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی لیجزیهم الله احسن ما عملوا وعده نعمای
بهشت ست قوله تعالی ویزیدهم من فضله اشارتست بمعاملات حق با دوستان خود
قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الآیه بیانست این معنا را که ریاضات
کفار و اعمال شان مثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست و الذین کفروا لا یهدیهم الله لنوره
و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی ست که بظاهر در آن حسن معلوم میشود مثل
صدقات و صله ارحام و کف نفس از ایذا خلایق و عدالت و ترحم و مانند آن چون ایمان شرط
قبول اعمالست لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سرابست که از دور تشنه را امید دار کند که سیراب
کند چون نزدیک بوی رسد بجز حسرت و اندوه نافزاید و قسمی ظاهر القبح ست مثل بت پرستی و
ظلم و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلماتست ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را
پوشیده است و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضها فوق بعض
اشارت بچهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر
عالم خلق ست و بمصاحبت شان در لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت دریا ست
دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبائح اعمال این هر دو ظلمت از انهار ظلمت اول ناشی
هستند چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت موانع خارجی مصاحبان بد که در آخرت دو را
آرزو کنند و گویند یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین
فبئس القرین این مشابه ابرست که بالای آن سایه کرده والله اعلم۔

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب مشفق مهربان
سلامت رقعه سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رضی رسیده بود چون بنا بر تقصیر

بکارهای بهشت و درین ایام کم فرصت بود ازینجهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند
اکنون متواتر دو رقعه دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم
نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند. ماکان منه صوابا فمن الله و من مشائخی و ماکان منه خطاءً
فمنی و المسئول من الله العفو و الغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست از
ده لطیفه پنج از عالم خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف
که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست
پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب در
آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود
هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش ست
کریمه قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان آنهاست درین آئینه
نفس منعکس گشته اند و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث وارد
شده که ملائکة الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا مسوح از
دوزخ میپوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشاندن لباس بدون
جسم متصور نیست پس باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مزکی و مصفا نشوند لائق تجلیات
روحانی نمیتوانند شد پس در طرق دیگر در ابتدا به تزکیه لطائف عالم خلق می پردازند بریاضات
و مجاهدات و جذبه شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف هم میرسد و لطائف عالم امر هنوز مکدر و ظلمانیست
پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص
یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد ازان سیر انفس میکنند و به تزکیه عالم امر می پردازند
و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول بتزکیه عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب
و روح و سر خود در خود می بینند و آنرا سیر انفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم نزد صوفیه کنایه ازین دو سیر ست قدمای نقشبندیه

بعد تزکیہ لطائف امر یہ تصفیہ نفس و عناصر می پرداختند و مجددیہ باہم خلط نمودند محققان
گفتہ اند کہ در خارج ذات حق تعالیٰ موجود ست و سوای او تعالیٰ ہیچکس و ہیچ چیز موجود نیست
و بقول حضرت مجدد رضی صفات ثمانیہ حقیقیہ نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند
بمعنی آنکہ منشاء انتزاع شان در خارج موجود ست و صوفیہ وجودیہ صفات را زاید بر ذات
نمیگویند و در خارج سوای ذات ہیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفتہ اند کہ حق تعالیٰ چون
ذات و صفات خود را اجمالاً دانستہ مرتبہ اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیلاً دانستہ مرتبہ
تفصیل علمی را واحدیت میگویند و عکوس مرتبہ تفصیل را کہ ہم در مرتبہ علم متحقق اند تعین روحی و
تعین مثالی و تعین جسدی گویند و این را تنزلات خمسہ و حضرات خمسہ گویند و چون عکوس
ظلال را عین ذی ظل گویند کہ آن صفات اند و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند
لہذا قائل ہمہ اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند کہ الاعیان
ما شمت رائحۃ الوجود اما حضرت مجدد رضی و امثال ایشان کہ بصیرت قویہ دارند میگویند کہ
صفات عین ذات نیستند بلکہ زائد بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً
صفات نمی بودند از ذات ہم کار صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث انہ کار علم میکند
آنرا شان العلم میگویند و کذا شان الحیوۃ و القدرۃ و السمع و البصر و الارادۃ و الکلام و
التکوین صفات گویا فرع شیونات اند و عکوس آنہا غرضکہ اعتبارات سمع و بصر وغیرہ
کہ در ذات اند آنرا شیونات میگویند و صفات زائدہ را عکوس و فرع شان و حکماء و صوفیہ
وجودیہ ہمان شیونات و اعتبارات را کہ عین ذات اند صفات میگویند و صفات زائدہ ثابت
نمیکنند و اعتبارات و شیونات باہم مرادف اند متغائر نیستند و حضرت مجدد با وجود تغائر
صفات از ذات ممکنات را کہ مصدر شر و قبائح اند عکوس صفات نمیگویند و تحاشی میکنند
از انکہ کناس خبیس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعہ معصومین یعنی انبیاء و ملائکہ را مرایای
صفات علیات میدانند و لہذا عصمت خاصیت آنہاست و دیگران باین دولت مشرف نمیشوند

فائده

بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اضداد صفات که در مرتبه علم موجود اند
و بجهت تقابل ضدیت با نوار صفات منور شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات
ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوای ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست
لیکن در خارجی که ظل خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته
منشار احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده در نصوص همه اوست گفتن محض خطاست همه
از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس
شیونات و شیونات مندمج در ذات فی ذاته حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب ست و هم
از صفات که حضرت مجدد رقم فرموده اند که هر چند احد المتغائرین از متغائر ثانی اقرب نمیتواند شد
و عقل اقربیت بین المتغائرین تصور نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل
از ذات ظل قریب ترست و اصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل و از اصل او قریب ترست
و هکذا اصل اصل الاصل اقرب ست نسبت بظل و از اصل او و اصل اصل او و اگر خواهی که مدعی را
معقول سازی میتوان ساخت باین تقریر که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است پس
در وقت عدم موضوع حمل اولی هم صحیح نیست و سلب بسیط صحیح ست در وقت انعدام زید زید
زید صادق نیست و زید لیس بزید صادق ست پس اول باید که زید را از علت خود نسبتی
بهم رسد که منشاء وجود او باشد بعده زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم ست
بر نسبت ذات وی بروی پس علت اقرب آمد از ذات او و اینهمه تقریرات برای اطمینان قلب
مشکک ست و اگر نه کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید برای ایمان بالغیب کافیست
ای برادر با وجود اقربیت واجب بنسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان
واجب و ممکن غفلت ست از وجوب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولی ست که بغیر عالم تعلق
دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول رسول الله صلی الله
علیه وسلم تعالیٰ به الناس کنایه باشد از علم که علم رانور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه وسلم

ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که
حجاب غفلت ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد
که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد
و اولیا را نایب شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلهای سالکان
افروزند بیت عشق آن شعله است کان چون بر فروخت ٭ هر چه جز معشوق بکلی بسوخت
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون دست دهد بنده را
با خدا اقرب بهم رسد و این قرب که دست دهد مراتب غیر متناهی دارد و لا یزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل ازان خبر میدهد پس هرگاه بنده را قرب بیچون بهم رسد در ظلال او در اول
عالم مثال بصورت دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که بفوق سیر میکند تا یکجا
بدایره ظلال رسیده خود را واصل بآن دایره بیند متلون بلون ظلال پستر مضمحل و فانی
دران و باقی ببقای آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکند در اصول آن تا انتهای دایره ظلال
بقدر حوصله خود و ما کتب له و اگر نه آن دایره فی نفسها بلکه هیچ دایره نهایت ندارد شعر
نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ٭ فنای
قلب و روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الهی درهمین جا دست میدهد مگر اخفی را
بالاتر هم رسائی ست بستر طی دایره ظلال که مبادی تعینات ممکنات ست غیر انبیا و ملایکه سیر در
اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و
بدان بالاصاله مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگرانرا حاصل نمیشود مگر بوراثت و طفیل و تبعیت
این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور نه بحسب بطون معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را دو اعتبار
یکی قیام بذات و آن بحقیقت آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدریت آثار و حیثیت تربیت ممکنات و آن بحقیقت آنرا
ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا
نام دارد و فنای نفس درین موطن میسر میشود و چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا

معنی ظهور و بطون

ولایت کبری و صغری

نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان دایرت
علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد تعلق باین سیر و مقام وصول بذات بحت ست و وصول
بدان مقام بالاصالة تعلق دارد بمنصب نبوت انبیاء کرام بسبب وصول آن مقام فضیل اند
از ملائکه اگرچه ولایت ملائکه فوق ولایت انبیاست اکمل مردان انسان هم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجه
واصل میشوند ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین کنایه ازین مقام ست ارباب کمالات
ولایت اصحاب الیمین اند ثلة من الاولین وثلة من الآخرین وارباب کمالات نبوت مقربین اند
ثلة من الاولین یعنی من الانبیاء وقلیل من الآخرین یعنی من امة محمد مصطفی صلی الله علیه و
سلم وبعضهم الصحابة وکثیر من التابعین وجماعة من اتباع التابعین وجماعة فی آخر الدهور بعد تجدید
الدین بعد الف سنة من الهجرة در کمالات نبوت تجلی ذاتی دایمی ست بی پرده اسما و صفات
و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجی ست از دریای کمالات نبوت این هر سه دایره
باهم مثل برده استر است و مثل مرکز و محیط نوعی باهم تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الالباب
ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان
عروة الوثقی و از رساله شواهد التجدید حضرت دلیل الله الصمد عبد الاحد رض ظاهر میشود و هم در
مقام سلوک از جناب حضرت عالیشان شهید رض استفاده نموده شد دو راه پیش می آیند
در تقدیم و تاخیر سلوک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی را حقیقت
الصمد که آنرا مراد نقاب عظمت و کبریا و نور صرف بیچون تعبیر میفرمایند و بالاتر ازان حقیقت
قرآنیست که آنرا مبداء وسعت بیچونی تعبیر نموده اند و بالاتر ازان مقام معبودیت صرف
گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری ست اگر سیر شود ...
بلا بودی اگر انعم نبودی * و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست که منتهای مقام عابدیت
میفرمایند وقف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدانست که فوق حقیقت صلوة جولانگاه نیست
ان صلوة ست که از مراتب وجوب سامی مرتبه تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم بعد کمالات ثلثه

ما حقیقت کعبه ... حقیقت قرآن

دائرهٔ محبت ست که خلت محیط آن دائره است و آن مبدأ تعین ابراهیم ست علیه السلام آنرا
ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز دائرهٔ
ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت ست که مبدأ تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا
ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز هم
دائره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزج است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند
و آن مربی و مبدأ تعین جسدی سرور انبیاست صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک محمد و
مرکز آن محبوبیت صرف ست که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن
سرور ست باعتبار نام پاک او احمد صلی الله علیه وسلم و همین دائره محبت را چون باجمال بی
ملاحظه خلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین حبی کرده باشد و سیر در تعین
وجودی هم درین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقایق تعینات انبیا مقام
لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصائص
سرور پیغمبر انست صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل
اشارت بهمین مقام گفته اند و بعضی صاحب دلان را او لش خواران سر در سر اینطفیل او علیه السلام
ازین خوان نعمت او لش عطا گشته بیت اگر با دشه بر در پیرزن ✽ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن
عظمت سرور انبیا ازینجا ظاهر میشود که او لش خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
در پهلوی حقیقت قرآن و دائره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع
موجبیت از اسما و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا را تم آنجا دست میدهد لهذا
نام او سیف قاطع شد والله اعلم درینجا دو شبه بخاطر می خلد که حل آن از مکاتیب حضرت ثابت
نا مده شبه اول آنکه حضرت مجدد رض را در ابتدای حقیقت محمدی صفة العلم ظاهر شده چنانچه
در مکتوبات طریقه وغیر آن بیان فرموده اند بستر شان العلم ظاهر شده بستر حقیقت جامعه
ظاهر شده وجه تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شئی بصورت اصل

ظاهر میشود پیشتر چون باصل سیر رسند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود
اصل نسبت و لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مربی صفة العلم
است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی اینست پیشتر چون بشان جامعه رسیدم که شان
العلم جزویست از اجزای او دریافت شد که حقیقة الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی
همین ست و در آخر مکشوفات ظاهر شده که تعین اول تعین وجودیست و پیشتر ازان ظاهر شده که تعین
اول تعین حبی ست و شاهد این مقال فرموده اند حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر زده
که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دائره حب بتفصیل
صدر بیان فرموده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامعه ظل تعین حبی باشد که سابق
بصورت اصل خود را وانموده بود و این وا نا شد که صفة العلم از صفات حقیقیه ست و شان العلم
عین ذاتست بتغایر اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محالست که اصل شان العلم یا صفة العلم
باشد و تتمه دوم آنست که کمالات نبوت عبارتست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات
بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری و علیا که سیر در صفاتست و اصول آن و اصول اصول آن و در
شیون و اعتبارات من حیث الظهور والبطون پس بعد قطع مراحل صفات و استعداد تجلی ذات
بحت بی پرده اسما و صفات ترقی ازان مقام چه معنی دارد پس وکار العباد آن قرب حقیقت
کعبه عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و این اضافت بیانیه ست یعنی عظمت و کبریا
که سرادقات ذات اند سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر اند
اطلاق سرادقات بران از چه رو است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما احطه فی نار ای ازار و ردا چنانچه ساتر بدن انسانند
همچنین صفت عظمت و کبریای الهی مانع اند از ظهور و درک ابصار حیث قال لا تدرکه الابصار
لهذا اطلاق سرادقات صحیح گشته آمدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریاست

وحقیقت قرآن وصلوٰة وسعت ہیچون ست کہ مصدر رسم الواسع ست آن نیز صفت ست
وحقیقت سوم عبارت از صفات سلبیہ ست کہ صمد کلا یاکل و لا یشرب و لا یلد و لا یولد
ولم یکن لہ کفوا احد وحبت ومحبوبیت ہم از صفات اند بلکہ از صفات اضافیہ تفوق آن
از مرتبہ کمالات نبوت کہ تجلی ذات بحت ست چہ معنی دارد دیگر سوفی در بخالت رجوع قہقری
میکند این شبہ ثانی بجناب ایشان عرض کردہ بودم ارشاد فرمودند کہ فی الواقع حقیقت
محمدی وحقیقت احمدی از دائرہ صفات اند از ولایت کبری لیکن شاید کہ حصول تفصیلی تفاصیل
موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لہذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد لیکن
در حل این ہردو شبہ آنچہ بخاطر فقیر گذشتہ و آنرا بخدمت حضرت ایشان شہید ہم عرض کردہ بودم
وجناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیدہ تسلیم فرمودند وگفتند کہ شاید ہمچو باشد وآن آنست
کہ ذات حق سبحانہ تعالی در خارج موجود ست وصفات ثمانیہ او تعالی نیز در خارج موجود اند
و دیگر صفات ثبوتیہ وسلبیہ واضافیہ ہم در خارج موجود اند بدین طور کہ منشاء انتزاع آنہا در خارج
موجود ست چنانچہ گفتہ شود کہ در موطنی کہ زید موجود ست دران موطن ابوت زید مر عمرو را
ہم موجود ست بدین معنی کہ منشاء انتزاع آن دران موطن موجود ست وہمی و عقلی محض نیست کہ
فرض کردہ شود کہ تعقل و عاقل در جہان نباشد زید را با عمرو نسبتی ست کہ اگر عاقل موجود شود
حکم کنند بابوت زید مر عمرو را حاصل آنکہ ذات وصفات حق سبحانہ وتعالی در خارج موجود اند
وسوای شان ہیچ چیز دران موطن موجود نیست پس علم حق سبحانہ بذات او وصفات او اجمالاً
وتفصیلاً متعلق شدہ پس در مرتبہ علم ہم ذات حق تعالی موجود است وہم صفات حقیقیہ وصفات
دیگر ثبوتیہ وسلبیہ واضافیہ ونقائض صفات ہم در مرتبہ علم موجود اند وازان دائرہ ظلال ناشی
گشتہ واز دائرہ ظلال دائرہ امکان در مرتبہ علم پدید آمدہ و در خارج ظلی بوجود ظلی نمود دارگشتہ
وازین کثرت در وحدت حقیقی کہ در خارج ست خلل راہ نیافتہ ازین تقریر ظاہر گشتہ کہ ممکنات را
سوای مرتبہ علم وجود ظلی و وہمی و در خارج حقیقی گنجائش نیست و ذات وصفات الہی را دو موطن ست

بلی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی
نیست که از حضیض باوج میرود و نه انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محالست
بلکه عبارتست ازان که بجذب انبیا و اولیا محبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب
بنده را باظلال اسما و صفات و ذات واجب معیتی همچون حاصل میشود و ترقی دران معیته در عالم
مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و اضمحلال و فنا دیده میشود و [illegible]
بصورت چون نظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را سنین قحط تعبیر
فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حمی مدینه را بصورت زن سیاه فام دیده غرض که
همچنین در عالم مثال بصورت چنین دیده میشود اکنون باید دانست که دائره ظلال که آنرا ولایت
صغری میگویند آنرا وجود نیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان وصل میشود که اصل است و
دائره صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات و تجلیات
که در مرتبه علم او تعالی موجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و
اولو العزم عبارتست از تجلیات ذات بی پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجودست
نه در خارج اول صوفی را نسبتیه باظلال بهم میرسد پستر با صفاتیکه در مرتبه علم موجود اند پستر با ذات بحیثیت
که هم در مرتبه علم موجودست آن منصب انبیاست چون ازینجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند
او را نسبته بهم میرسد با صفات اضافیه او تعالی که در خارج موجود اند از انجمله ست تعین وجودی و
تعین حبی و خلت و محبوبیت که صفات انبیا اند و از انجمله ست سرادقات عظمت و کبریا و وسعت
همچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که حقیقت صیام اند لیکن با معبودیت صرفه
که آنهم از دائره صفاتست بکمال معیت بهم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیة والمعبودیة اما نسبت
مقابله عابدیت و معبودیت معیته بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه
و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه ست که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لا عین و لا غیر است
و بالاتر ازان مرتبه ذاتست که در خارج موجودست این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود ست

ف تعین وجودی
ف تعین حبی
ف لا عین و لا غیر

بدریای محیط در گفت نزدیک است و در حصول و در اثنای این سیر واقعه نمودند که گویا براهی میروم
دار بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فنای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات و شیون و اعتبارات است و نیز
جامع است مر اصول این مراتب را و اصول اصول اینها را و منتهای اعتبارات ذاتیه نیز است در آن مقام ملاحظه
نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا
ذکر یافته و آن ظل این تعین اول است و سیر بلکه فوق آن شهر واقع شود و شروع از کمالات نبوت
خواهد بود و این عبارت از مکتوب طریقه دویست و شصتم از جلد اول انتخاب است از این کلام عزیز الکلام
مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت است چرا که اگر صفتی از صفات زائده اند که
باعتبار وجودها لانفسها در نصف سافل دائره اولی از ولایت کبری است و اگر از صفات غیر زائده اند
که امتیاز خارجی با ذات ندارند و آن صفات را شیون و اعتبارات گویند در نصف عالی دائره اولی
از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه ثمانیه که حیات و علم و قدرة
و ارادة و سمع و بصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات زائده هست و اصول اینهمه در دائره ثانی
و اصول اصول آن در دائره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و آنهمه صفات باعتبار وجودها للذات
المقدسة در دائره ولایت علیاست بلکه ذات که در پیچ و صفتی از صفاتست هم در ولایت
علیاست چنانچه شرح آن در تفرقة العلم و العلیم بالا گذشته پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت
و رسالت اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن
و حقیقت صلوة که وسعت ذات بیچون است و معبودیت صرفه و خلت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی
گفته اند و اینهمه داخل صفات اند بلکه از صفات زائده و بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات
حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکور و کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم
است نزد اشعری از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت است پس البته رجوع قهقری لازم

می آید و حل اشکال منحصر درهمین ست که صفات که بعد از کمالات نبوت در اصول ظلال این اسیر میشود غیر آن صفات اند که در ولایت کبری و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق اصول آن در اصول اصول آن در اصول اصول اصول آن ازین احتمال ابا میکند و آنچه آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم است یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی بذات او تعلق دارد دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر هیچ فائده نمیکند چراکه همه اقسام صفات داخل دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند و لیس وراء المجموع شیء و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین در تقسیم صفات نوشته اند آنهم حل اشکال نمیکند این تقسیم صحیح ست که صفات دو قسم ست یکی ذاتی و آنها زائد از ذات اند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجودها لانفسها دوم مرتبه وجودها للذات المقدسة سوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چراکه صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی ست پس صفات زائده را دو مرتبه ست وجودها لانفسها و وجودها للذات المقدسة و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی ست که زائده بر ذات نیست و اینهم اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و مسمی بشیونات اند همه در دائره اولی ست از ولایت کبری من حیث وجودها لانفسها و در دائره علیاست من حیث وجودها للذات المقدسة پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ صفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان فقیر بهمین تقریب کنز الهدایه مطالعه کرد از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروة الوثقی در جناب ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن چه صورت دارد مجدد ها از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الاقدس معلوم نیست

آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است و پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات
و تنزیهات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریقه
تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن سخن است چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد
و حالانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت از سرادقات عظمت است فوق
کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند
آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله وراء از وجود و عدم است دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت
صادر شد **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات است پس تفوق حقیقت
کعبه و امثال آن که اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بچه معنی است **جواب**
این نوشتن تفصیل میخواهد اینقدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات را
که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** از این دو مکتوب جناب عروة الوثقی رضی الله عنه
و عن اسلافه و اخلافه نیز حل مشکل نمیشود چراکه بعد انقراض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون و اعتبارات
ذاتیه که همان فی انست بملاحظه سیداتیت صفات و بعد ترقی از تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت
و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال است و مغایرت
اعتبار مسجودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت
کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد بهرحال جوابی که از ینهمه اشکالات تشفی بخشد
فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض
داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطا است فمن نفسی المظلمة المدنسة
الخاطئة اعتقاد کردن صاحبان بران واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مکابره منظور نیست حاشا
و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل میبودی من
این جواب را نسبت بخود نمیکردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهربانا سخن** در صورت
انهدام مواطن تغایر در میان شیون و اعتبارات متقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بندد

و باین تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبهٔ علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که
هم در مرتبهٔ حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق
دارد اینهم صحیح شد و اگر نفی کرده شود و گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن
سخن است چنانچه حضرت عروة الوثقی و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا در توهم نیفتی که
عنقا در شکار آمد و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء و ذات الله
وراء وجود و عدم است اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه
صفت العلم است که بذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است و بعد حصول کمالات نبوت سیرے که
واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل وسعت و محبت و محبوبیت
و تعین وجودی حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل دائرهٔ لاتعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء است که وراء وجود و عدم است
و وجود و وجوب هرچند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء اینهمه است العجز عن الادراک ادراک
ادراک لاغیر آنچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که وراءیت نه باعتبار حجب است که حجب
تماماً مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان
میگذرد که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید است و حجابها در میان است از دو جنس است که
رسول الله میفرماید صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة حجابهای
ظلمانی حجاب غفلت است که ناشی است از کدورت لطائف عشرهٔ انسانی و حجب نورانی عظمت و
کبریاء اوست تعالی و تقدس و چون لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند یعنی گانه عالم امر و قالب و
نفس پس ده هزار حجاب حصهٔ هر لطیفه از لطائف سبعه است فناء نفس در ولایت کبری و فناء لطائف
عالم امر در ولایت صغری و کمال آن در دائرهٔ اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری
و کمال آن در مقام کمالات نبوت طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات
نبوت تعلق دارد و چون سالک تا باینجا رسد تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر [illegible]

عظمت و جلال و ردا کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند بعضی از کمل مردان باشند که در درون سرادقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا جا دهند فعولهم معهم ای فرزند
این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک
درین موطن آینه رئیس عنصر خاک ست مشتمل من از سیر افاقی و سیر انفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت
جذبه نقشبندیه و مجذوب سالک و سالک مجذوب استفسار نموده بودند مشفقا چون انسان
مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق ست و هر یک ازان بسبب کدورت از مولای خود
بوجوه دا قربیت بعید و مهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنهارا ازین ورطه بیرون کند
و این عوارض کدورت ازانها دور سازد لهذا انبیارا فرستاد که مربیات شان و صفات
الهی اند که داغ ظلمت و کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مربی
او باشد ظلمت را در مقابله آفتاب چه یارا لهذا انبیا بدو وجه ازاله کدورات انسانی کردند یکی آنکه
اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بجوارح و عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه
تصفیه نفس و عناصر دست میدهد این را سلوک میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا
مربای صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیری داده ست که از محبت و مصاحبت ایشان
بی اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابله
آفتاب بی اختیار حرارت و نور دست میدهد و چون کدورات حجب بر طرف میشوند وصول میسر آید
این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون بکمالات ظاهری و باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند
در رنگ پیغمبر بر آمدند در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم نمودند و از صحابه این
علوم و انوار قرنا بعد قرن باماتان بوسائط میرسد پس سلوک عبارتست از اتیان ریاضات موافق
ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم یا بیواسطه رسیده و این منتج تزکیه لطائف عالم
امر ست و مطرق صوفیه چشتیه و قادریه و غیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مریدان را ریاضات
اربعینات امثال آن دلالت میفرمایند تا تاثیر صحبت پیر کامل هم مدد ریاضات شان میباشد و اگر فقط

معنی جذبه و سلوک

ریاضت چه کار میکشاید ببرکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکنند و مرید طهارت
نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا هلال یا ماه ناقص
یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر میدهد این سلوک است
و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل مکمل توجه بکار او سیر و
که دران مرید را هیچ عمل نمی باید ببرکت توجه او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی کرده در اصول
خودها فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر و فنا هر یک ازان بر حصول شان دست میدهد این را
سیر انفسی میگویند و این جذبت و مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب میگویند
و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استناره و ترقی و وصول باصل و فنا همه در لطائف خود در خود
می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رض از جناب الٰهی طلب کردند که راهی
عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجه رضی الله عنه را
بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده
که در طریقه نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع
در تزکیه نفس مینمایند و تطهیر قالب میسر باشد و بعد ازان بعالم امر می درآیند و الی ما شاء الله آنجا
عروج می نمایند از ینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این
طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و
مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضایع دانسته اند و بیکار می شمرده اند
بلکه مضر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات
شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده چون مشرف شروع در سیر عالم امر فرمایند
و در انجذاب قلبی التذاذ در روح افتند بسا است که باین انجذاب قناعت کنند و بیچونی آن عالم
از بیچون حقیقی باز ندارد و در مقام سالکی گفته که سی سال روح را خدای پرستیدیم بخلاف بزرگان
این طریقه علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بعد و التذاذ در ترقیات میسر باید التذاذ در حق ایشان

ور رنگ ریاضات و مجاہدات ست الی آخر کلامہ رضی اللہ عنہ این جماعہ را کہ جذب بر سلوک مقدم میکنند
مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیہ کہ اینہا جذب و سلوک باہم خلط
کردہ اند اینجا حل آن عبارت شدہ کہ در بیان مقامات طریقہ واقع شدہ کہ مجددیہ باہم خلط کردہ اند
واللہ اعلم چنانچہ ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن
و نماز نافلہ در مقام کمالات در حق اینجماعت سلوک ست حاصل آنکہ صوفیان طریقہ نقشبندیہ مجذوب سالک
اند کہ جذب را کہ عبارتست از برگماشتن پیر ہمت خود را بر ترقی مرید مقدم کردہ اند بر سلوک کہ
عبارتست از ریاضات و فائدہ سلوک غیر از تصفیہ عناصر و تزکیہ نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را
تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند کہ سلوک مقدم کردہ اند بر جذب و فائدہ جذب ترقی
مرید ست از حضیض امکان تا لطائف عالم امر در اصول خود فانی شوند و ازان ترقی کردہ با اصول آن و
اصول اصول آن رسند سیر عالم خلق کہ بسلوک مربوط ست سیر آفاقیست و سیر عالم امر کہ بجذب متعلق ست
سیر انفسی ست و سیر صوفی را از حضیض امکان تا دائرہ ولایت صغری سیر الی اللہ میگویند و سیر یکہ در دوائر
ولایات ست آنرا سیر فی اللہ میگویند ما دامیکہ در عروج ست و چون نزول میکند آنرا سیر من اللہ باللہ
میگویند و عروج عبارتست از استغراق صوفی در مشاہدہ ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و
نزول عبارتست از توجہ بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند کہ اکثری گمان بردہ اند
کہ در ولایت روبحق ست و در نبوت روبخلق و ازینجا توہم کردہ اند کہ ولایت افضل ست از نبوت و حق آنست
کہ ہر کدام را از ولایت و نبوت عروج و حلبیت و ہبوطی در عروج ہر دو را روبحق ست و در ہبوط ہر دو را
روبخلق غایۃ ما فی الباب در مرتبہ ہبوط نبوت بکلیہ روبخلق ست و در ہبوط ولایت بکلیہ روبخلق نیست
باطنش بحق ست و ظاہرش بخلق سرش اینست کہ صاحب ولایت مقامات عروج را ناتمام کردہ نزول
کردہ است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقام عروج را تمام کردہ ہبوط فرمودہ ست
لہذا بکلیہ خود متوجہ دعوت خلق ست بحق جل و علا فافہم فان ہذہ المعرفۃ الشریفۃ مما لم یتکلم بہ احد
فنا نفس در طرق دیگر مشائخ بسلوک و ریاضات پیش از فنا قلب حاصل میکنند و در طریقہ قدمائ نقشبندیہ

مجذوب سالک

سیر الی اللہ

سیر فی اللہ

سیر من اللہ باللہ

بعد فناء قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود
که آنچه از سلوک و ریاضات دست میدهد صورت فناء نفس است حقیقت فناء نفس در ولایت کبری و
کمال آن و فناء عناصر در کمالات نبوت است ؛

مکتوب چهارم بشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله و صحابه اجمعین
شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی
در استفسار چند مسئله رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغا فرمایند که علم دو قسم است
علم حضوری و علم حصولی علم حصولی عبارتست از حصول صورة الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنای
این علم و منشاء آن بر مشاعر و حواس است نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات
کلیات را انتزاع مینماید قضایا بهم میسازد و از صغری و کبری نتائج برمی آرد پس منشاء این علم
بر مشاعر و حواس است و آنچه علم بمغیبات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاهد
بر غائب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع
و کیفیاتیکه مشاهده کرده است دانسته در می یابد و حکم بحسن و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا
لذات مع آلام آفرید و نمونه لذات و آلام آخرت گردانید تا از مشاهده حاضر قیاس کرده جنت و
نار را در یابند و خوف و طمع بهم رسانیده امتثال اوامر و انتها از مناهی بجا آرند حاصل این کلام آنکه
علم حصولی منحصر است بانچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات مخلوقاتست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی و یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا آری علم حضوری بروح
متعلق میشود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه دریابد که بیچون و بیچگونست و بی شبه و بی نمون هرچند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث یافته
میشود ولیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت چراکه سمع مخلوقات عبارتست از قوتیکه حق تعالی در صماخ نهاده

نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از چشم و وصول آن بمبصر همچنین جمیع
صفات او صفات الٰهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و
حقیقت نی پس همچنانچه حقتعالی سبحانه را ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بیچون و بیمثل اند لیس
کمثله شیٔ لا فی الذات و لا فی الصفات و لهذا در اسمای الٰهی توقیف شرط ست یعنی اسم و صفت که حق تعالی
خود را او صف کرده و تسمیه فرموده سوای آن اسم اگرچه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست
ازین بیان واضح گشت که معرفت حقتعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورت الشیٔ
وقتی ممکن باشد که آن شیٔ را صورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بالعلم حضوری یا بعلمی دیگر
که فوق علم حضوری باشد جائز بلکه واقع ست حقتعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما ادراک آن ادراک هم
علم حصولی نیست و لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن درک الادراک ادراک و چون درک
آن ادراک نباشد تقریر و بحث از ان محالست و ممنوع و لهذا علی مرتضی فرموده البحث عن سر الذات
اشراک ای برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفاد ست از قرآن و حدیث و آن علم شریعت
و احکام از عبادات و معاملات و علم ست بمبدا و معاد و علم توحید باریتعالی و اتصاف او بصفات کمال و
تنزیه او از نقص و زوال بوجهیکه علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب ست در مقام عجز بندگی
و توقف قال الله تعالی منه ایات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی
قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون
فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا حصه راسخان فی العلم درین مقام همین قدر ست که بگویند که
انچه مراد خداست حق ست و دران گفتگو نکنند حقتعالی خبر داده الرحمن علی العرش استوی و ید الله
فوق ایدیهم و اینما تولوا فثم وجه الله باید دانست که مراد خدا حق ست گو معنی استوا و ید و وجه
بر ما واضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقتعالی و علم و کلام و غیرها بر ما واضح نیست ایمان باید آورد
و تکلم در کنه آن نباید کرد و همچنین انچه قرآن و حدیث بران ناطق ست مثلاً از عذاب قبر و وزن اعمال
و صراط و غیره که در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید

نه هر جای مرکب توان تاختن که جا ہا سپر باید انداختن فرقہ ہاے باطلہ مجسمیہ قدریہ وغیرہ

چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطه ضلالات رفتند از قرآن ثابت ست نکته خلقکم و ما تعملون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست با وجود آن اسناد عمل به بندگان فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر ولا تفویض بل امر بین امرین جبریه و قدریه پیروی عقل کرده در ورطه ضلالات افتادند این بحث از علم ظاهر رفته اکنون علم باطن حقیقت بیان کرده میشود آی مرا در حقتعالی میفرماید که نحن اقرب الیه من حبل الورید نحن اقرب الیه منکم آیات دلالت دارند که حقتعالی از مخلوقات قریب ست از انها با نها پس ایمان باید آورد که حقتعالی اقربیت با خلق دارد اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانی ست که مستلزم جسم ست بلکه اقربیت بی کیف که عقل را اندران راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر دران شریک اند و یک قرب و اقربیت دیگر که مخصوص ست بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و در حدیث صحیح قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث این اقربیت را درجات غیر متناهی ست چنانچه لا یزال بر ان دلالت دارد قال الله تعالی وان الله مع المحسنین وقال موسی ان معی ربی سیهدین وقال محمد صلی الله علیه وسلم لا تحزن ان الله معنا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این دلالت که عبارت از اقربیت بی کیف ست مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود وجه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه دران غفلت را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب اند از وی بوی البته علم حضوری متعلق باشد سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گو از اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد جواب زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید ست حقتعالی میفرماید فبعد القفام

علم لدنی و عرفان

الظالمین مولوی روم میفرماید ؎ رو تو زنگار از رخ دل پاک کن ٭ بعد ازان آن نور را
ادراک کن ٭ **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست **جواب** ولایت که عبارت
از قرب و معیت ست ثمرهٔ محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب متفق علیه
و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی محبت و کشش از
جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل یعنی پیغمبر و نائب پیغمبر
باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یجتبی الیه من یشاء
و یهدی الیه من ینیب دلیل ست بهر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سائر امت دلیل ست
بر آنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصولست بحق قوله صلی الله علیه وسلم اتبعونی یحببکم الله
و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته دلیل ست بر آنکه اتباع رسول و نوافل
موجب محبت ست و وسیله قرب غرضکه از تاثیر صحبت همت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه موافق تعلیم
شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائده که مترتب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست **جواب**
قرب الٰهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات اعلی فوائدست دیگر فائده آنست که اعمال
صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت
گردد و کلفت تکلیفات شرعی ازو ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید ولکن الله حبب الیکم
الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون
فضلا من الله و نعمة رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه
تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او زیاده باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزارها
رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راه خدا خرچ نمایند برسد بثواب
یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و
باطن تعاضد و تلازم ست هر قدر که شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن

اقسام ولایت ۱ ... سلوک گویند

افزاید و هر قدر که در مراتب قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که
آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاؤه الا المتقون و لکن
اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریر نمی آید
آن نوع علم حصولی است و حالیست در قیل و قال نمی آید **بیت** این مدعیان در طلبش بیخبرانند ٭ آنرا
که خبر شد خبرش باز نیامد ٭ پس جماعت اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج
و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند این از کجاست
جواب اینهمه گفتگو از علم حصولی است نه حضوری و بنا این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از
مطالعه عالم مثال **بدان** ای برادر که مثل دیگر است و مثال دیگر مثل عبارتست از انکه دو چیز از یک جنس
باشند و این در باره تعالی و صفات او محالست و مثال عبارتست از انچه بیان مراد کند بادنی مشابهتی
چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتابست که عالم از وی روشن میشود حالانکه هر دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب تا ممکن مادی و مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام
سالهای خشکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول
کریم حمی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مردی
خوش رو دیده پس وقتیکه حقتعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی در آن هر یکی از دوستان خود منکشف سازد
او را در عالم مثال صورت مثالی هر مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند
که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائره امکان خالی شده بدائره ظلال صفات
میرسد و خود را بظلی از ظلال رسیده می بیند که در ان ظل داخل شده بعد از ان می بیند که همرنگ
آن ظل میشود و خود را در ان فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد از ان از ظل ترقی میکند و باصل آن
میرسد و در ان فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بیشمار فنا و بقا حاصل میکند
ازین حال مولوی روم خبر میدهد **بیت** هفت صد هفتاد قالب دیده ام ٭ همچو سبزه بارها روئیده ام
درچنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود من و وجود سائر ممکنات خیال محض بود و هست موجود حقیقی سوای

ذات حق تعالی نیست پس کسیکه ازین جماعت در غلبه سکر و مستی ست میگوید انا الحق و سبحانی
ما اعظم شانی و هر که ازین جماعت باوجود غلبه محبت از سعه حوصله مثل پیغمبران در صحوست میداند که
بنده بنده است و خدا خدا است و آنچه می بینیم صورت مثالی ست که در عالم خیال می بینیم مصرعه بخواب اندر
اگر موشی شتر شد * فریق اول اصحاب وحدت وجوداند و فریق ثانی اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی
پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عبدناک حق
عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود و
اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریای محیط بود باوجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و لهذا
سخن مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما سوال از کمل اولیاء الله اکثر کلمات سرزده که ظاهر
شرع مخالف آنست در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد جواب اگر ممکن باشد آن
کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی ولا یروی مولوی میفرماید شعر چون پری غالب
شود بر آدمی * گم شود از مرد وصف مردمی * در پری این حال و این بود * پس خدای اکبر کاری چه ازین بود
و اگر صاحب مقال از اهل صحوست قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول متشابهات آمده
همچنین در کلام اولیاء الله هم متشابهات آمده که عقل از ادراک آن قاصر است و چون دائره عبارت تنگ است
و الفاظ در مقابله معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف میشوند برای
آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قراین در دست عوام نیستند ناچار
بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از آن معنی آشنائی دارد بمراد آن پی می برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله
نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان او ست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی لی
ولیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردنست با خدا لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع
باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری هراتی قدس سره میفرماید الهی اولیای
خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل است و باطن شان تریاق نافع هر که بظاهر شان پیچید بموت آمد

گرفتار شد و هر که بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت الٰهی اولیای خود را چه آفریدی که هر که آنها را
شناخت ترا یافت و هر که آنها را نشناخت ترا نیافت مولوی روم میفرماید مثنوی کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام
حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی
قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطر است و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ از اکابر اولیا الله
باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد طریق اسلم اینست نوشته بود و نیز
که در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اهل سنت و جماعت را اختلاف است
صوفیه بر حقتعالی حمل میکنند و بیشتر از ان قرب جبرئیل می فهمند چیرا نم حکیم تحقیق این امر نویسند حسنا مر
با عتبار روایات حدیث و هم با عتبار عربیت قرب حقتعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیر راجح تر است اما باعتبار
حدیث پس بغوی وغیره مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسرانست
و از غیرشان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم قاب قوسین او ادنی
اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشا قول انجماعه نیست مگر استبعاد
دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم است و این استبعاد بیجاست لقوله تعالی
منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات در قرآن همچنین متشابهات بسیار اند الرحمن
علی العرش استوی و یبقی وجه ربك و ید الله فوق ایدیهم و یاتیهم الله فی ظلل من الغمام پس چرا
این آیه را بسلم ازان قبیل نمیدارند که بتاویلات رکیکه قائل میشود و اما من جهت العربیة پس بجهت آنکه سوق
کلام آنست که حقتعالی میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة
فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی
جمله علمه شدید القوی صفت است بعد صفت وحی را و هر همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط جبرئیل
بود و بعضی بیتوسط جبرئیل پس اگر از شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق
نیاید و نیز قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی صریحست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل و

الا انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر ست و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم
نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه نزد او
حکایت از آن واقعه ست که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او شش صد پر شصل جبل عرفات
دیده بود و آن واقع حالیست بجمله ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله ثم دنی فتدلی که معطوف
بر جمله علمه شدید القوی است بسبب عطف صفت وحی نمیتواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی
قرب حق ست مولوی روم میفرماید اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس
نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمه
صم بکم عمی فهم لا یرجعون و الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار ست صاحب من این گفتگو از فن اعتبار ست نه
تفسیر و آن تفسیر قرآن همانست که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فرو شنده خیار
از عرب گفت الخیار عشرة بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد و مردم از وی پرسیدند
گفت اذا کان الخیار عشرة بدرهم فکیف الشرار و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق ست که صم بکم
عمی بین الحق فهم لا یرجعون عن باطلهم منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه
الی غیره چنانچه اعضاء کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضاء منتهیان
برای آنها شهادت خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرموده که تسبیح و تهلیل بعقد انامل
بخوانید فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة نوشته بودند که متکلمان میگویند که ایمان لا یزید
ولا ینقص و در حدیث وارد شده الایمان تسع و سبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله
و ادناها اماطة الاذی عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم
ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تومن بالله و ملئکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و
تومن بالقدر خیره و شره و نیز از احادیث متواتر با جماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بمعنی
آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و مرتکب کبائر ست انجام او بهشت ست لهذا ابو حنیفه

ایمان لا یزید و لا ینقص

گفتہ الایمان لا یزید ولا ینقص یعنی نفس ایمان کہ عبارتست از اقرار باللسان و اعتقاد جازم بقلب در ان زیادت و نقصان متصور نیست چراکہ در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک ست ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جزمست ایمانست این حصر دائرست بین النفی والاثبات پس در ان زیادت و نقصان گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیرہ و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان مفہوم میشود قال اللہ تعالی الذین آمنوا زادتھم ایمانا و ازدادوا ایمانا مع ایمانھم و ان اللہ لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لہذا شافعی رحمہ اللہ و اکثر محدثین میگویند کہ الایمان یزید و ینقص چنانچہ امام بخاری رحمہ در صحیح خود باب الایمان یزید و ینقص نوشتہ است لیکن نزد فقیر آن نزاع گویا نزاعی ست لفظی چراکہ فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین مانع ست از خلود فی النار و سبب دخول جنت ست دا و بعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مترتب شدن بران باتفاق از اتیان اوامر و اجتناب مناہی ست پس نزاع لفظی شد و صوفیہ علیہ میگویند کہ ایمان را صورتیست و حقیقت صورت ایمان ہمین اقرارست و تصدیق بالقلب و حلیہ او اعمال صالحہ ست و اجتناب از مکروہات شرعی حتی از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس ست و دلیل بر تصدیق و اطمینان نفس آنست کہ مقتضای طبیعت گردد حسن بصری کہ سر سلسلہ صوفیہ کرامست گفتہ کہ اگر شخصی را یقین باشد کہ درین سوراخ اژدہاست پس محالست کہ آن شخص دران سوراخ انگشت گذارد و اگر شخصی انگشت در سوراخی نہاد پس معلوم شد کہ او را بر بودن مار دران سوراخ یقین نیست پس معلوم شد کہ ہر گناہ کبیرہ میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست و ہر کرا بر وعیدات شرع یقین نیست کافرست ایمان ندارد چون از وجدان دریافتہ میشود کہ باوجودیکہ بفضل الہی بر شرائع و صدق رسول یقین قلبی ہست و معہذا اسد و معصیت میشود پس ازینجا دریافتہ میشود کہ جائیکہ کفر باقیست آن نفس ست کہ امارہ است بالسوء ہرچند حق سبحانہ تعالی بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بہشت و نجات دوزخ مقرر فرمودہ و اینقدر ایمان ہست دل بود و لیکن ایمان نفس ہم مطلوبست و بران مراتب قرب شود قال اللہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا آمنوا باللہ و رسولہ ازین آیہ مستفاد میشود کہ بعد ایمان ایمان دیگر

ظل نبود خالق محمد را چگونه ظل باشد و نسبتی که در میان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست لفظی حقیقی برای
آن موضوع نیست ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولویت و اولیت و ضد آن با صل و ظل تعبیر میکنند
و میگویند که انچه در دید تو و شهود تو بگذرد آن غیر حق ست آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود و برای
آن باید جست ؂ عکس در آئینه ها نماید مرد ؂ در میان بارگاه الست ؛ غیر از این بی سر و پا ندانسته
که بست ؛ با التراب و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده نفیسه شنود
باید دانست که کشف کونیه و کرامت نیز داخل ماهیت ولایت ست و نه از لوازم آن ماهیت ولایت
همان حضور بیکیف ست و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادات که بر ریاضت مترتب شود اثری جو ...
هم بظهور می آید آری کشف الهی که عبارتست از دیدن صور مثالیه قرب بیچون و غیره مراتب ذات
صفات در آئینه خیال خاصه اولیاء الله ست مولوی روم میفرماید ؂ آن خیالاتیکه دام اولیاست
عکس مه رویان بستان خداست لیکن خاصه شامله نیست اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را کشف
تفصیلی باشد بعضی را اجمالی بسا اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چه رسد مثل
صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء الله بودند که ولایت شان بنصوص قطعیه ثابت گشته کسی از ایشان
بکشف الهی تکلم نکرده الا نادراً والله اعلم۔

مکتوب بست و ششم بنفس شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم و بحمده والصلوٰة والسلام علی رسوله و آله و صحبه شریعت و فضیلت پناه
مهربان دوستان سلامت بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال نوشته بودند
جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه جهال میگویند
که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد ست این از غلط فهمی آنهاست معنی شریعت
و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا راه عام را شارع میگویند و در
اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم که راهیست موصل بخدا
و موصل بجنت و همین ست صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و این هست که حق تعالی همه
انبیاء را بشنا یک آن امر فرمود و قال الله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین
ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی
الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیه
السلام بدان وحی کرده ایم آن شریعت آنست که دین را درست کنید و تفرق روا
مدارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز وحده لاشریک له مگردانید آنچه امر کرده آن
امتثال نمائید و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید و در امور مباحه هر کاری که کنید برای خدا کنید
الغرض هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز وی از کسی مکنید
عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله
واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من ولده و والده و
والناس اجمعین متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من
کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما
ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن کره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه
کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه وقال الله تعالی قل ان کان آباؤکم وابناؤکم
واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها و
مساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی
الله بامره ازین احادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی میشود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود
و منظور خاطر او نباشد همین معنی اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه است یعنی گرانست بر مشرکان آنچه بسوی آن میخوانی تو ای محمد ایشان را یعنی قبله توجه

یکی ساختن بر شرکان تقلیست پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان و آتش پرستان آنها شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان و توحید قبلہ توجہ او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست
و او را مومن کامل نتوان گفت اللہ یجتبی الیہ من یشاء و یھدی الیہ من ینیب یعنی
ہر کرا خدا میخواہد اجتبا میکند خواہ بلا واسطہ مثل انبیا یا بواسطہ انبیا و نائبان شان و ہدایت میکند خدا کسی را
که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر نشود از این تقریر واضح میشود که حقیقت
محمدی که ہمان شریعت سائر انبیاست ہمانست که آنرا فقرا طلب میکنند و حاصل میسازند و آنرا در اصطلاح
حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت است نه چیزی دیگر که آنرا جہال صند شریعت میدانند و از این واضح تر
میگویم که شریعت عبارتست از مجاری النبی صلی اللہ علیہ وسلم و آن چہار چیز است یکی اقرار کردن بزبان
دوم اعتقاد بقلب بحقیقت آنچہ قرآن و حدیث بدان ناطق ست سوم تحسین اخلاق یعنی ازالہ اخلاق ذمیمہ
از کبر و حسد و حقد و جزع و حرص و ریا و سمعہ و بخل و مانند آن و اتصاف باخلاق حمیدہ چون توبہ و
زہد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن چہارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن
امتثال اوامر و اجتناب مناہی اقرار بزبان فقط بدون این سہ چیز دیگر لاشی محض است این سہ دیگر
که ہست ہر یک را صورتست و حقیقت حقیقت اعتقاد آنست که از علم استدلال و از مرتبہ علم الیقین
لایزالی برسد امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ عنہ میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
و ابوذر غفاری رضی اللہ عنہ گفتہ اسہرت لیلی و اظمأت نہاری فکانی انظر الی عرش
الرحمن بارزا تا که در بند استدلال ست ہمیشہ با بو نائیان و امثال شان در بحث و جدال ست گاہی
گاہی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست دہد و اگر نہ دعوی محض ست علمای ظاہر اخلاق
سئیہ را بد میدانند که آیات و احادیث بدان ناطق ست اما خود را از ان پاک نمیکنند کبر مقتا عند
اللہ ان تقولوا ما لا تفعلون شخصے از اولیا عصر ابو علی ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب
ندارد و این سخن با ابن سینا رسید ابن کتابی از تصانیف خود در بیان اخلاق و اداب نزد آن شیخ فرستاد
و گفت من در باب اداب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگفتہ ام که ابن سینا ادب

نداند بلکه گفته که ادب ندارد که دانستن چیزی دیگرست و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح
آنست که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده ان تعبد ربک کانک تراه یعنی دوام حضور
و این بدون فنای قلب میسر نشود پس حقیقت ایمان حقیقت شریعت ست لاغیر فقط اقرار بزبان کردن و
تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن و از محرمات بقدر پرهیز کردن صورت شریعت
و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت و جماعت که افعال
العباد مخلوقة لله تعالی اگر باین مسئله حق الیقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا در دل نگذرد
مذهب اهل سنت چنین ست و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
خدا اند پس مخلوق مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امرا
[illegible] غزالی هم در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت ست لاغیر پس معنی
[illegible] صوفیه که میگویند کل حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة چیست جواب
در عالم مثال [illegible] قرب الهی بصورت قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب سابق
نوشته ام و رویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند از قبیل رویا در منام ست
از انجا رسول الله صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین
جزء من النبوة واحیانا در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انکدار میشود لهذا در کشف غلط
می افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیاء الله گفته اند که انچه بکشف معلوم شود آنرا
بمعیار شرع باید سنجید اگر موافق شرع است قبول باید کرد و انچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد
و زندقه باید دانست و انچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط لهذا اولیاء
الله کسی را مرید نمیگیرند تا وقتیکه علم ظاهری نیاموزد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد
نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید و حقیقت بی صورت دست ندهد پس شریعت
و حقیقت چون روح و بدنست بدن بی روح جماد ست و روح بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت

رسد گفته شود اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم
یعنی برای آنهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در جنت رزق کریم
آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت در باب طریقت در لغت
نیز راه را گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه
وسلم که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف
از باطل بسوی حق رهنمونی فرمود و بکریمه انک لتهدی الی صراط مستقیم مبشر شده و هر
شخصی مسلمان میشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آنکس نور هدایت و کمالات و لایت منور
مملو میشد چنانچه آئینه در مقابله آفتاب میشود و بعد از ان بقدر حوصله و استعداد و از کلام شریف
علوم ظاهری مینمود و بعد از ان در صحبت شریف آنحضرت بسبب یا انتها از مهاجرت از اوطان
واهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و الاموال و قیام لیالی و صیام ایام ترقیات بجد فوق
کانوا رهبانا باللیل وفرسانا بالنهار در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر امم افضل
آمدند بهترین اولیا بدرجه ادنی از صحابه نرسد کسی از عبد الله بن مبارک که از کبار تبع تابعین است
از مجتهدان دین و کبار اولیاست پرسید که عمر بن عبد العزیز و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه
عبد الله گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویة خیر من اویس القرنی و عمر المروانی
وتفاضیل درمیان صحابه هم زیاده از انست که تحریر توان کرد لا یستوی منکم من انفق من
قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا و لا
یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله
غرضیکه صحابه کرام تمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و مرتبه بودند که کسی بدان مرتبه نتوان
رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند در قافله که اوست اکثر ترسم این بس که
رسد ز دور بانگ جرسم و بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند در بعضی
نهج استفاده و مصاحبت و مکالمت از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرن ثالث

وبینی وبین العالمین خراب ‌ رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ٭ فرزند و عیال و
خانمان را چه کند ٭ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ٭ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند ٭ خرق عادت را نزد
اولیاء الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل حیض رجال مستور است که طفلان پیدا شده و از حیث منقصت خود
عیب میشمارند و میگویند الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که در وی حظ نفس ست و حب
شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دینه
او دنیاه و تحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجر ست در آخرت قال الله تعالی اذهبتم طیباتکم فی
حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمر زار زار
بگریست و گفت یا رسول الله قیصر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله بایں حالت موجود
فرمود و فیم انت یا عمر اولئک قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من نمیخواهم که برای
خود بستم که انبیاء و رسل بودند آنها همین حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزه بر
انبیاء ضرور است که برای انها دعوت کفار واجب است و کفار بدون معجزات ایمان نمی آورند و اولیاء
دعوت نمیکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن اینها را کرامت نمی باید کرامات از
اولیاء در بعضی احیان بمقتضای حال بنا در میشود بی اختیار آنها آنرا مثل حیض زنان میپوشند و میدانند
اکثر اولیاء که ظهور کرامت از انها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کردند که چرا اظهار این کرا[illegible] شد
والله اعلم بالصواب ٭

مکتوب هفتم بمولوی نعیم الله بهرائچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فواید دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت بعد از سلام مسنون الاسلام و اشتیاق ملاقات مکشوف
آیات و اضح رای باد الحمد لله که فقیر با تحریر رقیمه بالخیر و عافیت ست و احوال مستوجب شکر آن
حق سبحانه تعالی آن مشفق را سلامت و بر مسند ارشاد فیض گستر دارد فقیر ذات شریف آن غنیمت میداند و
دعای خیر میکند کثر الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم [illegible] مولوی [illegible] بی بی صاحب

یعنی بودن اولیاء الله و رسوله و درین صورت عطف رسول از قبیل عطف خاص است
بر عام است تا اهتمام باشد چنانچه عطف جبرئیل بر ملائکه و مؤید این تاویل است حدیث قدسی که بخاری
روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة یعنی هر که با ولی من دشمنی
کند برای جنگ من برآمد پس ایذای امام حسین علیه السلام که سر خیل اولیاء الله است ایذای خدا است
و ایذای نبی صلی الله علیه وسلم ظاهر است چه رسول فرموده صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی
یوذینی ما آذاها یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند او را خوش میکند مرا
و آنچه ناخوش میکند او را ناخوش میکند مرا و اخرج احمد و ابن ماجه والحاکم ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال الحسن والحسین من احبهما فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی وروی احمد والبخاری فی الادب
المفرد عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا و بغوی
[illegible] روایت کردند ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق
فمن شهد ذلک منکم فلینصره ازین همه احادیث دلالت دارند بر آنکه ایذاء
حسین علیه السلام ایذاء آن سرور است صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مرویست که این آیه در حق
کسانی نازل شده که منافقان بر وی تهمت کردند در قضیه افک ازین هم معلوم میشود که هر که از وجه
ایذاء [illegible] ایذاء پیغمبر کرده و ایذاء خدا کرده و مستحق لعن شده و همچنین است حکم سب اصحاب
[illegible] که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله
ومن آذی الله فیوشک ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی
روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر منبر او
ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انا اعطیناک الکوثر و انا انزلناه
فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر که ملکهای بنی امیه نازل شده قاسم بن فضل حدانی گفته حساب
کردیم بنی امیه هزار ماه بود نه کم و نه زیاده یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت

زمانہ اگر کسی اندک توجہ بسوی خدا میکند فیض برکات افزون از حد می بیند پس اے الباب بسیار تنگ است زمانہ فرصت
مشغول بخدا باید کرد وہمین مشغولی انشاء اللہ تعالیٰ براہ راست می آرد وخود وجود تمام باتباع سنت اجتناب
از بدعت زمانہ حنفیہ وسموری اوقات از خیرات وترک مجالست با اغیار وسوء ظن در نفس خود وحسن ظن
در حق سائر الناس استقامت باید فرمود والاستقامة فوق الکرامة سخت تنہا نشین بر جا بست
تو در دلی بغم این آن کہ پرواز د بجای جان چو تو باشی بجان کہ پرداز د اللہ معکم اینما کنتم وکتب
اشالکم والسلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ والحمد للہ والصلوۃ علی رسولہ محمد وآلہ
اللہم اغفرلی وللاخوانی فی الدین وارزقنی وایاہم کمال متابعۃ سید المرسلین وموافقتہ
صلی اللہ علیہ وسلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی خلقنی من اصلاب المسلمین وارحام المسلمات وامتن علینا
ببعثۃ سید الانبیاء وافضل الرسل والایمان بمن ہو الآیۃ الکبری لمعتبر ومن ہو النعمۃ
العظمی لمغتنم وصلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین واشکر علی ما ہدانا للاسلام
وانعم علی وعلیہ ووفقنی لاقتداء من تواتر علمائہ الصالحین واولیائہ الکاملین خلفاء النبی احمد
المختار وفی الاقتداء بمجدد الالف الثانی السید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی
غوث الثقلین والسید الفاضل الکامل معین الدین حسن السنجری رضی اللہ عنہ وعن
اسلافہم واخلافہم اجمعین ارجو من فضلہ تعالیٰ ان یمیتنی علی اتباعہم ومحبتہم ویلحقنی
فی دار القرار وما ذلک علی اللہ بعزیز بعد حمد وصلوۃ فقیر حقیر محمد شاہ احمد عثمانی حنفی
بالی نبی میگوید کہ عمر این عاصی ہشتاد سالہ رسید ویقین کہ عبارت از مرگ ست بر سر آمد وصیتی چند
چند بطریق وصیت برای اولاد واحباب می نویسد کہ رعایت بعضی ازان برای ذات فقیر مفید وخدمت
وبعضی ازان برای دوستان وفرزندان بہر دو مفید ست اگر نوع اول را رعایت خواہند کرد در
ازاینجا خوشنود خواہد شد حق تعالیٰ جزای خیر خواہد داد وگرنہ در عاقبت دامنگیر خواہد شد واگر نوع ثانی را

رعایت خواهند کرد ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید و دیگر نتیجه بد خواهند دید نوع اول آنست که
در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند و دو چادر زرّانی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنها
فرموده بودند دران تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است مصر [illegible] نماز جنازه بجماعت کثیر امام
صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم سکهوا یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد
مردن من رسوم دنیوی مثل دهم و بستم و چهلم و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زنان را منع
بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و باختیار خود کردن از کلمه و درود و ختم
قرآن هم استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا باخفا ادا فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوة ما تلحقه عذاب او اخ او صدیق بعد مردن من
در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف وضع [illegible] املاک قصبه که در
ملک خود و ششم آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام بعفیفه [illegible]
سهام بفلانه و یک سهام بفرزندان فلانه و یک بفرزندان فلانه فروخته مبلغ ثمن بخشیده هر یک را
مالک حصه ساخته بودم لیکن تا دم زیست خود محصول پنجم حصه باولاد هر دو دختر میدادم و باقی را
سه قسمه کرده یک حصه برای خرچ خود میداشتم و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان میدادم بعد مردن
من هم تا وقتیکه دین من ادا شود بهمین قسم تقسیم کرده حصه من به قرضخواهان من میداده باشند و از مبلغ
[illegible] قرضخواهان ادا ده مرا زود فارغ الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه نست در [illegible]
[illegible] نوشته ام و چیزهای مهری من نزد قرضخواهان است در ادای آن اهتمام
نمایند و صبیه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بقدر خود خدمت کردن لازم و واجب
دانند علی الموسع قدره لا یکلف الله نفسا الا وسعها فقیر در سال تمام ده من گندم و پنج و شش
روپیه نقد بایشان میدادم ازین تقصیر نشود و ده بیگهه زمین چاه سیدانی والدهٔ [illegible] الله از
طرف خود برای مرزا لال وصیت کرده بودم بایشان سپرده و من از طرف خود ست بیگهه چاه

زمین جاهی عزرروع از وضع نگه جای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده اند زمین
کسانم دیگر و پیه نقد در ماهه با ایشان میدهم درین هم قصور نشود موضع نگه میراث جد پدری جد مادری
من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه ورا دای خدمت ایشان
تقصیر نماید نحو عدیگر که برای باز ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان
در طفلی واکثر در جوانی می میرند وبعضی به پیری میرسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت شل با میرود
نمیدانند که کجا رفت معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر ماند حق تعالی میفرماید اذا السماء انفطرت
الی قوله علمت نفس ما قدمت واخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بسیج کشی میسر نشود
لذات قوی دائمی را برباد دهد وبالآم ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جائیکه مصلحت دینی
ومصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم
میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من جعل الهموم هما
واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود منحصر سازد مقصود
آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را وکسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد
گاه باشد که دنیا هم از دست دهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین ست پس خسر الدنیا والآخرة شود
اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد وخسران ابدی لاحق شود. فقیر بچشم خود هزاران
مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از انها اثری نماند فقیر وبرادر فقیر وپدر فقیر وجد فقیر بخدمت
قضا مبتلا شدند هرچند انچه باید حق این خدمت ادا نشده خصوصا ازین فقیر تقصیر که تمام
عمر در زمانه فاسد تر یافته ازین جهت نادم و مستغفرم اما بحول الله وقوته طمع ازین خدمت نکرده ام
واز اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی ذلک ازین جهت بفضل الهی امید مغفرت دارم
مقصود اصلی در نیت فقیر همین ست اما برکت همین عمل جمله مسلمانان بلکه هنود هم هرکس که ملاقات کرد
معزز داشته غنیمت شمرده دیگر نه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد واز باطن کسی دیگر ایرا
چه خبر ست این دلیلست برانکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم [illegible]

بیت و مصرعه سید هر یزدان مراد متقی ؛ پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند
طمع و خاطرداری ناحق را دخل نه دهد و بروایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت
دنیوی آنست که در مناکحت دینداری را منظور دارد چون درین زمانه درین شهر مذهب روافض
بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر به علت نسب یا رفاه معیشت نظر میدارند ازین امر رعایت این باید کرد و نسبت
بکسی که رافضی یا متهم برفض اگر صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید داد روز قیامت سوای دین و
تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید ع که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ؛
و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است المال غاد و رائح و دیگر باید دانست که اکمل
الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله علیه وآله وسلم هر کس هر قدر با آن سرور
مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات اکثر
همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابهت در چیزی از آن قاصر است همان قدر وی را ناقص
باید دانست و لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت
برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل است بر فضیلت شان و اگر همت قاصر باشد از
از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر ادای واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات
و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گو کثرت نوافل و اتیان
مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات و عادات از وی میسر نشود. رسول فرمود صلی الله علیه وآله
وسلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
الحدیث فی الصحیحین حق تعالی میفرماید ان اولیاؤه الا المتقون دوستان خدا متقیانند و تقوی
عبارتست از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات
رذائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص دنیا و مانند آن
بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و در کتب فقه مبین اند و اگر همت درین مرتبه هم کوتاهی
کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس از انجمله اتلاف حقوق العباد نباشد از آن معتنا

باید کرد حق تعالی کریم ست و پیران عظام شفیع اند انجا امید عفو ست و حقوق العباد در بخشش نمی آید
آیات و احادیث درین باب بسیار اند این قیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون
من لسانه و یده و حدیث ان تحب للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك
در ینجا کافیست **شعر** مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست دیگر از نصائح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که از اتباع خود
و زن و فرزند و نوکر و غلام و کنیزک و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی و شاد
و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف ما لا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند
مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و
فرمانبرداری و خدمتگذاری راضی دارند مگر در آنچه معصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله
وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و
با هم صحبتان و همسایگان با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای مناسب برای معاملات
دنیوی تا باهم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتیکه باهم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه
اندیشه دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد **بیت** آسائش دو گیتی تفسیر
این دو حرف ست ، ، با دوستان تلطف با دشمنان مدارا ، قال الله تعالی ادفع بالتی
هی احسن فاذا الذی بینك و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا
و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم و اما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه
هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی کن بخصلتے که نیکوترست یعنی بدی دشمنان به نیکوی کردن
با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصیکه درمیان تو و او دشمنی ست دوست و محب خواهد شد و نمی کنند
اینچنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا ازین
کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق کسیست
که با وی ترا برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خالصاً لله با وی دشمنی باشد مثل رفض و ا

وخوارج و مانند آن از انها موافقت نکنند تا که از عقائد فاسد و توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشد قال الله
تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم
ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم در خاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که در هر عصر
ممتاز بوده اند از خاندان فقیر احمد الله این دولت بهم رسانیده بود خداش علیه خود رحلت کرده لیکن از
صغر سن مرا هر چند خواستم در تحصیل این دولت تن نداد حسرتست و این قدر عبارت فتاوی که فهمید
اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان جو در اسعی کنند که این دولت
لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی مثمر برکاتست علم عبارتست از دانستن حسن و قبح عقائد
و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم بدون دریافتن
ادله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین خصوصاً ائمه
اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل
نوشته اند دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون این همه علوم نمیشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن
حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربانست و علم موسیقی که موسیقی هم
از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب - خدای عز و جل آن قسیم طریقه احمدیه حامی سنت نبویه را
دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مکشوف
ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود بانواع الطاف ورود فرمود و فقیر نادیده شفقت سامی به نشئه
این فقیر و اولاد تفقد نمود والحمد لله که اهل و آل این درماندگان سکینه ازین ممر توقعها مستحکم میگردد واحسن الله
الیکم و ذکرکم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن درانی و نیامدن او اشارتی رفته بود مخدوما مخفی نماناد که تا
داعیه الهی برای چیزی وارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است ظن و تخمین

نتوان گفت قلمی شده بود که بعض دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق ست عذر آنکه
که زود آن وعده منجز گردد - مولوی نثار احمد صحیحین استماع نمودند مستعد کتب سته بلکه عشره شده اند
اند بین توجه همت سامی توقع ست که آئینه بظهور رسد و بعد ازان احرام صحبت شریف بندند هر قدری که
وقت شریف گنجائش [illegible] نماید و مکاتبت بهجت افزای این فقیر شکسته بال می باید بود والسلام **مکتوب دوم**
نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه خصوصا طریقه صوفیه و تا دان متحلی بانواع
فضائل و فواضل را دیرگاه و سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح گرداناد مکتوب گرامی ورود
نمود بر صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد کرة اخری اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب
سرور خواهد بود این مرد میخواهد که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید مقصر عله بزم برهم خورده و بوی ست
اینجا آمده تا آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریر نماید خالق خطرات و مالک ناصیه تکذیب آن سفر آن
فقیرزاده ها بالتماس دعا در حق خویش مجتری اند - شاه اهل الله صاحب بعافیت اند مسکین فقیر پرده کرده
می باشند درین بعث چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف اند
والسلام **مکتوب سوم** نیز بمرزا صاحب - متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیه و رونق بازار
الطریقه بتوجهات النفس الزکیة آمین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه در ود فرمود
الحمد لله علی سلامتکم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بدعای ظهر الغیب کرم فرما باشند آنچه در باب
فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال باشرف انور را و ملا اکرم ابواب
مکاتبات مفتوح نیست با مر کرا ابواب مکاتبات مفتوح ست البته مقصر نخواهد ماند والسلام والاکرام -
فقیرزادگان هریکی مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند **مکتوب چهارم** نیز بمرزا صاحب
خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه را دیرگاه و سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد -
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی نثار احمد با رقیمه کریمه رسید موجب مسرت گردید
قصد اینجانب بسبب بعض اسباب که شرح آن بسطی میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه
دعای سلامتی از آفات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجوه می آمده باشد

والسلام - برادرم میان اهل الله شفا یافته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امید داری آنست که
آن نیز بهتر شود از جانب فقیر که فقیر آنجاست بر دو گرده هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته ام

مکتوب پنجم بخواجه محمد امین در تحقیق محملی از نسبت آنحضرت و تعبیر وجود موهوب و بیان تقلید آنحضرت
مذهبی از مذاهب فقها و ائمه اربعه برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده [illegible] کرده بود جواب
آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت شما با نسبت کدام طریقه از طرق مشهور
مشابه ترست گفتم در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال
من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ذهنیه حضرت حق است و در مدرکه هر آدمی اشارتی بآنجناب واقع است و آن صورت اجمالیه
ذهنیه حضرت حق است و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند
ازان اشتغال کنند بحقیقة الحقائق و اصل در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر است تا چون مهذب شدند
هر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت و بشارت [illegible] بحال خلف
اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول
طریقه جنید طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار
طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها خیر الجزاء و فائده دیگر زاید از جواب بگویم که در بعض اوقات
مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در جبین هر یکی نوری یافتم
که بآن نور غالب شده است دریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده و آنرا استوارث
یافتم با حسن وجه و آن باصطلاح ما نقطه بحث است اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار دیانت
و علم و دیدم که آن از طریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است سوال دوم آنکه صوفیه فرموده اند
[illegible] فنای بشریت وجود موهوب سینه ❊ موسی اندر درخت آتش دید ❊ سبز تر میشد آن درخت از نار
شهوت و حرص و حسد و بخل ❊ همچنین آن و همچنین انکار ❊ یعنی فنای بشریت و وجود موهوب
چیست گفتم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس [illegible]

ست و آنکه نفس سبعیه او زور آور تر ست و آنکه نفس نطقیه او قوی تر ست پس آدمی در ابتدای
حال مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب نفس بهر راهی که آن غالب میکشد میرود چون توجه کرد و
معتقدات شرع را و عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را باستی نماند الا بعد
اجازت شرع چه در باب [illegible] چه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه باو لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را باستی نماند الا اتصال
بی کیف و قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا همین معنی در حق و باقی گشت بحق و ایجاد و راه پیش آمد این
یکی راه نور القدس و صحبت و آن شاهراهی ست بذات بحت دوم راه توحید افعال و صفات و
اضمحلال اشیا در حقیقت واحده و طلوع آن از کوه انا خود و انا هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت
واحده بخیال خود بعد از اتمام هر دو راه یکی می آگاه باشند او را با آنکه هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم
دیگری را مزاحمت نمیکند و [illegible] قدمی اندازند در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار
و دل با یار بجوارح و نفوس بلکه کارهای مناسب آن میکند و سر و روح بکیفیت اتصال مشرف میشود و با
لطیفه خفیه بمعرفت حقیقه واحده مشرف میگردد و این را جمع موهوب گویند و این در بیت اشاره بانست
سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب ست **گفتم** بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب
مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر
الجمع با قوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدای تعالی آنقدر علم داده است که
فرق در میان قوی و ضعیف کرده شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد او را از همان
مذهب جواب میگویم خدای تعالی هر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده است الحمد لله تعالی۔
مکتوب ششم نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل بسم الله الرحمن الرحیم محب عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله تعالی۔ سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه ست پس
لازم شد که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید۔ باید دانست که لطیفه قلب هرچند یک

لطیفه‌ایست اما وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نزد دل صنوبریست لطیفه‌ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات شتی دارد وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال اثرات ظاهر شده وجهی ست از وجوه که بروح نزدیک ست و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس غالب آنست والله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز از این چیزها و مناسب این چیزها باشد ان شاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطائف مقدر ست آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار در همین موطن. مکتوب هشتم بخواجه محمد امین در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض افراد است نوشته اند و از آن بعض مراد نفس خود داشته اند.

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده سوالی کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت باشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت مجدد ست و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است از آنجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت که از اعلی مقاماتست مستلزم تفضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات و التسلیمات و حضرت مجدد رضی متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای مولی و مخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از آنجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صحیح ست در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد. گفته نشود که مراد از این خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلح فلا اشکال زیرا که تشبیه

بخلت ابرا بینم از بین تاویل با میکنند پس درین مسئله آنچه نزد تو تحقیق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر
رسید که هرچه در مکاتبات آینده تحقیق تحریر آن باید بنویسد. باید دانست که کشف اهل الله راست و درست
و لیکن در بعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات تفصیل و در بعض اوقات مشوش
مشتبه و در بعض اوقات بحر حجاب مستبعد کلام صوفیه را چاره نداند دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از محا
کمات و قائل را در میان کلام مجمل و مفصل میباشد پس باشناخته ایم که در سر طائفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین
زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شده چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیمات سبب
علو سند از تعیین ایشان و عموم فیضی که بر دست ایشان بر مردمان افاضه شده است بسبب ظهور انتظام و نو
بنوری که از محبت حضرت ایشان منشاء آورده و لاسباب اخرى لا نطيق ان نحصيها ساعتها خود عنوان
حظیرة القدس و تشبیح آن روپوش آن منزلت آن تمثیل صورت سرچه از بن قبیل چون گفته شده است مهر
جدیدی که در عالم پیدا میشود و تبارکی بر روی کار می آید نسیمه حظیرة القدس میشود و سبب امجاد نسبت نفوس
انسانی آدم که طبقه جبر پیدا میشود حق آن بساست که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این
کمالات اجمال آنجناب اجمال شده است و تفصیل این کلام و ایفای حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه
تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصری پیدا شود و منشاء آن محبت شخصی
باشد از کمل و آن محبت با آن نور محمد و بمنزله شعاع تجلی اعظم و مشابه اعراض آن جوهر اعظم گردد و آن ظهور
خود است بحسب اطوار و ادوار و ظهور خود است بحسب اشخاص فی زمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور
و باین قسم اشکال درین بیت باجمال و آتش حسن دگر در کار شد چشم او برا سر سدام یا زلف او در اشانه ام
چون این مقدمه ممهد شد دیگر نیز باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت و عرف از تعبیر
آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشارت و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا
عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف فائضه را
در پرده آن الفاظ ادا میفرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر
کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفه فائضه سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابت دعای

اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز صرف ذاتست و محیط آن کمالات
ذات و بازصیرورت آن مرکز دائرهٔ تامه که آن مرکز محبوبیت ست و محیط آن امتزاج محبیت همه ترکیب فی
اشاره و اعتبارست اعتراض مثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت ذاتیت اسلاید می اعتراض نقص
ریناب و اطفار اسد و یاد بر و ذنب و جهی ندارد و همچنین ست سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمدی
بیان دائر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال
فیوض متقدمه ست مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده هیئت جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات
تفصیل فیوض متقدمه ست مثلا مسائل محبوبیت و انانیه کبری درین دوره مفصل تر ست از دوره سابقه و تفصیل
حقائق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجائش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد از خواص این دوره اند و بسا
معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بر دست وی
بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مجدد و از دوار و تکوین کائنات ست
و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست اعظم الله تعالی له الاجر فقیر در [illegible] رفت که شیخ ز [illegible] فتح [illegible]
مصدق اوست مثل اشاره توحید شهودی اگرچه شیخ از رمز و ایما دران تجاوز نکرده و سخن بی پرده ادا نفرموده
و مثل قول بحقانیت علماء اهل سنت در معارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن
آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن متعین ست در نفس
کلیه بیان صورتهای که در مرآة متعین شود و ازین تعین بساطت اولی چند مرحله برتر ست و ایشان هر جا این
مرتبه خبر میدهند همه است و درست ست و در صورت واجب ست قول بحدوث ماسوی الله و قول بارادهٔ
متعلقات متجدده داشته باشد آنیست آنچه نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق
دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلت ست آنحضرت را صلی الله
علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن معنی که بتوسط او بعد هزار
سال مردمان حصه از ان خلت یافتند و درینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضائل انسانیه مثل مقتدا و متبوع مجتهد
شدن بتوسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمیکه بسبب او جمعی مهتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا

صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم وابسته بشوم دعوت مقتدا بودن آنحضرت مرآن قوم را خواهد بود انکار
آن منکر بر وست والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه وسلم تسلیمات

مکتوب ہشتم بخواجه محمد امین در کشف اسرار تفصیل نبوت بر ولایت - برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله

بشهود و از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل در حقائق انواع
بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید تفضیل نهادن یا صاد را
بر صاد مرجح دانستن بغیر آنکه بنسبت این مریض یا بنسبت این حال قیاس کنند معقول نیست هر حقیقت در حد
ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر است و
نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار عرض خصوصیت بهتر است و
نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار عرض خصوصیت بهتر است نمیتوان
گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار اشتباک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم از تجویز این اطلاقات
ابا می نماید پس ناچار در تفضیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در آنجا انفع و ملائم
باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تعرض آن موطن نکنند از قرائن دانسته میشود که ملاحظه
کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آنست که گاو و اسپ هر دو با آدمی ملابست دارند
و آدمی استمتاع از هر یک میکند پس باعتبار ملایم بودن با آدمی و کفایت حاجات او تامل کردیم فرس را دیدیم
که در کار زار و گیر و دار که کار بادشاهان و مجاهدانست نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب
که کار دهاقین و تجارست سود میرساند و فرقه اولی اعظم و اشهر اند از فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم
اگر در بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اہمال نکند و محتمل که بعض افهام ضعیفه بمشهورات
عامه اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملائمی و منافرتی که سبب اشتهار آنها شده است نیفتند وللناس فیما
یعشقون مذاهب ولیکن مبحث ما در فرقه ایست که ادنا حقائق الاشیاء کما هی و عار حال ایشانست و
همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست بلکه باعتبار آثار آنهاست زیرا که زهر منافی با شد با
حیوانی کمال خودرت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجود جمال حقیقه مطلقه

شرح کرده است لیکن چون بهره وار شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملابست دارند و آن‌ها یک منافع بود
باین اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی واستقباح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی از ترجیح یکی بر دیگری سخن نام
باز این اشیاء مفضوله و بعض احیان منسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیاء فاضله مانند گاو چون سقی ارض و
آثار آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون بقتل شخصی موذی محتاج شویم زهر ملایم تر است از تریاک و چون
باستنجا محتاج شویم سنگ ملائم تر است از ذهب و فضه پس بملائمت در اکثر احوال و اشرف احوال و اکرم انسان
از ملائمت در اقل احوال و اخس احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرد و پس مضطر شده اند ما
نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه ورشته گذشت ما که تفضیل انبیا بر اولیا نه از جهت حقیقت نبوت و
ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی بذو وش بلکه باعتبار موطنیست که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت
میشود و آثار یکی ملائم‌تر است در آنجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال از آثار آن دیگر و همین است معنی فضل کلی و
آن موطن جمهور بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم ماخوذه ایشان و وجوب انقیاد ایشان را در رسوخ
علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان مانند عبارت حدیث بود و این در اصطلاح
ایشان را بحقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه مفاسد دنیویه و اخرویه از میان ایشان برانداختن و آنچه بان ماند
و در اینجا هیچ شبهه نیست که انبیا افضل اند از اولیا جمعی که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اهمال اعتبار این موطن
نموده اند و حقیقت کار را نشناخته اند و بر همین مبحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم
باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه بنی آدم در طاعت شرائع و اطفای
نایره نفسانیت ایشان در مخالفات شرائع و مانند آن پس کسیکه در این تشکیک کرده است بملاحظه قوت قرابت
یا شدت شجاعت و مانند آن بمغز سخن پی نبرده است والسلام مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن
قرآن مجید و نزول وحی بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت بغیر وساطت
برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهوده سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن وحی از کجاست
و حقیقت قرآن چه معنی دارد بدانند که چون دراز پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقت مطلقه متعین شد کمالی
از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوء بجسم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است بعلوم مشابه

از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون علوم که صورت از زبان آنرا القا نمیکند و افراد
شود بر اقتضای ازلی بدون شرط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات ادله عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعین
و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد از آن در عکوس تجلی اعظم که در احجار [illegible] کلام الهی
متعین شد [illegible] گرفت و پنج علم آنجا ممهد شد تذکیر بآلاء الله و بایام الله و مجازاة المعاد و مخاصمه کفار
و تعلیم احکام در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم مبعوث شدند آن [illegible] که از صلب حظیرة القدس بر خاسته است و بهم ملاء اعلی همه آنرا تعیین نموده
جبریل مقدم ایشانست در این تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و
آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بمردمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی و تقویه
غیبی این کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار افواج ملائکه ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرنا
بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی
از عالم مثال که [illegible] است در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در آنجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه
شکلی پیدا کرد پس قرآن قدیمست باصل خود و محدثست باعتبار نزول و عربیت و کلام حضرت حق است و
منزل بواسطه ملک کریم و متلو بالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و فخیم ایشان در ملاء فرشتگان و واجب التعظیم
و کثیر البرکات و تلاوت آن موثر در درجات بنی آدم کالقرآن بلا فرق له و متعین در ملاء اعلی و عالم مثال و من
بحمد الله تعالی مستفیضم از این حقیقت متعینه در عالم مثال بواسطه **بیت** ولو ان لی فی کل منبت شعرة
لسانا لما استوفیت واجب حمده والسلام **مکتوب** هم در تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی روم قدس
سره ابیات اینست **مثنوی** هین بخوان استیأس الرسل ای عمو — تا بظنوا انهم قد کذبو
این قرائت خوان که تخفیف کذب — این بود که خویش بیند محتجب
در گمان افتاد جان انبیا — ز اتفاق منکری اشقیا

جواب الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیأس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا
مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را استبعاد
می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه ناامید شدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که بر قوم

نسبت کرده شد اشان را یعنی جمیع بیان آورده بودند خشه آمده و بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بسبب آمدن
مخلوط ایشان شد اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد بایشان
یعنی خدا تعالی وحی دروغ فرستاد بایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن
عائشة قالت له وهو یسألها عن قول الله عز وجل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت أکذبوا ام
کذبوا قالت عائشة کذبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت أجل لعمری
لقد استیقنوا بذلك فقلت لها وظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلك
بربها قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین آمنوا بربهم وصدقوهم فطال علیهم البلاء
واستأخر عنهم النصر حتی اذا استیأس الرسل فمن کذبهم من قومهم وظنت الرسل ان اتباعهم قد
کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك وعبد الله بن عباس کذبوا بتخفیف میخواند و میگفت خدای تعالی
جای دیگر میفرماید وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید اولم
تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند نحن احق بالشك من ابراهیم
و حنظله گفت نافق حنظله پس شك و ظن اینجا مجاز است یعنی آنکه خاطر ایشان بسبب جبلت بشریت مضطرب شد
مانند اضطراب شك کننده در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحی و این شبیه سایر متشابهات
قرآنست مثل بل یداه مبسوطتان که یعنی جواد آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین
ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا و تلا قوله وزلزلوا حتی یقول
الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال
ویجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن الذی هو ترجیح احد
الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله الذین هم اعرف الناس بربهم
انه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیه میفرمایند
که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال بنده رای العین می بیند و در بعض اوقات
حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین مستور می آید و ضیق خاطر و اضطراب بشریه و مید هد

بهایالیت اصحاب بالطریق مجاز لفظ تعبیر واقع شد **مکتوب یازدهم** در ذکر شمه از مناقب ابو عبدالله محمد بن
اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیه. الحمد لله و
الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا
لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس و فی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شک مذاکره
میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شائع ساخت و جمعی از
اهل اسلام را بآن فقه مهذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت آیین مذهب است پس در جمیع بلدان و جمیع
اقالیم بادشاهان حنفی اند و قضاة و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبدالله بخاری نیز داخل است که خدا تعالی
علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه این مرد مردانه باسناد
صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تعارفی داشت با آنکه حال اکثر متفقهه عصر ما هداهم الله تعالی طریق
الصواب این سخن ما را نپسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وی رحمه الله قوی بود در حفظ
حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فایده نداشت و متوجه یاران خود
شدم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبدالله امام الدنیا فی فقه الحدیث
و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزی از تحقیقات
علمیه که منشاء آن بخاری بوده است حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و دران باب خدای تعالی
هرچه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفتند آنچه مذکور شد بغایت مفید است اما حافظه گنجایش
حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعای ایشان دستانی از آن
باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعین باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد
از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم میشد و تصانیف مرتب
می شدند. بخاری بعد دو صد سال حامل لوای حدیث شدند و مرجع عالم درین فن گشتند پس اول چیزی که پیش
از همه بخاری بان سر انجام داده تمیز است در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد ازان محدثین که تلو وی آمدند
والفضل للمتقدم تفصیل این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون امعان نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض اند

که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هر صحابی طریقی مشتهر برآمده
و در هر دور متزاید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقاً بعد از آن **حدیث مشهور** که از حضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این عزیز در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین
یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در تمه صحیح آنرا غیر حضرت عمر
راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر رضی روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر
یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین است از وی جماعات لا تعد
و لا تحصی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زمان تبع تابعین نرسیده و آن بر چند
قسم می باشد زیرا که یا آنست که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد
یا ندارد آنچه طرق متعدده دارد و که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی تماسک بود و **حدیث حسن** است و آنچه
طرق ندارد و همین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق است باز حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متقن
بغیر نکره و شذوذ باشد و روایت از علما معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص می شود باسم صحیح
ثقات و روایت اهل علم غیر بالغین بدرجه ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود
مطلق حسن تعبیر کرده می شود و اینست اصطلاح ترمذی و وی اول کسی است که اسم حسن را مشهور کرده
و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسیده نیز در حسن داخل است و قلیل اند و بعد از آن بخاری که نام
خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض از آن مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و درین خصلت اول
کسیکه قدم راسخ زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از تمییز صحیح از غیر صحیح فضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث
لناله رجال من هؤلاء در حق وی درست می آید زیرا که ایمان نیز همین نقد است اما تفسیر و سیر و سایر فنون حدیث که موقوف
علیه ایمان نیست لا محاله تکلیف که این خصلت مخصوص است در خصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد تابعین
ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان ثوری در فقه
تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابوعبیده در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقبه در سیر
و عبدالله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدء الخلق و قصص انبیا و یحیی بن معین و غیره در معرفت احوال

صحابه و تابعین و جمعی دیگر مسائل را شنیده در دیار او و بسبب شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و دیگر فنون غیره
مثل حدیث بخاری این همه علوم مدون نزد او تأمل بسیار نموده و جزئیات و کلیات را انتقاد نموده پس قدری از علوم که باحادیث
صحیحه که بر شرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورده تا دست مسلمانان در امهات
این علوم محکم [illegible] باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهة تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را از اندازه انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن بسبب شرش نتواند چنانکه اگر کسی گوید
که فلانی قواعد طبیه را که در قانون بوعلی گور است انتقاد نموده است بطریق بداهه دانسته شود لا محاله که جزئیات و کلیات
فن آن را مستحضر ساخته است و میزانی که بدان امتحانش درست داده و هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی
دیوان ابوطیب را انتقاد نموده است بالبداهة دانسته شود که عروض و عربیت و طریق انشاء شعر نیک ورزیده و آنرا
میزانی بهر امتحان نموده و آنچه بکتاب اسرار احادیث صحیحه بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا
ساخته و کفی بذلک فضیلة و فقها و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
تکلم کرده باشد علوم ایشان مقتصر بر یک فن است یا دو فن غالبا هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال بآثار
[illegible] بحث بر این علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از
احادیث صحیحه بر آوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم است و شریعت محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث
و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر
و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید بار زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون
[illegible] آنچه حاصل است از موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استحضار احادیث و مسائل
متعلقه بآن تعلیم کرده است طرق استدلال باشارت نصوص و اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چنین
نوع هست که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی از دو محمل لفظ برای مسئله وللناس فیما یعشقون مذاهب
و همچنین نیست که از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب و تقریر او در میان آمده
و سببش آنست که پیش از وی فن تبویب چندان ممهد نشده بود و اهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه میباشد نه تراجم و تنسیق
[illegible] باشد که سفال در دامنش ریزند در دامان [illegible] مکتوب دوازدهم

در بیان دلیلی واضح برای فرقه ناجیه الحمد لله والسلام علی افضل انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندی
توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرایع اسلام افتاد در پیش شخصی از شیعه باو برخورد و گفت اسلام طرق متعدد
دارد و صائب‌ترین و بهترین طرقها طریقه فرقه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادری
بما فیه زنهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرایع اسلام بر طریق امامیه ترا تعلیم نمایم
بعد از آن با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق
اسلام است زنهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود هر یکی بجانب خود میکشید
آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو در بر ملا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین پیش
ایشان بکن ببین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان
خائف و هراسان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی پاکیزه
گشت رقم‌طراز این حکایات خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بر آن
اعتماد نموده امری خطابی بلکه شعری است اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع
واقع میشد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسا بدعات شائعه که عموم ناس بدعت
بودن آنرا نمیدانند و در استحسان آنها افتاده از وهمین است کلام در میان مذاهب حقه فیما
بینها کما لا یخفی بعد از آن بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله حجتی
قاطعه بوده باشد که در آن حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت
امر مهتدی شد و اگر نفس و شیطان از آن بازداشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که
معذور نباشد بعد از آن در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شد از فقیر حقیر عند طلب
کشف آن نمود نگفتم درین مسئله و در سایر مسائل که موقوف علیه شرایع باشد بلطف الهی مقتضی
آن شده است که از علوم حاصله مخزونه فی الصدور در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض
افراد تنقیح و ترتیب آن علوم مخزونه میسر نمی‌آید و در بعض افراد بواسطه نفوس یا الفت بسوم

الخ اتباع حجت قاطعه می گردد هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم
بحقیت شریعت غرا و گردن نهادن باحکام قران و چنگ زدن بفرمان رحمت مهداة علیه
وعلی آله واصحابه افضل الصلوات اول چیزے که عقل آنرا بر خود واجب میگرداند آن نسبت
که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام الٰهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل
وجوارح باید نمود زیراکه کلام او در شخصی ست که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را
باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و چیزے که ما آنرا بگوش خود
از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن سوی ترشیح روایات ثقات
نمی تواند بود و ثانیا بر خود لازم مے گرداند که اخبار اهل ملل از ائمه خود دو قسم میباشد
نقل لفظ صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن
و غریب و ضعیف عقل حصر می کند اخبار لفظی را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز
چند قسم میباشد - اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزے که این دین صاحب ملت ست و ماخوذ
ازو ویست و اتفاق اکثر بوجهے که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر
در حل و عقد جمعی هستند که قایم باشد بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای
جماعة از منتسبین بملة نه جمعی که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان
دیده نشد و منتسبین آن ملت بایشان متوجه نشدند پس قول این جمع اقل و احقر ست
از آنکه در حل و عقد تاثیرے داشته باشد قسم دیگر خبریست که اختلاف فرق ملة در آن واقع شد
بر دو قول یا سه قول و هر یکے برائے خود اوله در روایات تقریر میکرده باشند پس از انجه از ملت
متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر الشان باو بار شود اعلی الاخبار
از صاحب ملت و حجت خدائے تعالی بالزام مثل آن قایم ست برین قاعده تخریج باید کرد
که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقائد و غیر آن قطعی ست و حجت بامثل آن لازم و آن جمله
امهات اخبار متفرع است از موجب آن نتوان گزاشت و ثالثا عقل میشناسد که اختلاف

فرق اسلامیه با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق
ثوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرائع یا در تطبیق نصوص شرائع بعض با بعض
و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کنند
الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم که از حضرت حق تعالی فرستاده
است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شائع گرداند و ایشان بهیچ وجه در امتثال امر
الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شرائع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق
اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن را چنان ادراک کرده اند اگر ادراک نکردند پیغامبران متنبه
می شدند و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها مما
یتعلق بالشرع بجمهور نرسانیده است یا رسانید لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع
بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد از نظر کردن در منصب رسالت و قصد
حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل می گردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اولی را
از جمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب
بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافته است و لیکن از طبقات اولی جماعات
پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع است از هر طریقی مقدوری که باشد و اخذ معانی
شرع از هر صحابی و تابعی که بسمت حفظ دین و ورع و روایات متسم شد و طبقه اولی را پیشوای
خود ساختند و ایشان را نقش نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم اند نه ثوابت و اگر
حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا
تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند
بر سنتی یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل
بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما آنرا می فهمیم ایشان ثوابت اند پس
ثوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی طبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف

و ایشان تا بلی بر آنند اختلاف هست از اختلاف حمله که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط
از نصوص مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از قبول آن ابا نکند
اختلاف مقبول است و رالمحا عقل بتصدیق میکند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت
از حمله دین و علم عمل شیعه و اختلاف شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود
و اختلافی که در علما اهل سنت حادث شده است حکم در آن معاذ در داشتن هر کس هست و اختیار
راشبه با صول و اقرب بنصوص صاحب شریعت و کبرائے طبقه اعلی و اینکه گفتم که شیعه از
نوابت اند بجهت آنست که مذاهب ایشان مبنی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
هر وقت امامی پیدا میشود که مفروض الطاعه و معصوم و موحی الیه میباشد بروی ایمان فرض است و در
زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچکس مفروض الطاعه غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس
ایشان احداث عقیده کردند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشند
و دیگر آنکه شیعه می گویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس
معتمد نیست الا روایت ائمه خود را و این علامت نوابت است و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث
را مشروط می گردانند بآنکه ائمه ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نوابت است
و دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت
ایشان مهتدی نشده مگر آنکه از یک راه بشریعت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند
پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود تعالی
ازینکه زوایه هم بر اویه دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم
و همچنین معتزله از نوابت اند زیراکه حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقائد آنست
که جز طبقه اول را قبول نکنند یا با دلالت بعیده از ظاهر صرف نمایند و همچنین جماعتی
از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرائع را سهل گرفته اند و بعض نصوص را بر معنا
فاسده خود حمل نموده اند و دیگر گویند که مقصود اعلی علم اتحاد است و تکلیف شرعی برای تفسیر نفس است

از نوابت اند بلاشبه زیرا که اگر کسے دل خود را از عقائد ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقهٔ اولی را تامل نماید هیچ جا ازین مقصد بوے استشمام نکند سبحانک هذا بهتان عظیم
و همچنین زیدیه از نوابت اند که قائل اند بوجوب اطلاع و وجوب بذل سعی در نصرت هر عالم
فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بے شبه قول محدث ست و محال مے نماید که شارع بوجوب نصرت
این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس ازین جماعه مستقر نشود سبحانک هذا بهتان عظیم
و علمای حدیث که جامع اند همم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از هر طریقی معتمدی
که یابند بر معرفت اخبار طبقهٔ اولی از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه برائے آن که این اخبار شرح
و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا بارای خاصه طبقهٔ اولی در باب ملک و غیر آن که بمقتضای
بشریت جوشیده و ایشان در آن ارا بحکم ضرورت اختلاف امزجه مختلف شده اند متوجه نگشته
اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیزها را با شریعت چه کار این علما هر چند نظاهر
باید گر اختلافی داشته باشند در فروع آن خلاف کلا خلاف ست و آن خلاف در نموده خلاف ست و در
حقیقت باتفاق این جماعه بے شبه از جملهٔ ملت اند احسن الله تعالے الیهم و کثرهم و نصرهم و
خذل احداهم و آنکه گفتیم از هر طریقی معتمدے که باشد روایت می کنند کلمهٔ الیست مجملهٔ تفصیلش آنست
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت الا
انقسیم خلافت از ایشان چگونه منتظم شد و در روایت حدیث اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن
می کرد و هیچ کس از جماعتی که در خطب او حاضر می شدند انکار نمی نمود بر خلاف آرای خاصه او که دائرۀ
لم و لا نسلم در آن آرا متسع بود کما لا یخفی بعد از ان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تا طبقات محدثین
محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه باتفاق
موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص و عام
شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر می فرمود و از هیچ احدی قدح
در آن اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آرای خاصه او که در دائره لم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی

جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق داده هم بعض را
رامشابه بعض یافتیم و اختلاف فاحش درمیان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از زعم
تعدد روایات ست کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت
عائشه و ابو هریره و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و ام سلمه
سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان
ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را متلقی اند از
جمله جوین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقه برای کسیست که در احوال
فرق ملت استقرا بتمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجهی از وجوه تحری و اجتهاد
حاملان ملت را از نوابت بشناسند و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد و دیده اند
روی کار برانداخته شود این ست علمیکه خدای تعالی تکلیف را بر آن دائر ساخته ست و در اذهان
ایشان اصل را مرکوز نموده بر وجه اجمال هرچند تفصیل آن دفتری می طلبد و الحمد لله اولا و آخرا
و ظاهرا و باطنا مکتوب سی و نهم بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیا
بن سید محمد آیة الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمة الله علیهم اجمعین
سیادت و نجابت مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه نامه مشکین شمامه مشتمل بر
کرامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت وحدانیت که با ایجاب ازوی حقایق موجودات و صفات
آن صادر می شود مشهود می گردد الحمد لله این کشف حقیقی ست در نفس الامر هر که کشف او بمرتبه
فوقانی میرسد محض اسباب می بیند باز چون تحقیقی که جامع احکام حدوث و قدم ست تمام آن
حقیقت بعرف با تدلی کل ست فرو می آید اراده متجدده می بیند هر دو شهود حق ست از جهت قصور
نفس ناطقه همه را دفعة واحدة نمی بیند دیگر از بیع و شری جواری که از دار الحرب میگیرند و بشرقا
شرع تقسیم می شوند سؤال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جایز نیست چون در هر جا به حقوق تمام

تنگ موجود است بسبب تقسیم ہر یکی از حق دیگری ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی
دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام
ہر آینده انصوب احوال ظاهر و باطن خود نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند

مکتوب چهاردهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح آگاه حقایق و معارف آگاه

سلمه الله تعالی. نوشته بودند که ادراً مشهود میشود که ذات مبدا آثار دارد با نهایت آتش که اثر
او سوزش است فرق اینقدر که ذات مبدا از صفات کامله غیر متناهی دارد لهذا بسبب ظهور مراتب غیر
متناهی می تواند بود و آتش همه یک اثر دارد که سوزش است سیادت مآبا حاصل این شهود و ظهور
استعدادات وجوبیه است در مظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات جمیع صوفیه
چه قائل بوحدة وجود و چه قائل بوحدة شهود همه بران متفق اند باز نوشته اند که مشهود می شود که
وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا شد ضوء مصباح و زجاجه
یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینه ها سرخ و سبز و زرد باشند رنگهای مختلف پیدا
شود سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود میکشد باز نوشته اند دو چیز مشهود می شود ذاتیست
که نور دقیق است و صفات در زبد و فرس و حجر وغیره مشهود می شود و در آن میان بنظر دقیق
ذات هم مشهود می گردد. و سیادت مآبا آن نیز از شعبهای وحدة وجود است که حقیقت وجود در
رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهر است. سیادت مآبا آنچه
بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه محققین است غلطی واقع نشده و این همه
لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یاد
داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید مزید باید داشت سیر این لطائف
بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بمجرد استغراق تمام شود طول و عرضی دارد بالجمله
بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا بر شریعت بر مغایرة خالق با مخلوق است

وچون مراتب وجوبیه و مراتب امکانیه ممتاز شدند یکی بقهر و عز و دیگر بمقهوریت و ذل متصف شد
احکام شریعت راست آمد والسلام **مکتوب پانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رحمه
حقائق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه مدتی گذشته که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر
نشنیده بودم الحمد لله که نامهٔ سامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت مبدء را اجمال و عالم را
تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استتار آن تفرقه و حزن میخیزد این همه
موافق قاعده ایست راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی
آن موقوف بر استعداد است و بر پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی
نمی شود **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه
سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از
سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه
مشتمل احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه جمالاً اشیا را در
مبدء می بینند و مبدء را تفصیلاً در اشیا همان کیفیت است که موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق
در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن
ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی ست خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید
مکتوب هفدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رحمه - سیادت و نقابت مرتبت خلاصه
دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه
نمایند الحمد لله علی العافیه مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور
و مبتهج گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع
کل بجانب مبدا مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار در نار و خلود اهل بهشت در بهشت
با این تکاشف چه صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود میگردد رجوع در

زمان آینده نیست بلکه بالفعل هست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او آن
که نیست و باعتبار موجد نیست که هست و عارف میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدا
دو نوع ارتباط واقع است یکی آنکه از مبدا برآمده و دیگر آنکه بمبدا باز گشت بالفعل او را باعتبار مبدا
هر دو حیثیت ثابت است چنانکه ده را با یک دو ربط واقع است یکی آنکه یک را چند بار گردش
دادم و دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرات الحال همین قدر باید فهمید ثانی الحال صورت
مبدا و مرجع بوجه دیگر منسخ خواهد شد والسلام مکتوب صد و هشتم نیز بجواب عرضداشت شاه
ابوسعید رح بسم الله الرحمن الرحیم حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر
میر سید ابوسعید سلمهم الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند
الحمد لله رب العالمین علی عافیة الطرفین نامه مشکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه
خفیه و اخفی رسید در برابر آن شکر الهی بجا آورده شد این راه که میروند همان صراط مستقیم است که
اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسازد در حالت اولی صفتی از صفات
مبدا و لازمی از لوازم ذات او بمنزله شعاع نسبت آفتاب که برنگهای مختلفه برآمده و نمایان
ذات مبدا را بتغیر ملاحظه صفات دیدند که در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
بلطیفه خفیه می کند اما حالت ثانیه بلندتر است از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری
میل می کند بجانب مبدء و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش است از
حجر بهت بالجمله آنچه خدای تعالی عطا کرده است نعمتی است عظیمه برآن از جان و دل شکر کنند تا توقع
مزید باشند و آنچه از نور محمد علی صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نمایش است از نسبت اویسیه
سابق آرزوی این نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا مغیث
خواهد بود خواه متفرق در اوقات صلوة خمس و خواه یک جا هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی
ایشان متفکر نباشند هرچه میگذرد همه حکمت حق است و نعمت نسبت شما هرچند بالفعل وجه نعمت
اگر معلوم نباشد لیکن بعد روشن خواهد شد والسلام فقیرزاده‌ها و والده ایشان سلام میرسانند و متوقع دعای خیر

هستند که دعای مؤمن برای برادر غایب مستجاب است. مکتوب نود و هفتم نیز بجواب عرضداشت
سیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر
ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم
العافیة لنا ولکم بعد اشعار بسیار رقیمه کریمه متضمن بعض معارف و بعض احوال ضروریه رسید چون مشعر
بعافیت و سلامت ایشان بود بعد اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند
که ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشهود می شود کنت کنزا مخفیا اشاره باوست بعد از ان انوار صفات
که مبدأ افعال است بنظر می آید فاحببت ان اعرف رمزی ست بآن بعد از ان تاثیر آن صفات
در خارج بحیثیت آن صفات جری می گردد فخلقت الخلق تلمیح ست بآن این همه معارف حقه ست
شکر او تبارک و تعالی برآن باید کرد و آنچه طلب جواب آن نموده اند آنست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت
ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد و تعطیل صفات بوجه نیامده و درین صورت
خلود جنت و نار معارضه میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل بعید صاحب من این سخن را بتاویل ورد
در باید مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شیئ واقع شود قدرت الهیه
واسع ست عالمی را بیرون از جهات و محدد ایجاد میکند و اعدام می نماید اگر بهشت و دوزخ معدوم شود
چه باک. باز آنچه در حدیث صحیح معلوم می شود آنست که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام ست بهشتی یک
میوه می خورد میوه دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر بار تبدیل
میکنند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها روح شخص در بهشت در یکصورت در می آید
بار تشکل دیگر مینماید باز باید دانست که تجدد امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی
نمی طلبند چنانچه بیک معنی گل تا دو ماه باقیست و بیک معنی هیچ گل تا یک روز نمی ماند همچنان
این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حال موجود و معدوم می شود بالجمله
باین فکر خاطر خود را تشویش نکنند همان مشهود خود را محکم گیرند والسلام

مکتوب مدنی

مکتوب بیستم در تحقیق وحدت وجود وشہود وجمع بین القولین بسم اللہ الرحمن الرحیم
من العبد الضعیف احمد المدعو بولی اللہ بن عبد الرحیم دہلوی عفا اللہ تعالی عنہ ووفقہ لما یحبہ
ویرضاہ الی افندی اسمعیل بن عبد اللہ الرومی ثم المدنی اوصلہ اللہ تعالی الی ما یرجوہ ویتمناہ
اما بعد فانی احمد الیکم اللہ الذی لا الہ الا ہو واصلی واسلم علی نبیہ المصطفی وآلہ واصحابہ اجمعین
قد وصل الی کتابکم الذی سالتمونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی ما ذکرہ الشیخ الاکبر واتباعہ وعن
وحدۃ الشہود علی ما ذکرہ الشیخ المجدد وہل یمکن التطبیق بینہما رضی اللہ تعالی عن الجمیع وارضاہم
فاعلموا اخوانی رحمکم اللہ ان لکل زمان ولکل قرن علما اصابہم فی تقاسیم رحمۃ اللہ عز وجل فان
تاملتم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع
عنہا کثیر بحث وانہ لم یزل الہام الحق یبرز فی صدورہم علما بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ
لم یخف علیکم ہذا المعنی وان نصیبنا فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم رحمۃ اللہ ان یجمع لی [illegible]
علوم علماء ہذہ الامۃ معقولہا ومنقولہا ومکشوفہا وینطبق بعضہا علی بعض ویضمحل الخلاف بینہا ویستقر
کل قول فی مقرہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقہ والکلام والتصوف وغیرہا بحمد اللہ وحسن
توفیقہ واعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قال الخضر علیہ السلام کبحر لجی لا مبدء ولا منتہی لہ وان المتکلمین
بہا کالابرۃ المغموسۃ فیہ لم تنقص من البحر شیئا او کالعصافیر تشرب منہ حاجتہا ثم [illegible]
احد لا یخبر الا عن کمال دون کمال ولا یصف الا جمالا دون جمال ۔ وعلی التفنن والتنقیۃ یوصف
بفنی الزمان وفیہ ما لم یوصف ۔ وفی مثل ہذہ المواضع یتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط
اشارۃ کل واحد والموضع الذی اخبر عنہ جعل کل قول قیل فی محلہ وصدق الجمیع ومن ہالہ اختلاف
العبارات وتنوع الاشارات ولم یقدر علی الخلوص منہا الی خبر الاختلاف ہناک بقی فی حیرۃ حائرۃ
مثل ذلک کمثل اناس عمیان التقفوا الشجرۃ یلتمسونہا بیدہ ویقولونہا فوصف بعضہم اوراقہا

وبعضهم اعضائها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم تعدد ايجادتون فقال بعضهم ان الشجرة
اجسام لمس وقال الآخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر
في غاية الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الحلاوة وقال الآخر في غاية المرارة والعفوصة
وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الآخر لا رائحة لها فلما اختلفت
افادتهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار وان كان
دونهم في كثير من الاوصاف التي يمدح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال
السمع والذوق واللمس فقال كلكم جميعكم صحيح في الاصل خطاء باعتبار الحصر ثم انه ارجع كل قول
الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين بين العلم الظاهر والباطن
قد يحكون كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطاء في توجيه كلام القدماء وتعيين مرامهم وهذا الخطاء لا يقدح
في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محمله خارج عن الكشف شبيه من الاجتهاد
والتحري الذين يشاركهم فيهما علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود
لفظتان تطلقان في موضعين فتارة تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال
هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذاك مقامه وحدة الشهود ومعنى وحدة الوجود ههنا الا
ستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي تعني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز
التي تعرفه التمييز وانت منبهة عليها الشرع والعقل فيجران عنها مبينان لها اتم بيان واوفى
اختيار وهذا مقام يحل فيه بعض السالكين حتى تخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود والجمع
بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء واحدة بوجه من الوجوه كثيرة بوجه آخر
وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوري
قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء على ما هي عليه فيطرو في وجه ارتباط
الحادث بالقديم فيرجع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة
الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردات على الشمع والطبيعة الشمعية باقية في جميع

الحالات لكن الشيخ لا يسمي باسم التماثيل الا تلك الصور المتوازنة عليه من تلك الصور في الحقيقة
هي التماثيل لكن لا وجود لها الا بضم ضميمة هي الشمع وقد وقع عند آخرين ان العالم عكوس الاسماء
والصفات انطبعت في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها
عدمها وهو العجز فلما انعكس ضوء القدرة في مرآة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس
سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمذهب الاول يسمي بوحدة الوجود والثاني بوحدة
الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى
لم يقل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل
هذا القول بعد التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان
الحقائق الامكانية اضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق
الامكانية انها اعدام ظهر فيها صور الموجودات والاخبار ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سابق لمو
عنه يحتاج الى تفصيل فاستمعوا ما اتلي عليكم باذان واعية اعلموا رحمكم الله ان اول ما يفهمه المسلم
يخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يتخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود خبير
شمل سائر الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رازق اياهم وهذا العلم هو الذي يجده
في صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف به
الشرع الناس والشرع الآلهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة
النوعية سواء كان ذلك الشيء المكلف به علما او عملا ولم يجيء الشرع عليهم الا بما يهدي اليه
فطرتهم وهو مستكن فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة وشارة
صادقة مرجعها تجلي من تجليات الحق عز وجل قائم برز في قلب النفس الرحماني قبل ان تتحقق الزمان
ويجيء حدوث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذابا اليه مثل انجذاب الحديد الى
المغناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت بالصدق فلما

بعضهم ٥ لقد صرت مقناطيسها فقادها ٭ يجذبك ابا يا اليك تميل ٭ فسمى الحق عز وجل
الوصول الى هذا التجلي بعد الموت بلقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول ويبلغه
صدره عنده طاعة وجعل كل ما يبعده عنه او تعلق قلبه عنده اثما والى هذا المعنى اشار النبي صلى
الله عليه وسلم حيث قال ستروْن ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رؤيته
فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي هو ميزان
الخير والشر كما اشرنا اليه وهذا التجلي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون
وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان
في عماء ما فوقه هواء وهو الذي اخبر عنه الصوفية بقولهم ان الوجود ظهر في مظهرين مظهر واجب
له التاثير والانفعال والحدوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العربي ذوق الانبياء
والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجددة انتهى فمن اثبت هذا التجلي كما هو اصحاب الفطرة
التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم ومن لم يثبته
اخطاء الفطرة وباين الانبياء والاولياء في معرفتهم بربهم وصار زنديقا دهريا وكذلك
كل من انكر علما او دعاء الحق في جذر فطرة الانسان وادار عليه التكاليف فهو الزنديق وكذلك
من المعلوم ان الفطرية التي يكون منكره زنديقا ان حقائق الاشياء وجودات خاصة يدور عليها
خواصها كالنار يحرق والماء يطفي والزنجبيل حار والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم
يقل بذلك قامت عليه الحجج من نفسه على نفسه وكذبته الدلائل من نفسه على نفسه ووقع في هوات
من تهافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمنع التعدي
من طور الفطرة وينهى عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النهي انما جرى على
العقل وعلى الصورة الانسانية فلو ان انسانا استعمل في ذلك عقله فخاض في ذلك بعقله
وخاض في ذلك بما هو انسان كان منهيا عنه لكنهم يخوضون بطور وراء طور العقل وبما هم
من البشر وبالجملة فقد خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي جبلوا عليه في علم آخر

وهو ان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة فی الوجود وهو المعنی الذی به تفارق هذه الاشياء المعدوم فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انه ليس بموجود وقد نتصوره ونعقل انه موجود و الابد ان المتصور الثانی يفارق المتصور الاول والذی به تفارقه هو الوجود وهو الذی يکون مبداء للقابلية والفاعلية فی هذه الاشياء ومتمائزة فی الماهيات وهی الخصوصيات الزائدة علی الوجود والامور التی بها يسمی الفرس والانسان والحمار والبعير بهذه الاسماء والتی بها تقدر فی انفسها لکل منها من الاحکام والآثار ثم اختلفوا فی حقيقة هذا الوجود وکيفية اتصافها بها فقيل الوجود امر انتزاعی يتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية ولا الوجود وجودا لکن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق فی نفسه خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود فيه وباعتبار ذکره فی مبحث الوجود الحقيقی فانا ندرک لامحالة امرا انتزاعيا نسميه بالوجود ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل جعل الماهية واصدرها من نفسه ولعل اصدارها نظر الناظرون الی بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية ونحو ذلک فارتسم فی صدورهم عند ذلک صورة تسمی بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق فی نفسه خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا ندرک قطعا امورا متمائزة فی الخارج نسميها بالاسماء المختلفة ولا جرم انها اثر الجاعل والحق ان هنالک وجودات خاصة نسميها بالماهيات مخصوصة بين وجودين آخرين احدهما الوجود الوحدانی المنبسط علی هياکل الموجودات وهو متقدم علی الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعينات لبعض عمومه حاصلة من ارتباط معلوم الانية مجهول الکيفية بينه وبين الماهيات التی هی شئون هذا الوجود المنبسط وصورة علمية و ثانيهما الوجود المنتزع من ملاحظة الوجودات الخاصة اجمالا فکل واحد من هذين القائلين اصاب الحق واخطاء فی الاکتفاء بما لا يشفی عليلا ولا يطفی غليلا وقالت الصوفية القائلة بوحدة الوجود الشی الذی يکون فی الخارج ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يخلو من ان يکون فی حصوله فی الخارج وفی ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الی ضم ضميمة او لا يکون محتاجا

الى ضم ضميمة فالاول هو الممكن والثانى هو الواجب وقد ادركنا بذوقنا ان هذه الضميمة هو الوجود
المنبسط على هياكل الموجودات وهو شيء قائم بذاته مقوم لغيره وليس متعينا فى نفسه مختصا بنوع
من الآثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا فبتلك التنزلات صار متعينا
مختصا بآثار خاصة واول مراتب تنزله تجليه بنفسه بشان كلى لا يخرج عنه شان البتة ثم تنزله
الى التفاصيل تلك الشان الكلى فى العلم دون العين ثم تنزله فى تلك التفاصيل فى العين
كما كان فى العلم حقائق الممكنات عندهم هى صور تلك الذات المتكثرة بتلبيس الشيون و
الاعتبارات فانا علم نفسه متلبسا بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن واذا علم بنفسه متلبسا
بذلك الشان كان حقيقة لممكن آخر ووجودات الممكنات هى ظهور الوجود فى تلك الحقائق فاذا
اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة مجهولة الكيفية معلومة
الانية بذلك الوجود فصدرت منه الوجود آثار مختصة بتلك الحقيقة واقتضى الوجود اياها بواسطة
تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وظهر فى مظهر خاص فمعنى الظهور
تميزه وتعينه واقتصاره لنوع من الآثار دون غيرها ومظهر الشي وصورته المتمثلة التى تعين بها
وتلبس باحكامها وآثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان المتحقق فى معركه
القتال ليس الا الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الراكب وهو المركوب وهو السرج
وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمى وهو الهازم وهو المهزوم وهو الصائل
وهو المصول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص
واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة ولم يصدر
منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك الكيفيات
والحامل لها استعد لتلك المعانى فى العقل والتقدير قبل الوجود الخارجى ثم تكون تلك الاشياء
عند الوجود الخارجى وتلك الصور المتكثرة اعدام محضة ان لوحظ اليها مع قطع النظر عن الجسم
لم يكن لها تحقق وكانت موهومة وان لوحظ بضم ضميمة وهى الجسم كانت موجودة فاذا

سار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد افضى به الاسباب اعنى النجار والحداد والخشب والحديد
والنار والكير والمثقب والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم الذى هو السيف
والرمح وبين الموجود الذى هو الجسم نسبة معلومة الانية مجهولة الكيفية بها اتصف ذلك
المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح اشتقاق
الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام السيفية
من القطع وغيره فقد تعين بتعين خاص وبرز فى بعض صوره المحتملة فيقال عند ذلك ظهر فى مظهر خاص
هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يتمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات لفظية ترجع الى
الوضع العرفى لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر فى الجسم فالموجود اولى بهذا ثم الموجود ومعناه
ما اتصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث عن هذه الصفة الانتزاعية هل لها
منشأ انتزاع فى الخارج او هى بمنزلة انياب الاغوال لا اشتباه ان بديهة العقل تحكم
بالاول وتمنع الاحتمال الثانى فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقى الذى هو منشأ
الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت متعين مخصوص باحكامه
وآثاره فان المحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشى فى ذلك على قانون طبيعة ثابتة فى نفسها
يعلم ذلك بديهة فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا
من مرتبة او يؤخر لم يستطع وهذا هو الثبوت الذى نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجى العينى
وغير الوجود الذهنى ان اريد به التحقق الذى يحصل له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحتمل ان
يكون هو هو كما ذكرنا فى مراتب الاعداد وكذلك فى احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان النحلة
ان وجدت فان خواصها كذا وكذا او ان كيفها كذا وكذا او السدرة ان وجدت فان ورقها كذا
وكذا فقد اثبتنا لكل نوع احكاما خاصة به لازمة وجد فى الخارج او لا كما ان الملازمة فى قولنا
لو لم يشاء الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم تحقق هذه الصورة فظاهر فهذا الارتباط وهذه الملازمة
واقع فى نفس الامر قبل الوجود الخارجى وكل ما هو موجود فى الخارج فهو ثابت البتة والمتنع ليس

بثابت وكذلك مخترعات الذهن مما ينقطع بانقطاع الاختراع وليس له امام تقتدى به العقل في تصويره فذلك ليس لها ثبوت وبالجملة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا ولنبحث عن هذا الثبوت وعن هذا الوجود اى شئ يتبعها فالذي وقع عندنا ان الوجود متبعه مصدره الموجود المنبسط على هياكل الموجودات او النفس الرحماني او النفس الكلية اياما شئت فقل

عباراتنا شتى وحسنك واحد ✤ وكل الى ذاك الجمال يشير ✤ وهو صادر من الذات الالهية

وان الثبوت متبعه اقتضاء الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي وهو الذي تسميه الصوفية بالتنزل العلمي لا يريدون بالعلم ارتسام صور الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه مرة واحدة في المرتبة العقلية قائمة بالواجب لا بنفسها ولنبين ذلك بمثال اذا وضعت الخاتم على الشمعة انتقش فيها الحروف المكتوبة في الخاتم فالحروف الظاهرة في الشمعة انما كانت لعلة فاعلة وهو الخاتم وعلة قابلة وهي الشمعة وانما وجدت عند اجتماعهما وانطباق احدهما على الاخر لكن للخاتم استعداد قائم به منذ كان الخاتم انه لو انطبق عليه شئ سواء كان شمعا او طينا فائض منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبله في نفس الامر قائما بالخاتم فكذلك كل ما وجد حينا من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت ومن حيث انه كمال للواجب ومقتضاه وهذا هو الذي تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكيم لم يفطن لما لا يعم الا الافلاك وليس هناك الا اربعة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا بشرط العقل بواسطة والهيولى الصادرة منه بشرط النفس الكلية كما قال مولينا عبد الرحمن الجامي في بعض كلامه ذات مع الصادر الاول علة تامه آن موجود يست كه در مرتبه ثانيه ظاهر مى شود وهمچنين ذات مع صادر اول وثانى علة تامه امرى ثالث است انتهى وكما يشاهد بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من النكاح الحاصل بين الهيولى والنفس فمن ذلك [illegible] قريب من النفس قد ظهر فيه احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى الا التشخص فلما دار وقت

صدور ہذا الاشیاء وتمت علیہا بروز الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتة من قبل القائمة
بالذات الالٰہیة فعبروا عن ہذا المعنی بقولہم وان ظہر الوجود بحکم ظہر باطن الوجود وانہ وقعت
بین ظاہر الوجود وباطنہ نسبة معلومة الانیة مجہولة الکیفیة وقالوا الاعیان ما شمت رائحة
الوجود ویریدون ان الذی یصدر منہ الا انما ہو الوجود فقط لکنہ ظہر علی قانون باطن الوجود فہذا
القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حولہ جمیع الطوائف من اہل العقل فمن قال بان
الذوات متحدة فی الذاتیة مختلفة فی الاوصاف انما اراد ہذا المعنی ومن قال بان العالم متعین فی
الہیولی الاولی والصورة العامة الجسمیة لم یبعد من ہذہ القاعدة کل البعد وقد اعترف بمقدمات
ہذہ القاعدة من حیث یدری اولا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشئ عین
حقیقتہ لا یباعدہ ہذہ المسئلة وکذلک القول بان الوجود صفة انتزاعیة لا یباعدہا ولکل قول
محمل ینطبق علیہ بقی ہہنا مسئلة مشکلة قد صعبت علی الفرقة القائلة بوحدة الوجود وہی ان ہذا الوجود
عین الذات الواجبة او صادرة منہا بطریق الابداع ولا بد من تحریر محل النزاع لان کلام القوم
من الطرفین لا یخلو من التسامح والتجوز فیختلط القولان فاقول لا شبہة ان حال الانسان
بالنسبة الی اعتباراتہ من الانسان بشرط لا وبشرط الشئ ولا بشرط الشئ غیر حالہ بالنسبة
الی افرادہ فانا لا نشک ان الحال الاولی فیہا الوحدة الحقیقیة والکثرة الاعتباریة والحال الاولی
لا یخرج عن کونہ کلیا والحال الثانیة یخرج عن ذلک فاذا استقرانا مراتب ظہور الشئ فی
مظاہرہ وتعینہ فی بعض محتملاتہ وجدناہا علی منزلتین احدیہما المنزلة التی یعبر عنہا بالصدور
والابداع والثانیة المنزلة التی یعبر عنہا بالتعین الاعتباری ولعل ہذا القول اختلف اقوالہم
فی الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب
انہ صادر من الذات الالٰہیة وقال مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالٰہیة و
الصادر الاول اعتباری فی شرحہ للمعات بعد ایراد سوال وجواب فی ہذا المعنی تحقیق آنست
کہ فیض رحمان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط بر حقایق ممکنات وبی نسبت

از امور اعتباریہ ست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد و فی نفسہا از امور حقیقی
انتہی۔ والحق عندی ہو المذہب الاول کیف و تمایز الوجودات الخاصۃ فی الاحکام و ثبوتہا فی
انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلۃ الثانیۃ لا
محالۃ وان کان اسم التنزل التعین یشملہ والاسم یکن بین الافراد و بین نوعہا الا الفرق الاعتباری
المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک بین کل خاص و عام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالٰہیۃ
لا یقال الصوفیۃ یلتزمون ان الحقایق الامکانیۃ اعتبارات واضافات لاحقۃ بالوجود لانا
نقول الصوفیۃ یقولون بان النار غیر الماء و ہما غیر الہواء وان الانسان غیر الفرس وان کان الوجود
یشملہا کلہا فلا جرم انہم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنی لا ینافی ہذہ التغایر الذی یکون
منشاء الاختلاف الاحکام و ہذا المعنی ہو الذی الکثرۃ حقیقۃ والوحدۃ اعتباریۃ اذ لا معنی لحقیقۃ
الکثرۃ الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار و تغایر الحقایق التی ہی الوجودات الخاصۃ لاختلافہا
فی حس الوجود و عدم رجوعہا کلہا الی الوجود الواحد المنبسط علی ہیاکل الموجودات کلا فقولہم ہذا
اثبات للتنزل والظہور لا اثبات بمنزلۃ دون منزلۃ من منزلتی التنزل فالصوفیۃ حیث قالوا
العالم عین الحق ارادوا نفی الوجودات الخاصۃ الحاصلۃ من تنزل الوجود الی مراتب شتی بل
ارادوا افادۃ معنی التنزل والظہور فکما ان المعقولی یقول زید و عمرو واحد یعنی بہ التماثل فی النوع
لا الاتحاد من کل وجہ و یقول الانسان والفرس واحد یعنی الاشتراک فی الحیوانیۃ و یقول الشجاع
والاسد واحد یعنی المشابہۃ فی الشجاعۃ فکذلک الصوفیۃ یقولون العالم عین الحق یعنون تعینہ
کلہ فی الوجود المنبسط و قیام الوجود بالحق الاول استجذاء لا نفی التمایز بالکلیۃ قال قائلہم ؎
ہر مرتبہ از وجود حکمے دارد ✿ گر حفظ مراتب نکنی زندیقی ✿ وحیث قالوا بالتنزل ارادوا معنی
یعم المنزلتین لا یقال ہب انک اثبت الحق الاول والصادر منہ فلا بد ان الوجود والتحقق یشملہا
اذ لا یصح ان یقال انہ لہذا انہ لیس بموجود ولا لذلک انہ غیر موجود واذا کان الوجود یشملہا
فالکلام جار فی ہذا الوجود ولا بد انہ الاول وانہ فی المرتبتین جمیعا لانا نقول ہذا الوجود مفروض

قد وقدرة العقل ولا ثبوت له فی نفس الامر بمنزلة انیاب الاغوال وان فتشت حق التفتیش
وجدت هذه المسئلة القائلة بان الارتباط بین الحادث والقدیم لیس الا المنزلة الثانیة المراد
بالتعین الاعتباری هی التی ترد ها الفطرة السلیمة المجبولة علی التصدیق بتحقیق تمایز ما فیما بینهما
ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغیر ذلک بل یضطر الیه معیار
هذه الاصول اعنی العقل والنفس والهیولی کل واحد منها عین الآخر من وجه فالعقل عین النفس من
وجه کما صورنا فی استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة فی الشمعة القائمة
بها وکذلک النفس عین الهیولی من وجه ولنفرد لذلک مثلا ایضا اذا تصورت فی نفسک کلیا
کالعنقاء الکلیات حتی حکم العقل بان مثله لا یوجد الا فی فرد واحد ثم وجد فی الخارج ذلک الجزئی
فالفرق بین النفس والهیولی کالفرق بین الکل الذی یحکم العقل بانه منحصر فی فرد واحد وبین
الفرد الجزئی ولیس للهیولی عندنا حقیقة الا بروز النفس الکلیة فی صورة التشخص والتعین فهی
مع هذا البروز هیولی فالعارف اذا اراد بیان هذه العینیة لا بد ان یستعمل ما یوهم الفرق الاعتباری
وبالجملة فتلک کلمة حق ارید بها الباطل ثم ان الشیخ المجدد قال فی مکتوباته الصفات الثمانیة
موجودة فی الخارج فلا بد منها متمیزة من الذات الواجبة فی الخارج ولکل صفة عدم یقابلها
فللعلم عدم یقابله وهو الجهل وللقدرة عدم یقابلها وهو العجز وتلک عدمات لها تمیز فی علمه سبحانه
فصارت بذلک التمیز مرایا الاسماء والصفات ومجالی انوارها فحقائق الممکنات هی عکوس ظلال
الاسماء والصفات المنطبعة فی الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة المادة وتلک المهیات
وعکوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة فی المادة فحقائق الممکنات عند الشیخ ابن
العربی تلک الاسماء والصفات متمیزة فی العلم وعند الشیخ المجدد انما هی عدمات انعکست فیها
انوار الاسماء والصفات وتلک العدمات وذلک الانعکاس انما کانت فی العلم ولکن الفاعل
المختار جل مجده اذا شاء ان یوجد ما   من الماهیات فی الخارج بعلمها بالوجود الظلی فصیر
موجودة فی الخارج بالوجود الظلی واختلفت اقواله فی العالم فقال مرة هو موجود ظلیا وقال

اخری ہو موجود فی الوہم الا ان اللہ تعالے اتقنہ فی تلک المرتبۃ فنسا رہو ہو ما ستقنا اقول اعلم
ان لفظۃ حقایق الممکنات تطلق علی معان احدہا الوجودات الخاصۃ فللانسان حقیقۃ وللفرس حقیقۃ
وتلک الحقایق امور متحققۃ فی الخارج وعلی ہذا فحقایق الممکنات ما یتعقلہ العاقل فی نفسہ عند اطلاق
ہذہ الاسماء لا غیر وعلی ہذا الاصل یخرج قولہم وحقائق الاشیاء ثابتۃ وثانیہا الامور الثابتۃ التی
لیست بموجودۃ فی حد ذاتہا ولا معدومۃ فاذا انضمت بضمیمۃ ہی الوجود صارت موجودۃ ولا کانت
معدومۃ والحقایق بہذا المعنی ہی التی یسمیہا المعقولی بالماہیات الا ان المعقولی عقل انہا
امور لیست بموجودۃ ولا معدومۃ ولزمہ القول ثبوتہا من حیث یدری اولا یدری ولم یعقل ارتباطہا
باول الاوائل وثبوتہا بالفیض الاقدس قبل وجودہا بالفیض المقدس وکوشف الصوفی القائل
بوحدۃ الوجود عن تلک الحقایق الثابتۃ وارتباط بعضہا ببعض وتقدم بعضہا علی بعض
فی المرتبۃ العقلیۃ قبل الوجود الخارجی فعرف ان الذات المقدسۃ تجلت اولا علی نفسہا بان علمت
بنفسہا وبما ہو مقتضی نفسہا وبکمالہا القائم بہا وامکان تطور مظاہرہا باطوار شتی وعلمہ ذلک
ہو عین الاقتضاء عند التحقیق ولیس المراد بالعلم ارتسام صور الاشیاء فی نفسہا ثم ما کان استعداد
للمظاہر الکلیۃ انفعالۃ الظاہرۃ المقدسۃ یسمی بالاسماء وما کان استعداد المظاہر الجزئیۃ منفعلۃ
المقہورۃ الملطخۃ یسمے باعیان الممکنات علی ہذا الاصطلاح صور معلومۃ عند الحق الاول المعنی الثالث
ویحتاج الی تمہید مقدمۃ وہی ان احدی القبلتین منطبقۃ علی الاخری فکل ما فی الاسماء ظہر فی حقایق
الممکنات وحقایق الاسماء ضدہم متقابلات احدی القبلتین فی غایۃ القوۃ والتمام والاخری فی
غایۃ الضعف والنقصان والضعف ہو عدم بعض ما فی القوی من القوۃ والنقصان ہو عدم ما
فی التام من التمام مع الاشتراک فی الاصل بوجہ من الوجوہ فلا جرم ہناک اصل الامر ثابت
فی احد الطرفین علی الوجہ الاتم ممتزج فی الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبیر عن تاصل
الاسماء وفرعیۃ الممکنات فی ہذہ المرتبۃ فلہ عبارتان کلتاہما صحیحۃ احدہما ان حقایق الممکنات ہی الاسماء
والصفات متمیزۃ فی مرتبۃ العلم والثانیۃ ان حقایق الممکنات ہی عکوس الاسماء والصفات

المنطبعة في الاجسام المقابلة لها، لا فرق بين عبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعبأ به عند المفتشين عن
حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى معشوقا
والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الشيخ عشقا وهذا اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان المعشوق
يتدلى الى عاشقه ويجذبه اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا مجذوب ومرادا ومحبوبا كما
كان في قصة سيدنا ابراهيم جذبة العناية الى مراتب الوجوبية من حيث لا يدري ثابتة في
الى الذي فطره وتذكر من حال الافلات ان بالذي فطره منزه عن هذه الدنايم وقد يترقى العاشق
الى معشوقه ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي
غالب حاله هذا سالكا ومريدا ومحبا وقد يتدلى المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان في اوسط هذا
لسالك يوجد لوازم الطرفين فيقال له السالك المجذوب والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى هذا
الكلام ان لله تعالى تجليا في قلب الشخص الاكبر وان لهذا التجلي انبساطا وانتشارا في حظيرة
القدس وان له عكوسا ومحاكي في الملاء الاعلى فيتعلق على هذا التجلي الاسماء التسعة والتسعون وان
لله تعالى ارادة حينا بعد حين وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في حيزه
هو الذي يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذاب الحديد الى المقناطيس وقد ذكرنا
ذلك في صدر هذه المقالة والسير اليه السير والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد
تقتضي الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفاء عبد وهو جار في خلاء نفسه لا يشعر بما اريد منه
فسمي مرادا وقد يقصده بالرياضات البدنية وتجريد وجه الروح حتى ينفطر الاتصال الموضوع في اصل
جبلته فسمي مريدا وقد يحس باجتباء من الحق وسعي من نفسه ويكون له تارة يتقدم سعيه في بعضها
ويغلبه تيسر من الغيب في البعض الاخر او يحس ذلك في حالة واحدة من جهتين فيكون جامعا للمرتبتين
ما في المشربين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون مجذوبا من ذلك الوجه فيقال
تحقق باسم كذا وكذا او يقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملة قد يعلمون بتعارف بينهم اصل استعداده
في الاعيان الثابتة في الاسم الذي يجده من بين الاسماء فينسب عليه فيقال حقيقته تعين الاسم

واختر اعالما لم تقبله احد من السلف فنحن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقوالهم في ان العالم موجود
خارجي ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
يصدر منها آثارها سواء سمي هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وهميا منتفيا وان سألتموني عن الحق
الصراح قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج او في الاعيان
كناية عنه نعم للحق تجلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العيان بشرط هذا
التجلي وان سألتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شيء في غير
محله والافقل ما يشمه صاحب كشف الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه
وجيه وهو ان اوائل النفس الرحماني المتمثل فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات
ولذلك قالوا الصدورها بالايجاب ولقدمها زمانا غير انهم سموا اشيئا واحدا باسماء شتى باختلاف
الجهات والاعتبارات وكم من اختلاف في الجهات يلتوي في صدور الناس حتى يظنونه من باب
اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه
ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشيء فكذلك سموه حيوة من حيث
انه صفة يستتبع العلم بنفسه وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل
تكونها في الخارج وقدرة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث التجلي الاعظم
ينبعث منه تخصيص احد المتساويين وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملائكة
وسمعا وبصرا من حيث انه مبدء الانكشاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تأصل الحقائق بحيالها وانها اعتبارات واضافات للوجود واته
يعني ان الوجود ظهر فيها وتعين بها لا بمعنى الفرق الاعتباري واذ قد اكما فالجواب فلنختم الرسالة
والحمد لله تعالى اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين

مکتوب بست و نہم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى - اما بعد می گوید فقیر ولی الله
عفی عنه که در بعض احیان باقتضائے بعض احوال بیتے چند نظم کرده شد در الحاح و مناجات

که زیر هر بیتی اشاره لطیف کرده آید چه نکته که در آن دو بیت نهاده شده است والله یقول
الحق و هو یهدی السبیل **و منها** دلی دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن ٭ در وی گیتی
جوش شرابش میتوان گفتن ٭ وجود بی نمود معنی ما دیدنی دارد ٭ درین نیرنگ یا بوی
گلابش میتوان گفتن ٭ درین دو بیت اشارتست بحالی عجیب که انجذاب روح ست بافنا
انا ؎ سویدا در دل ما یابی اندر پیچ و تاب او ٭ نقوش عالم ام الکتابش میتوان گفتن
اشاره است بجامعیت حیرت ؎ فرد باشید از هم کثرت موهوم چون شبنم ٭ ز فیض معنی ما
آفتابش میتوان گفتن ٭ اشارتست بفنا را نا که از ظهور معنی حیرت خیزد - و منها
بزلف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را ٭ خرد شد در دل شبها نمیکردم چه میکردم ٭
دلی پرورد جان افکار دیار تند خو دارم ٭ جهان را پر ز یار بها نمیکردم چه میکردم ٭ اشارتست
بآن که گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدیده میدهد و در قلق می آرد ؎ غم تحصیل و بار
شغل و درد عزل می بینم ٭ جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم تنفیرست از مناصب جاه
به بیان آفاتی که قبل و بعد مع آن مناصب حاصل میشود ؎ کسی با مال همی سازد کسی
با گل همی بازد ٭ اگر من یاد آن بیجانی کردم چه میکردم ٭ اشارتست بآنکه نزدیک عارف
هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی است از معانی بی نشانی و در بعض حالات از تماثیل بحقائق
پی می برد ؎ می تحقیق را از خم مشربها برون دیدم ٭ خروج از قید مشربها نمیکردم
چه می کردم ٭ اشاره است بآن که در معارفی که تعلق بشرائع ندارد تقلید شخصی پسندیده نیست
؎ نقاب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبها ٭ اگر ترک مطلبها نمی کردم چه میکردم ٭
اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است **و منها** ناگزیرم تو منم ای بی نظیر ٭
رو بگردان بعد ازین از ناگزیر ٭ من ترا اشفق ترم از صد پدر ٭ در من آویز و مرا محکم بگیر ٭
غیر من گر با تو باشد مر بود ٭ آن وبال ست عذابست و سعیر ٭ درین سه بیت اشاره
کرده شد بمراتب الحقایق با سالک ؎ جان من در هجر یار خود بسوخت ٭

من عذاب الهجر اجرنی یا مجیر ÷ بی قرارم روز و شب بی روی یار ÷ باز بنما روی یارم
یا قدیر ÷ اندرونم بی تماشش تار شد ÷ سکه شود یا رب بوصلش مستنیر ÷ ای برادر
بعد ازین هشیار باش ÷ فرق می کن درمیان شهد و شیر ÷ ومنها ساقی کرمی کن کز هوش
خواهم ÷ من یار خودم خود از دوش خود افتم ÷ بینم رخ ساقی ظاهر شده در خود ÷ مفتون
شده بر خود مدهوش خود افتم ÷ مثل می جوشان گر خم به درافتد ÷ جوشی زده بر خود از جوش
خود افتم ÷ از هر بن مو هم جوش دیگر ÷ از فرط تمائل زآغوش خود افتم ÷ نیتا تیز زبانی
آزرده دلم من خوش آنکه زمانی خاموش خود افتم ÷ این غزل از مزاحفات بحر بسیط است —
مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات تشوق ست بحال اتصال
با فنا را ناد آن حالیست نادر الوقوع. اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت معروفا را تا
از نقطه لطیفه خفیه ومنها تا بکی محنت مهجوری و دوری بکشم ÷ نازنین وطنم سوی وطن باز
روم ÷ تا بکی همدمی سنگ بود شیوه من ÷ گوهر ازعدنم سوی عدن باز روم ÷ تا بکی
بسته زنجیر تعلق باشم ÷ آهوی از ختنم سوی ختن باز روم ÷ یوسف جانم مصر سرانداز
بدمین در دو جهان ÷ شاه ملک بدنم سوی بدن باز روم ÷ غرض ازین ابیات تشوق ست
بعالم تجرد و رفیق اعلی و تفسح از مقیدات دنیه ناسته که دامنگیر وقت و مشوش حال و متغیر وجد
روح می شود مکتوب بیست و دوم در شرح رباعیات. الحمد لله خالق الهموم و
مهم الهموم وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین — اما بعد میگوید فقیر عبداللطیف عفی عنه
که سابق رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم اکنون شوق برادرم خواجه
محمد امین اکرمه الله بشهود تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود آن قاعده که
در آن ودیعت نهاده شده تا تلک الرباعیات رباعی علمی که نه ماخوذ از شک و تخمین ست ÷
والله که سیرابی ازان تشنه لبی ست ÷ جان سیر بود جلوه معنی عالم وقت ÷ تا ج شدن حکم
خرد و لبی ست ÷ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که [illegible]

امر نفی ست و اشتغال بآن منافی سلوک ست و منها دانی که چه بود نهج قدیم است و لازم
شغل دل تو ظاهر و باطن با یار ٭ این را شنوی از درس عوارف معارف ٭ وان فن دگر باید
بگیر از احرار ٭ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست
ظاهر تو بنهج اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را میخواهد از کتاب عوارف
بهتر نیست خصوصاً [illegible] باب که درین مسئله دلقم ست و اگر کسی ثانی را میخواهد بهتر از صحبت
احراریان یافته میشود و منها در مذهب ماست ز احباب غرور ٭ ذکر که بود خالی از انوار
حضور ٭ در حاشیه نفی شو از خلق نفور ٭ در جانب اثبات برو سوی غفور ٭ شرط تاثیر ذکر
حضور و تعظیم ست و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق - و منها سستی و وله شرط طریق
استاد ست ٭ بی سست شدن کار کسی نگشادست ٭ در ذکر خفی جهر تخیل کردن شرط ست
نزد استاد طریقم یاد ست ٭ حضرت والد قدس سره تخیل جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت و ظهور
وله بدون آن نمی شود و منها - خواهی که ز صرف صحبت نوشی ٭ باید که بتقلیل طلاق
کوشی ٭ دل را ز خیالات جهان صرف کنی ٭ چشم از صور جمله عالم پوشی ٭ اشاره ست
به نگاهداشت نظر بر قدم و تقلیل زلا و منها در عشق تو از جمله جهان بگذشتم ٭ وز هر چه
بجز یاد تو زان بگذشتم ٭ مقصود من بنده بجز وصل تو نیست ٭ اندر طلبت از دل و جان
بگذشتم ٭ اشارت ست بباز گشت در اثنای ذکر دفعةً بعد دفعةٍ و منها دایم دل من
پیش تو حاضر باشد ٭ چشم به رخ خوب تو ناظر باشد ٭ در مذهب ما شرک جلی ست و صریح ٭
گر در ره دگر خطرهٔ خاطر باشد ٭ اشارت ست بدوام یاد داشت و منها دانی چه بود سهل
کثیر البرکات ٭ در مشرب اهل دل وجود عدمیات ٭ تحصیل عدم بدان بسعی بلیغ ٭ در نفی
خواطر در سه جهات ٭ عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ما سوی و وجود عدم ملکه غیبت را
گویند [illegible] آن عزم قوی و همت فشاندن همه چیز ست از دل - و منها خوش آنکه
با انوار حضور ملین ست ٭ زیرا که طهارت ز اصول دین ست ٭ تنویر دل و نفی خواطر خواهی

قوی ذریعه و شورش ابنست + در جمع خاطر و تنویر دل از ازاله خطرات تجدید طہارت فائدہ دارد
و منها تحصیل عدم اگر نداں کردن + باید نظر اہل فنا را جستن + این دار عضال را
دوا سے بہ ازین + در حکمت اہل دل نخواہی دیدن + یعنی نظر قبول این طائفہ کیمیائے
عجیب ست در تحصیل عدم و ازالہ خطرات پریشان و منها آنانکہ ز اوناس ہمی رستند +
بالجۂ انوار قدم پیوستند + فیض قدس از ہمت ایشان میجو + دروازہ فیض قدس ایشان
ہستند + یعنی توجہ بارواح طیبہ مشائخ در تہذیب روح در نفع بلیغ دارد و منها آن ذات
کہ از قید جہت بیرون ست + از حیطہ اسما و صفت بیرون ست + ہر مرتبہ زان ذات نشان
دارد + ہر چند ز تعیین سمت بیرون است و منها ہر مدرکہ شد مظہر آن یار عجیب + ظاہر شدہ
از صورتش آثار عجیب + در لوح دل از ثبت کنی صورت او + پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب +
و منها قومی بکتابت احرف موصوف + جمع بتلاوت اسما معروف + شخصے کہ ازین
قوم قدم پیش نہاد + گشتست بآن صورت ذہنی مشغوف + درین سہ رباعی اشارت کردہ
شد بتحقیق توجہ خاص کہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ بآن ارشاد کردند و آن پرورش
کردن صورت ذہنیہ حضرت حق ست کہ در مدرکہ آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیلہ
و ہر چیزے را چہار وجود ست کتوبی ملفوظی و صورت ذہنی و وجود خارجی چنانکہ تاثیر
وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اہل دعوت ثابت ست ہمچنین تاثیر این وجود ذہنی نزدیک
نقشبندیہ ثابت شدہ و منها اے دوست تو ئی دیدہ و بینائی من + شنوائی و دانائی و
گویائی من + عشقم تو دہم تو دل عمدیدۂ من + اندر دل عمدیدہ شکیبائی من + اشارتست
بتوحید حق تعالی و الحمد للہ اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و صحبہ اجمعین

مکتوب بست و سیوم در شرح ابیات ـ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
اما بعد میگوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ سابق شوق برادرم محمد امین کہ الحمد للہ بشہود دا عشق
آن شد معارف خاصہ در نیکوترین لباس کہ لباس نظم ست بیان کردہ شود الحال شوق آن

تقاضاے آن میکند کہ بہر بیتے اشارتے لطیف کردہ شود بآن معرفت کہ دران مودع ست
شعر الاطال شوق الابرار الی لقائی + دانی لاشد شوقا الیہم منہم + ع من نہ انم
بادہ ام یا بادہ را پیمانہ ام + عاشق شوریدہ ام یا عشق با جانانہ ام + درین بیت اشارہ کردہ
شد بمقام حیرت کہ از مقامات لطیفہ خفیہ ست کہ سالک درین مقام تفرقہ نمیکند درمیان وجودات
خاصہ کہ باعیان معبر میشود و درمیان وجود مطلق کہ ظاہر شدہ است در وجودات خاصہ و امتیازی
نماید درمیان احکام خاصہ مظاہر وجود تا یکے را عاشق گوید و دیگر را معشوق و سوم را عشق +
ع مبتلاے حیرتم جان گویمت یا جان جان + اصطلاح شوق بسیارست دمن دیوانہ ام
درین بیت نیز اشارہ کردہ شد بمقام حیرت وجان عبارت از وجودات خاصہ ست وجان جان
عبارت از وجود مطلق ست ظاہر شدہ در وجودات خاصہ ع شوق موسی در ظہور او را نار طور
او را + در نہاد شمع آتش میزند پروانہ ام + اشارہ است بآنکہ محب بسوال حال خود جذب
میکند محبوب را و متشخص ظہور او میشود در صورت خاصہ کہ مقتضی استعداد اوست الا یکون التجلی
الا بقدر استعداد المتجلی لہ و آتش زدن عبارت از قلق و بیقراری دادن ست ع باجمال
ذاتیش حسن دگر در کار شد + چشم او را سرمہ ام یا زلف او را شانہ ام + درین بیت
اشارت بحکمت ظہور احجار ہست کہ اتمام بعض مصالح این عالم ست آنکہ حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی ست وحسن ثانوی کہ مقتضاے مصلحت کلیہ است گاہے مقتضی این ذر میشود
و تمثیل حسن ذاتی بچشم معشوق کہ در غایت لطافت آفریدہ شدہ وحسن ثانوی بسرمہ و بچیان
زلف و شانہ ع میل ہر عنصر بود سوے مقر اصلیش + جذبہ اصلیست بر شد و بر شانہ ام
اشارتست بحقیقت محبت ذاتیہ کہ آن میل حضرت وجود ست در مظاہر مقیدہ بجانب اطلاق
مثل میل ہر عنصر بمیل اصلی خود ع غافل از خود ماند از صورت چو بر شد آئینہ + تا از آن بیشتر چشم
فانا خود بیگانہ ام + اشارتست باستغراق در اتصال بعینے سر در دن در کار خود بیخود
باشند و سالک را غیر ذکر حق نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینہ کہ از خود غافل ست

ولبصورت مثلے ہ اے امین بر سینم نام تجدد تہمت ست + در ازل پیش از زبان تعمیر شد میخانہ ام + اشارت ست بانکہ محبت ذاتیہ قبل از عالم ارواح و اجسام ست زیراکہ اصل او توجہ وجود ست باطلاق و آن قبل از زمان ست و میخانہ اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد للہ اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً **مکتوب بست و چہارم** در منظومات ہ فراغت یافتم از حج و عمرہ + چو احرام سر کوی تو بستم + چو دیدم روی زیبای تو جانان + ز تشویش وجود خویش رستم + بیا ساقی بدہ جام شرابی + کہ مخمور صبوحی الستم + **ایضا**

محبت نام جوش طبع و میل نفس اگر باشد + سر اہل محبت در دو عالم گاو خر باشد + زنارک طبع غیر از خود نمائیہا نمائی آید + درخت بید را دیدیم دایم بے ثمر باشد + بوسعت مشربان از رنگ تعلق در نمیگیرد + اگر نقشے زنی برروے دریا بے اثر باشد + صفائی طبع میخواہی از صحبت دامن اندرکش + کہ آب دور از ہر دوم ہمیشہ باصفا باشد + **ایضا** مزاج صاف طبعان را بجز غربت نمیسازد + مکدر گرد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد** صفا با خبث باطن نیز گاہے جمع میگردد + بر و مالوعہ را چون در دہشنید تماشا کن + **فرد** ہرزہ گردی مانع نور دل ست ای ہوشمند + سیل تا ننشست یکجا باطنش صافی نشد + ہ دو ملے در دمن بر جمع اضداد نومینازم + نمک ریز دل مجروح من ہستی و مرہم ہم + جہان و جان فدای وضع شوخ شہر آشوبت + قیامت مینمائی و دم عیسی مریم ہم + درین بیت اشارہ کردہ شد بحال عجیب کہ آن جمع ست در قلق قلب و انس روح در یک حالت و تاذی از ان یک و التذاذ از ان دیگر بیکدفعہ ہ توی اول توی آخر توی ظاہر توی باطن + توی مقصود اہل دل توی مشتاق ہمدم ہم + ز یک منبع درینجا مختلف فوارہ میجوشد + مزاج حرص قارون زیم ابراہیم ادہم ہم + بخاری از زمین خیزد بباد جو در آمیزد + گہے باران ریزان ست گاہے برف و شبنم ہم + درین سہ بیت اشارت ست باضمحلال کل الحق امتیم الغیہ بر یک حقیقت و امتیاز احکام درمیان حقایق متخالفہ بسبب امتیاز صدور ہنیا کل ہ کرامی طرفہ بیرنگی

کاشانهٔ سرگردانی ❊ که عالم پای کوب از دست عشق گشت و آدم هم ❊ درین بیت اشارت
ست بسریان عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض خصوصاً انسان که عشق
طبعی و ارادی هردو دارد با آنکه سبب سریان آن مصلحت کلیه ست کما مر بابست و پنجم در شرح
غزلیکه بر تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند ع نخستین باده کاندر جام کردند ❊
ز احسن عکس آن گلفام کردند ❊ هویدا شد در امکان صورت حق ❊ بآن صورت جهان را رام کردند
همی بایست تفصیلے از آن روی ❊ مکارم را بجا اتمام کردند ❊ شراب وحدت از خمخانهٔ غیب
بجام صبح اول در کام کردند ❊ چو قطبیدم ز مستیها بهر سو ❊ حریفان مستی از من وام کردند
حقیقت را که مستور از نظر بود ❊ بمشهود خاص و عام کردند ❊ پس آنگه موج دریا باز گرده
بإتمام فنا اکرام کردند ❊ این رمزی و نقشی با تو گویم ❊ بخود آغاز و خیر انجام کردند ❊ ❊
غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعین مراد او از باده و جام و استعاره
از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکے آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
و از باده کمال او با فافیه صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی
اعظم ست باصطلاح او حقیقة محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول با فسح از مستی
چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده است عکس روی آن یار گلفام
دیگر آنکه کمالاتے که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه و استیفاء احکام لطائف
ایشان بآن متحقق شده بواسطه احجار سیه افراد کمّل ست که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل
مراتب اجمالیه وجوبیه است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و این اشاره بهمین تفصیل
تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیه نواخته اند و در نشار
دنیا از ایشان آثار همان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد
برافراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ
[illegible] اند و ذهن ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهی از وجوه ملتفت می شود و بهم

برکات نفوس کاملہ است چہ نفوس مقارنہ با اجساد و چہ مفارقہ از آنہا و معاد این نفوس کاملا
ست در تجلی اعظم و شمول شدن بفیض آن بوجہی کہ انوار وسطی ایشان را در خود متلاشی سازد
وانانیات صغرا را وجود پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز و بلسان
اشارت ادا کرده شد با نکتۂ دیگر ادا کرده آمد کہ تجلی اعظم مبدا و معاد نفوس کاملہ است —

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین و سیر الطالبین

شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اما بعد چون خانہ ہای فقیر ویران شدند و شہر ہایش بے بنیاد فقرا رحلت کردند و متشبہان و متوسمان
بسیار شدند آنانکہ مشغولند بہ غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل و غش
و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریا و انکار و عداوت و رغبت امارت و صحبت سلاطین و امرا
و اہل قسمتہ و اکل حرام کہ حلال را ہمیں اند و چون شہادت ہیچ کسان مقبول نیست اقتدا ایشان
و تکثیر خلق از ایشان ہیچ نہ روا باشد فلہذا خواستم کہ کتابی نویسم در علم سالکان و فقرا و عارفان
کہ غرض تصنیف کردم و نام او جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفین
باشد تا ہمہ و ہدایت مستفید شوند توفیق تمامش دہد چنانکہ بشیر عشق داد و ما النصر الا
من عند اللہ و [illegible] کسی قدم بالا جانب جاد [illegible] بندہ را نزدیکی حق تعالی
و [illegible] دست [illegible] از خلق چرا کہ نزدیکی حق اندر کم [illegible] و طاعتش

اصل در طریق فقیر پرہیز کردن ست از دنیا چنانکہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حب الدنیا راس کل خطیئة وفتنة وبلیة سیرۃ عز یدکہ فقیر باشد لقدر حاجت کسب کند وبعد فراغ از کسب بذکر مشغول شود ونشستن میان خلق نہ پسند دسوا سے مراقبہ وآن نظر کردن ست در مغیبات بصفا یقین ہمچو عالم ملکوت وبعض گفتہ اند مراقبہ مراعاة سیرت ست برائے بلا لحظہ غیب بہر لمحہ ولحظہ سیرۃ خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست اگر میان ایشان باشد وبعض گفتہ اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر اللہ وبعض گفتہ اند انس گرفتن ست بذکر و مدت آن چہل روز ست بقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اخلص للہ اربعین صباحا ظہر ینابیع الحکمة من قلبہ علی لسانہ سیرۃ عزلت دور شدن ست از اہل زمانہ بترک طمع از امارہ نفس وشہواتش بلزوم پرہیزگاری سیرۃ صحبت اغنیا واہل دنیا قلب مومن را میرا ند نعوذ باللہ منہا وچون قلب مومن بمیرد سنگ وکلوخ گردد پس ہرچہ خواہد بگوید سیرۃ حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت ہرگاہ بینی مردے را کہ بے حاجت با مردم اختلاط میکند دنیا می طلبد و باز خدا را می طلبد پس بدانکہ او زندیق و مردود ست و دزدے ست از دزدان دنیا سیرۃ روایت ست از ابویزید بسطامی رحمة اللہ علیہ کہ گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد واختلاط اہل سلوک و بجا طریق طلب خدا با سالکان ست نہ با اہل دنیا سیرۃ شیخے کہ بر قانون مذہب اہل سنت وجماعت و حرکات او موافق کتاب اللہ و سنت رسول اللہ نبود از قطاع الطریق و دزدان دین ست سیرۃ روایت ست از علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ کہ گفت بدترین مردم و گمراہ کنندہ مردم کسی ست کہ غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکہ زیادہ از قوت شبانروزی طلبد کہ او غنی ست نہ فقیر ولہذا امام شافعی رحمة اللہ علیہ برکسیکہ زیادہ بر قوت روز و شبی دارد صدقہ فطر واجب گردانیدہ سیرۃ روایت ست از علی کرم اللہ وجہہ کہ گفت سہ قلب ست قلب سلیم قلب منیب وقلب شہید۔ قلب سلیم آنست کہ جز معرفت خدا چیزے [illegible] نباشد

وقلب منیب آنکه از هر چیز بجناب عزوجل بازگردد وقلب شهید آنکه او تعالی وتقدس را در هر چیزے مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف ودانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او نصیحت وگاهداشت کرده باشد وآنکه نه چنین ست گمراه کننده سیرة مرید را نزیبد که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردارے ست پس ذره ازان همچو قطره خون ست که چون در آب افتد تمام آب فاسد وتباه شود سیرة مشائخ طریقت گفته اند که صحبت توانگران فقیر را سم قاتل ست که او را دولے نیست وحاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت وامکان بپرهیزد چه محبت دنیا در دلهاے مردم جا کرده ست پس از صحبت شان ضررے عظیم خواهد رسید سیرة روایت ست از ذوالنون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که شبے بخفت ودر دلش غل یا غش ست با یکے از مسلمانان نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان گفته اند غش در مذهب شان این ست که برادر مسلمان خود را بنامش یاد کند سیرة بدان اے طالب که هرگاه بینی کسے را در دنیا افتاده وبجاه ورفعت ومنزلت دل داده واسیر تلطف مردم دنیا شده پس بر وست گریستن بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن ست از حب دنیا سیرة فقیر را در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا وآمدن بر ملوک وسلاطین حلال نیست چنانکه فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیرے ست که بر در امیر آید ونیکوترین امیرے ست که بر در فقیر آید در روایت ست که صاحب عراق سه سال مریض بود سهل ابن عبدالله تستری را خواند تا دعا کند وبنظر عنایت شفقتش نگردد وآخر ببرکت دعا ونظر شفقتش شفا یافت باز سهل بخانه خود آمد وسه سال عزلت اختیار کرد سیرة هر که همیشه بدنیا مشغول باشد همیشه از حق سبحانه وتعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی ست عظیم ودر راه نجات از اهل دنیا ذکر الله ست تعالی وتقدس سیرة قدم اول در راه سالکان وعارفان بریدن [illegible] بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الدنیا لا یکون طالبا للمولی واز اکثر اهل سلوک منقول ست که هرگاه مهمے با امرے عظیم یکے را از ایشان

پیش آمدے یا رجہ صوف با کسار پوشیدے و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداختہ مناجات بحق سبحانہ کردے بر فی الحال مستجاب شدے ۔ و بدانکہ زنجیر یا رسن در گردن یا در پا انداختن مستحسن ست و سنت داؤد ست علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مراد ازان سرایت غایت تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امرے دیگر نیست و مویدآن ست آنچہ روایت ست از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ است پیش عبداللہ بن عمر رفتیم و گفتیم کہ امیر المومنین را دیدیم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ است گفت سبحان اللہ کدام ست کہ امیر المومنین را تازیانہ زند او را عادت ست کہ در آن خلوت محاسبہ نفس میکند و شب جمعہ درہ بر داشتہ نفس خود را میزند و میگوید یاد کن چنان کردی و چنین کردی ۔ والحمد للہ علی الاختتام و علی رسولہ الصلوٰۃ والسلام ۔

2895

خاتمہ

الحمد للہ و المنۃ کہ کتاب مستطاب مسمی بہ کلمات طیبات بہ حسن اہتمام و سعی بالاکلام منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد بماہ جون ۱۸۹۴ء بمطبع مطلع العلوم مراد آباد مطبوع گشتہ سرمہ چشم مشتاقان گردید۔

اشتہار

چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ء داخل رجسٹر گورنمنٹ ہو چکی ہے کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے قصد طبع کا نفرمادین بلکہ جن کو جسقدر جلدین مطلوب ہون منشی ابن علی منیجر اخبار نیر اعظم مراد آباد سے طلب فرمادین ۔

المشتہر حافظ عبد الحفیظ و نجم الدین مالکان کتاب